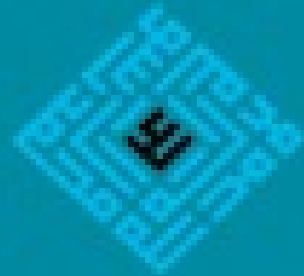


عشق ولایت

اسماعیل منصوری لاریجانی

بسم الله الرحمن الرحیم

عقیق ولایت

نویسنده:

اسماعیل منصوری لاریجانی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

عقیق ولایت

مشخصات کتاب

سرشناسه : منصوری لاریجانی، اسماعیل، ۱۳۳۷ -

عنوان و نام پدیدآور : عقیق ولایت/ اسماعیل منصوری‌لاریجانی.

مشخصات نشر : تهران: نشر مشعر، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۱۴۸ص.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۳۴۷-۶

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه: ص. [۱۴۵] - ۱۴۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : ولایت

موضوع : ولایت فقیه

رده بندی کنگره : BP۲۲۳/۸/م۸۴ع۷ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۵

شماره کتابشناسی ملی : ۲۵۹۷۵۴۸

ص:۱

دیباچه

ص:۲

ص:۳

ص:۴۰

ص:۵

ص:۶

ص:۷

بررسـی و تحقیق در حقیقت و حقانیت ولایت امیرمؤمنان، علی (ع) ، سابقه‌ای بسـیار طولانی در تاریـخ انـدیشه اسـلامی دارد. وجود آثار گوناگون و رساله‌های مسـتقل در ولایت و امامت حضـرت امیر و مسائل فرعی آن، نشانگر اهمیت این موضوع نزد اندیشمندان مسلمان است.

اندیشـمندان علوم اسـلامی، افزون بر به‌کـارگیری شـیوه‌های نگارشـی گونـاگون در اثبـات ولاـیت، از روش‌هـای کلاـمی، عرفـانی، تفسـیری، روایی و تاریخی نیز بهره جسـته و به این موضوع پرداخته‌اند. در این میان، نگاه عرفانی به مسـئله ولایت از جایگاه خاصـی برخوردار است.

ولایت برای اندیشـمندان مسـلمان حتی اهل تسنن، نقش روش‌شناسانه‌ای در باورهای دینی دارد؛ به‌گونه‌ای که توحید و نبوت نیز بر آن مبتنی است. ازاین‌رو، در طـول تاریـخ کوشـیده‌اند به انـدازه توان علمی خویش، خوشه‌چین فیض ولاـیت باشـند و در معرفی این حقیقت جاوید تلاش کنند.

اثر پیش رو با عنوان «عقیق ولایت» نوشته استاد گرامی، دکتر

ص:۸

اسماعیل منصوری لاریجانی است که کوشیده است با نگاهی عرفانی موضوع ولایت حضرت امیر و رابطه آن با موضوع شفاعت از دیدگاه متفکران شیعه و سنی را تبیین سازد. امید است برای بهره گیری محققان و پژوهشگران گرامی مفید واقع شود.

انه ولی التوفیق

مرکز تحقیقات حج

گروه کلام و معارف

ص:۹

مقدمه

امروزه، افرادی از بی‌نیازی عقل بشر از وحی و کتاب آسمانی سخن می‌گویند. آنان معتقدند در عصر عقلانیت به‌سر می‌برند و جوامع بشری از دوران طفولیت عقل و سردرگمی خارج شده است؛ به‌گونه‌ای که دیگر هیچ حادثه‌ای از حیطه عقل تیزچنگ بشر خارج نیست. در نتیجه، این بلوغ و کمال عقلانیت جایی برای وحی و تعالیم آسمانی باقی نمی‌گذارد.

دیری نپایید که این ادعای مغرورانه و غیرعلمی با نقد اندیشمندان دینی جهان روبه‌رو گشت. آنان، وابستگی عقل به شریعت و ادیان الهی را اقتضای ذاتی عقل و خردمندی بشر برشمرده‌اند و بر این باورند که این وابستگی، حتی عقل یا عقولی را در خدمت بشر و منافع عمومی ملت‌ها قرار می‌دهد که در مکتب وحی و تعالیم آسمانی پیامبران تربیت شده و ملاک عدل و قسط را از آسمان دریافت کرده باشد.

عقل منهای وحی، سیری زمینی و مادی پیدا می‌کند، درحالی‌که ماهیت عقل، آسمانی است و با تعالیم پیامبران می‌تواند سیر حقیقی و

ص:۱۰

ملکوتی خود را طی کند و به مدارج عالی کمال برسد. به عبارت دیگر، عقل فی نفسه تعلیم‌پذیر است، ولی معلم عقل، وحی آسمانی است. مولوی می گوید:

قابل تعلیم و فهم است این خرد لیک صاحب وحی تعلیمش دهد

بنابراین، عقلی که از منبع وحی تغذیه می‌شود، تضمینی حکیمانه دارد؛ یعنی صدور احکام او مبتنی بر حکمت الهی است که در اصطلاح عرفانی او را «صاحب ولایت» می‌خوانند. به دیگر سخن، از سوی باطن، به منبع وحی متصل و از جهت ظاهر، هادی خلق است. از این جهت، به اعتبار باطن، عقل حکیمانه را «ولی» و به اعتبار ظاهر، «نبی» گویند. بدون این اتصال، وصول الی‌الله ممکن نیست.

آنچه موضوع بحث کتاب حاضر است، کیفیت اتصال ولی اعظم خدا با مقام الوهیت است. درک کیفیت اتصال و انفصال در این مقام سرّ حقیقی معرفت است. به قول مولوی:

اتصالی بی‌تکیف بی‌قیاس هست ربّ الناس را با جان ناس

در گزارش اولیای الهی در کیفیت اتصال حضرت ربوبیت با جان ناس چنین آمده است که ولی خدا در مقام قرب نوافل اوصاف الهی را در خود به فعلیت می‌رساند و این اوصاف الهی‌اند که حلقه اتصال ولی خدا را به مبدأ اعلا تشکیل می‌دهند و با این اتصال، فیض الهی را در جهان هستی و عالم ممکنات جاری و ساری می کنند.(۱)ازاین‌رو، پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:

«من رآنی فقد رأی الحق»(۲)یا:

«اول ما خلق الله نوری» (۳)یا:

«اول

۱- جامع الاسرار، علامه سید حیدر آملی.

۲- بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۲۳۴.

۳- همان، ج ۱، ص ۹۶.

ص:۱۱

ما خلق الله العقل»(۱)یا:

«اول ما خلق الله العلم» .(۲)

این‌گونه روایـاتی که دراین‌بـاره آمـده است، همگی به مقام ولایت نبوی اطلاق می‌شود که در مقام قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنی به ساحت مبارک حقیقت محمـدیه (ص) تنزل یافت که به آن، خلعت هـدایت و شـفاعت نبوی نیز گفته می‌شود. ناگفته نماند که حقیقت این مقام، ظهور اوصاف الهی در شخص نبی اکرم (ص) است و سرّ عروج او در شب معراج نیز همین است. نظامی گنجوی می گوید:

از نبی جز نفس نبود آنجا همه حق بود و کس نبود آنجا

ازاین‌رو، سرّ شـفاعت، ظهور این فیض در وجود مبارک امیرمؤمنان، علی (ع) و امامان معصوم (علیهم‌السـلام) به عنوان اولیای اعظم الهی اسـت کـه بـه صـفت «عین الله» و «وجه الله» به بیـان رمز این حقیقت پرداخته است. ادراک حقیقی آن نیز تنهـا بـا ادراک بسـیط فطری و عبور از همه تعلقات علمی و فنای ذاتی ممکن است؛ زیرا در آن مقام هرکه در ولی واصل فانی شـده ظهور کند، کسـی جز جلوه «هو ربی» و ساحت ربوبیت نیست. به قول مولوی:

چون که من، من نیستم، آن من ز هوست پیش این دم هرکه دم زد، کافر اوست

آنچه در کتـاب حاضـر به ویژه از مصـدر ولاـیت حضـرت امیر (ع) جست‌وجو می‌شود، جلوه کمالیه اوصاف الهی در وجود مقـدس مولای متقیان، علی (ع) به عنوان شفاعت و واکاوی مفهوم این واژه در اعتقاد

۱- بحارالانوار، ج ۱، ص ۹۷.

۲- همان، ج ۵۴، ص ۳۰۹.

ص:۱۲

شیعه و عرف عرفانی اهل سنت است. امید است این مجموعه، رهپویان حقیقت را به وادی یقین ولایت اهل بیت (علیهم‌السلام) هدایت فرماید و سهم حقیر را دعای خیر آنان در حق والدین عزیزم روزی فرماید و برای محققان و اندیشه‌ورزان صاحب دل و خرد، سرآغازی برای درک حقایق ولایت و شفاعت و خاکساری در ساحت اهل بیت (علیهم‌السلام) باشد، ان‌شاءالله.

ص:۱۳

فصل اول: ولایت و انواع آن

۱. مفهوم ولایت

ولایت و انواع ریشه‌های آن، ماننـد: وَلاء، وِلاء، ولی، مولا و اولیا، در کتاب‌های لغت به معنای گوناگونی آمـده است که به اختصار به آن می‌پردازیم.

وَلا : به فتـح واو و بدون همزه، به معنای یاران، به معنای یاران، میراث بنده آزاد، ملك و پادشاهی، قرابت و خویشاوندی و توالی اجرای امری اسـت متوالیاً.(۱)

وِلا : به کسر واو و بدون همزه، به معنای پیاپی‌کردن کاری بر توالی، دوستی و محبت، نزدیکی ایام.

وَلاء : به فتـح واو و قرار داشـتن همزه در آخر، به معنـای دوست داشـتن، محبت، یاری و نصـرت، ملك و پادشاهی، آزادی، قرب و نزدیکی.

فقها «وَلاء» را گاه بر میراثی که به سبب عقد موالات و ولاء عتق پیدا می‌شود، اطلاق می‌کنند.

۱- ر. ك: فرهنگ‌های لغت، ذیل ماده وَلا، وِلا، وَلایت، وِلایت و. . . غیاث اللغات؛ آننـدراج؛ فرهنگ معین؛ لغت‌نامه دهخدا؛ اقرب الموارد؛ منتهی الارب و کشاف اصطلاحات الفنون.

ص:۱۴

وِلاء : به کسر واو و قرار داشتن همزه در آخر، به معنای موالات، پیاپی انجام‌دادن دو کار در کنار هم، پیوست یکدیگر کردن، پیوستگی کردن میان دو چیز، دوستی با هم نمودن، جدا کردن بعضی از گوسفندان از بعضی دیگر، مصادقه، پیروی عملی به عمل دیگر هنگام تطهیر (وضو) ، ملك و پادشاهی، میراثی که شخص به سبب آزاد ساختن کسی که در ملك او بوده است یا به سبب عقد موالات استحقاق پیدا می کند.

ولایت : به فتح واو و وِلایت به کسر واو، هر دو، به معنای حکومت، امارت، سلطان، ملك پادشاه، زمین آبادان، شهرهایی که یک والی بر آنها حکومت و فرمانروایی دارد، کشور و مملکت آمده است؛ «کشورِ قالُوا بَلی» ، کنایه از ایمان است؛ یعنی ایمانی که ارواح مؤمنان با خدای تعالی بدان میثاق و عهد کرده‌اند. در تقسیمات کشوری دوران اخیر، ناحیه‌ای کوچك‌تر از شهر و شهرستان است. در اصطلاح امروزی، به شهر، مولد و موطن هرکس اطلاق می‌شود. به معنای تصرف، دوستی، متکفل کار کسی شدن، مالك امری شدن و دست یافتن بر چیزی نیز آمده است.(۱)

برخی مشتقات این کلمه عبارت است از: ولایت‌بخش، ولایت

بخشیدن، ولایت‌پرداز، ولایت‌پناه، ولایت‌پیمای، ولایت‌جوی، ولایت‌دار، ولایتعهد، ولایت‌ستان، ولایت گشا و ولایت گیر.

وَلی: به فتح واو به معنای نزدیکی، قرب، باران پس از باران، حصول دومی پس از اولی بدون فاصله، پی‌درپی در آمدن، دوست یا نیکان، اسمی از اسمای الهی، محب، دوستدار، صدیق، ناصر و نصیر، یاری‌دهنده، مددکار و مهربان است.

۱- منتهی الارب، ذیل ماده ولا.

ص:۱۵

در «کشاف اصطلاح الفنون» آمده است.(۱)ولی بر وزن فعیل، به معنای فاعل است از ماده وَلَی یلی که به معنای قرب و نزدیکی می‌باشد. ولی به این معنا بیشتر مورد توجه است تا معانی دیگر. به همین دلیل، در اصطلاحات صوفیه، ولی به معنای فاعل، کسی است که پی‌درپی طاعت و فرمانبرداری کند، بدون اینکه این طاعت‌ها را نافرمانی و عصیان در پیش آید. اما ولی بر وزن فعیل و به معنای مفعول، کسی است که احسان و فعل خداوند پی‌درپی بر او وارد گردد.

ولی به این معنا عارف است که فعل خداوند پی‌درپی بر او وارد می‌شود، ولی به این معنا، عارف به خدا و صفات خداست تا جایی که در حد امکان، بر طاعات مواظبت می‌کند و از گناهان دوری می‌گزیند. او کسی است که فانی از خود و باقی به مشاهده حق‌تعالی است؛ او از خود خبر ندارد.

ولی، متصرف در کسی و در امر کسی است. او از جانب کسی در کاری تولیت دارد. در حقیقت، ولی، نگهبان و عهده‌دار امر کسی است. به همین دلیل، ولی‌نعمت به معنای عهده‌دارِ رساندنِ نعمت‌ها به دیگران است؛

کسی که بر دیگری، حق نعمت دارد. او بنده نیک و مقرب حق تعالی است. پس ولی کامل کسی است که در بندگی خدا به حد کمال رسیده باشد. ولی، هم به معنای آزاد شده است و هم آزادکننده؛ در اصطلاح فقهی نیز کسی است که حق قصاص یا اخذ دیه یا عفو را به عهده دارد.

مولا به معنای سرور، مخدوم، سرپرستی که مورد احترام و ستایش کسان دیگر باشد، صاحب، خداوندگار و مالک نیز به‌کار رفته است.

۱- کشاف اصطلاح الفنون، ذیل ماده «ولا» و «ولایت» .

ص:۱۶

اولیا، جمع ولی و اختصاصاً به معنای دوستان خداوند است؛ مردمان مقدس و پارسایی که مقرب درگاه الهی‌اند؛ مولانا می‌فرماید:

اولیا اطفال حقند ای پسر در حضور و غیب، ایشان باخبر (۱)

بنابراین، اولیا شدن به معنای مرشد و راهبر الهی شدن است. وجه مشترک همه این معانی، حب قلبی، پیروی ظاهری و باطنی و قرب معنوی است. پس همه واژه‌های نام برده از یک خانواده هستند؛ چه به معنای امارت، حکومت و سلطنت باشد، چه به معنای برعهده گرفتن مسئولیت و امر فرد یا افرادی دیگر؛ زیرا ولی، سلطنت و حکومت باطنی بر افراد دارد؛ به‌گونه‌ای که بر تمام پدیده‌های عالم، به‌ویژه محبان خویش، سیطره وجودی و تصرف معنوی دارد. درست مانند پادشاهی که بر همه محدوده مملکت و افراد زیر مجموعه خویش، تسلط و حاکمیت دارد؛ یک ولایت تام و مطلق.

واژه ولی، هم درباره انسان مؤمن به‌کار می‌رود و هم درباره خدای متعال؛ به‌گونه‌ای که به مؤمن «ولی خدا» گفته می‌شود و به خدا «ولی‌المؤمنین» . اما واژه «مولی» در قرآن فقط بر خدای سبحان اطلاق شده است. (۲)

۲. ولایت عرفانی و ولایت سیاسی

وجه تمایز میان ولایت عرفانی و ولایت سیاسی، این است که در عرفان، حکومت و سلطنت ولی، فقط جنبه باطنی و تصرف معنوی دارد،

۱- مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۷.

۲- مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، ص ۸۸۵.

ص:۱۷

نه کشوری و ظاهری؛ یعنی ولایت ولی به قلوب انسان‌ها ارتباط دارد، نه به جنبه‌های حکومتی، قضایی، نظامی و سیاسی. ازاین‌رو، ولایت به مفهوم عرفانی، رابطه‌ای مستقیم از جنس محبت و ارادت، میان دو کس یا دو جمع است. تفاوت میان ولایت سیاسی با ولایت عرفانی نیز در همین است. بدین گونه که ولایت سیاسی، نقدپذیر و قابل مشاوره است؛ برای مثال، پیامبر خدا (ص) در برخی کارهای سیاسی و نظامی، نظر خود را به مشورت می‌گذارد و چه‌بسا با نظر ایشان موافقت نمی‌شد (مانند جنگ خندق) .

اما ولایت معنوی و عرفانی، پیروی محض، نه بر مبنای اجبار و زور، که بر اساس محبت و عشق و معرفت است. ازاین‌رو، معنای قرب در اینجا تحقق می‌یابد. به قول مولوی:

این نمی‌بینی که قرب اولیا صد کرامت دارد و کار و کیا

قرب بر انواع باشد ای پدر می‌زند خورشید بر کهسار و زر

لیک قربی هست بارز شید را که از آن آگه نباشد بید را(۱)

پس ولی حق کسی است که به سبب بیشترین نزدیکی با پروردگار، حضرت حق بیشترین انعکاس در وجود او یافته است. ازاین‌رو، او هم نماینده خداوند است و هم نمایاننده او. این نزدیکی و قرب، به بهترین شکل در حدیث قدسی «قرب نوافل» آمده است که در فصل‌های دیگر به بررسی آن خواهیم پرداخت. البته مفهوم امامت در نظر شیعیان شامل ولایت معنوی و حکومت سیاسی است که از هم قابل تفکیک نیستند؛ اگرچه برخی متکلمین شیعه، ساحت امامت شیعه را در حد حکومت

۱- مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات ۷۰۱، ۷۰۳ و ۷۰۴.

ص:۱۸

سیاسی تنزل دادند و نقش امام را در تدبیر سیاسی و اجتماعی جامعه محدود کردند.(۱)

۳. ولایت در نگاه قرآن

واژه «ولی» و مشتقات آن، یکی از پرکاربردترین واژه‌های قرآن کریم است که به شکل‌های گوناگون نازل شده است. این واژه ۲۳۶ بار در قرآن کریم آمده که ۱۱۲ مورد آن به صورت فعل و ۱۲۴ مورد دیگر به صورت اسم به‌کار رفته است.

همان‌گونه که در بررسی لغوی این واژه، معانی گوناگونی را مشاهده کردیم، در آیات قرآن کریم نیز در معانی مختلفی به‌کار رفته است؛ برای مثال، در آیه زیر به معنای نزدیکی دو چیز و قرابت و هم‌بستگی آمده است:

إِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِإِبْرَاهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِیُّ وَالَّذِینَ آمَنُواْ وَاللهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِینَ (آل عمران: ۶۸)

سزاوارترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کردند

واین پیامبر و کسانی که [به او] ایمان آورده‌اند [از همه سزاوارترند] و خداوند ولی و سرپرست مؤمنان است.

یا در این آیه که پروردگار می‌فرماید:

النَّبِی أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَ أُوْلُو الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَی بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللهِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُهَاجِرِینَ إِلاَّ أَن تَفْعَلُوا إِلَی أَوْلِیَائِکُم مَّعْرُوفًا کَانَ ذَلِکَ فِی الْکِتَابِ مَسْطُورًا (احزاب: ۶)

پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و همسران او

۱- ر. ک: کتاب ولایت حکومت حکیمانه ، اسماعیل منصوری لاریجانی نگارنده .

ص:۱۹

مادران آنها محسوب می‌شونـد و خویشاونـدان نسـبت به یکدیگر از مؤمنان و مهاجران در آنچه خدا مقرر داشـته اولی هسـتند، مگر آنکه بخواهید به دوستانتان نیکی کنید؛ این حکم در کتاب خدا نوشته شده است.

۴. ولایت عام و خاص

ولایت معنوی که همـان ولایت حقیقی و الهی است، خود به دو قسم ولایت عام و ولایت خاص تقسیم می‌شود. ولایت عام شامل مؤمنان و صالحان است و ولایت خاص، نخست مخصوص حضرت حق و سپس به پیامبر و اهل بیت او اختصاص می‌یابـد. این نوع ولایت، محبت، قرب، امامت، زعامت و تصرف تکوینی و معنوی را نیز شامل می‌شود.

واژه ولی هم درباره انسان مؤمن به‌کار می‌رود و هم درباره خدای متعال؛ به‌گونه‌ای که به مؤمن، «ولی خدا» گفته می‌شود و به خدا، «ولی المؤمنین» . واژه (مولا) در قرآن ۱۸ بار تنها برای خدای سبحان نازل شده است؛ برای نمونه:

فَأَقِیمُوا الصَّلاهَٔ وَ آتُوا الزَّکَاهَٔ وَ اعْتَصِمُوا بِاللهِ هُوَ مَوْلاکُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَی وَ نِعْمَ النَّصِیرُ (حج: ۷۸)

پس نمـاز را برپـا داریـد و زکـات را بدهیـد و به خـدا تمسـک جوییـد که او مولا و سـرپرست شـماست چه مولای خوب و چه یاور شایسته‌ای.

إِن تَتُوبَا إِلَی اللهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُکُمَا وَ إِن تَظَاهَرَا عَلَیْهِ فَإِنَّ اللهَ هُوَ مَوْلاهُ وَ جِبْرِیلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمَلائِکَهُٔ بَعْدَ ذَلِکَ ظَهِیرٌ (تحریم: ۴)

اگر شما (دو همسر پیامبر) از کار خود توبه کنید [به نفع شماست؛

ص:۲۰

زیرا] دل‌هایتان از حق منحرف گشته و اگر بر ضد او دست به دست هم دهید [کاری از پیش نخواهید برد]؛ زیرا خداوند یاور اوست و همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح و فرشتگان بعد از آنان پشتیبان اویند.

۵. ولی، منشأ ولایت

«ولی» یکی از اسمای حضرت حق، خود منشأ ولایت است؛ یعنی از آنجا که خداوند یاور مؤمنان، هدایت‌کننده آنها به سوی نور و دورکننده آنها از گمراهی‌ها و تاریکی‌هاست، بنابراین، تنها اوست که سرپرست و ولی مؤمنین است. این تأکید در بیش از چهل آیه آورده شده است (۱)که اینک به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد:

اللهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُواْ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّوُرِ وَالَّذِينَ كَفَرُواْ أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُوْلَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (بقره:۲۵۷)

خدا سرپرست مؤمنان است و آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون می‌آورد و کسانی که کافر شدند، سرپرست آنها طغیانگران هستند که آنها را از نور به سوی تاریکی‌ها می‌برند؛ آنها دوزخی هستند و در آن، جاودان.

وَأَنذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَن يُحْشَرُواْ إِلَى رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُم مِّن دُونِهِ وَلِيٌّ وَلاَ شَفِيعٌ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (انعام: ۵۱)

وبه وسیلهٔ آن (قرآن) کسانی را که از محشور شدن به سوی

۱- مانند: بقره: ۱۰۷، ۱۲۰، ۲۵۷ و ۲۸۶ ؛ آل عمران: ۶۸ ؛ انعام: ۵۱ و ۷۰ ؛ توبه: ۵۱ و ۱۱۶ ؛ نساء:۱۲۳ و ۱۷۳ ؛ کهف: ۱۷ ؛ اعراف: ۳ و ۱۵۵ ؛ سبأ: ۴۱ ؛ یوسف:۱۰۱ و رعد: ۱۶ .

ص:۲۱

پروردگارشان (در روز قیامت) می‌ترسند، بیم ده! (روزی که در آن) ، هیچ یاور و سرپرست و شفاعت‌کننده‌ای جز خدا ندارند؛ شاید پرهیزکاری پیشه کنند.

در برخی آیات نیز خداوند ولایت پیامبر و مؤمنان را زیرمجموعه ولایت خویش معرفی می‌کند: (۱)

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ * وَ مَن يَتَوَلَّ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُواْ فَإِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغَالِبُونَ (مائده: ۵۵ و ۵۶)

ولی و سرپرست شما تنها خداوند و رسول اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ همان‌ها که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند و هرکه ولایت خدا و رسول او و کسانی را که ایمان آورده‌اند، بپذیرد، از حزب خداست و بی‌تردید حزب خدا پیروز است.

(أَلا إِنَّ أَوْلِيَاء اللهِ لاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ

)

(یونس:۶۲)

آگاه باشید که اولیای خدا را نه بیم و ترسی است و نه اندوهگین می‌شوند.

گاهی خداوند، فرشتگان را اولیای مؤمنان قرار می‌دهد و می‌فرماید:

نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ (فصلت: ۳۱

)

ما (فرشتگان) در زندگی دنیا و در آخرت سرپرست و مددکار

۱- برای مثال: مائده: ۵۵ و ۵۶ ؛ نساء: ۷۵ و توبه: ۷۱ .

ص:۲۲

شما هستیم؛ هرچه دلتان بخواهد، در بهشت برای شما فراهم است و هرچه در آنجا خواستار باشید، خواهید داشت.

از مجموع این آیات نتیجه می‌شود که ولایت الهی به صورت کامل در وجود مبارک انبیا، به‌ویژه حضرت ختمی مرتبت قرار دارد و پس از آن، در وجود مطهر اهل بیت (علیهم‌السلام) و مؤمنین خاص، ظهور و تجلی یافته است. این مسئله، از اساسی‌ترین موضوع‌های معارف اسلامی است که بدون تمسک بدان، یک مؤمن به مراتب کمال و قرب نخواهد رسید. در بیشتر آیات بیان شده، خداوند «ولی» مؤمنان خوانده شده است؛ «ولی» پرهیزکاران و صالحان که آنها نیز یادآور آیات و نشانه‌های خداوند هستند. البته مؤمنان و خالصان درگاه الهی از ولایت مطلقه حق‌تعالی آگاهی دارند و بر آن پای می‌فشارند.

از اهمیت این بحث در قرآن کریم می‌توان دریافت که ولایت و فهم آن، نقش بسیار مؤثری در شکوفایی معرفت و کمال انسان دارد؛ به‌گونه‌ای که معرفت حضرت حق در گرو شناخت مراتب و مقامات انسان است و مهم‌ترین مقام انسان، مقام ولایت اوست. بر این اساس، «هجویری» معتقد است: «ولایت، قاعده و اساس طریقت عرفان است و همه معرفت سالک، جمله بر ولایت و اثبات آن است» . (۱)

در منابع روایی شیعه و اهل سنت، مصداق «ولی الله» یا «اولی الامر» ، اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) هستند که در این مجال به چند نمونه از آن بسنده می‌کنیم.

در «وسائل الشیعه» آمده است حضرت علی (ع) فرمود:

۱- ر. ک: کشف المحجوب، ابوالحسن علی بن عثمان جلّابی هجویری، ص۱۲۱.

ص:۲۳

این قرآن کریم، کتاب صامت خدای است و من کتاب ناطق خداوند می‌باشم. کتاب مبین در ظاهر، قرآن است و در باطن، امام مبین می‌باشد که همانا امیرمؤمنان است.(۱)

امام صادق (ع) نیز فرمود:

قرآن سخن نگفته و هرگز سخن نخواهد گفت. پیغمبر و ائمه هدی از قرآن سخن می گویند؛ چرا که علم همه چیز را خداوند در قلب مقدس امام مبین احصا و ضبط نموده است.(۲)

و همین است که فرموده: (وَ کُلَّ شَیْءٍ أَحْصَیْناهُ فِی إِمامٍ مُبِینٍ) (یس: ۱۲) و در قرآن آمده است که: (فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ) ؛ «از اهل ذکر سؤال کنید، اگر نمی‌دانید» . (نحل:۴۳) و «ذکر» در خود قرآن به پیغمبر گفته شده است. بنابراین، اهل ذکر، همان اهل بیت او هستند، چنان‌که در روایات متواتره هم آمده است که فرموده‌اند: «ما هستیم اهل ذکر؛ از ما سؤال کنید آنچه را که نمی‌دانید» .(۳)

پیامبر اکرم (ص) در خطبه غدیریه فرموده است:

مردم! هیچ علمی نیست، مگر آنکه خداوند سبحان آن را در من احصاء و ضبط نموده [است] و هرچه را که من می‌دانم، تمام آن را در امام متقین، علی بن ابی‌طالب احصاء و ضبط نمودم و هیچ علمی نیست، مگر آنکه آن را به علی آموختم و اوست امام متقین.(۴)

حضرت موسی بن جعفر (علیهماالسلام) درباره آیه (وَ لَوْ أَنَّ قُرْآناً سُیِّرَتْ بِهِ الْجِبالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ کُلِّمَ بِهِ الْمَوْتی) (رعد: ۳۱) فرمود: «علم این قرآنی که

۱- ر. ک: وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۳۴.

۲- همان، ص ۳۷.

۳- ر. ک: اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۲.

۴- بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۲۰۸.

ص:۲۴

به آن می‌توان کوه‌ها را سیر داد یا زمین و بلاد را طی کرد یا با آن مردگان را زنده نمود، در ما به ارث رسیده است» . و سپس امام به این آیه استدلال نمود:

(وَ ما مِنْ غائِبَةٍ فِی السَّماءِ وَ الْأَرْضِ إِلاَّ فِی کِتابٍ مُبِینٍ

) ؛ «هیچ امر پنهانی در آسمان و زمین نیست، مگر آنکه در کتاب مبین (قرآن) باشد»

(نمل:۷۵). (۱)

امامـان، وارث همه علوم و کمالات و فضایل و معجزات انبیای الهی‌انـد. عترت پیامبر وارث همه علوم و کمال پیامبران پیشـین است. در نـتیجه، آنـان، مَلِـک عظیم تمـام کائناتنـد و اینکه پروردگـار همه کائنـات را الزام فرمـوده است فرمـان‌بردار آنـان باشـند، بـا هیچ درجه‌ای از توحیـد منافات نـدارد؛ زیرا حدوث و بقای آنان و کائنات دیگر، همه به اراده و خواست حی قیوم است. بنابراین، علوم و کمالات اولیای خدا، همه از سوی پروردگار است؛ زیرا در مخلوقیت، استقلال نیست. خداوند سبحان در قرآن کریم می‌فرماید:

وَ ما بِکُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللهِ ثُمَّ إذا مَسَّکُمُ الضُّ-رُّ فَإِلَیْهِ

تَجْئَرُونَ (نحل: ۵۳)

هر آنچه از نعمت‌ها دارید، همه از سوی خداست؛ و هنگامی که ناراحتی به شما رسد فقط او را می‌خوانید.

امام حسین (ع) فرمود:

وَ اللهِ ما خَلقَ اللهُ شَیْئاً إلاّ وَ قَدْ اَمَرَه بِالطّاعةِ لَنا.(۲)

قسم به خداوند! خداوند چیزی را نیافرید، مگر آنکه آن را امر فرمود که مطیع و فرمان‌بردار ما باشد.

۱- اصول کافی، ج ۱، ص۳۸۹.

۲- بحارالانوار، ج ۴۴، ص۱۸۳.

ص:۲۵

امام صادق (ع) نیز در این‌باره می‌فرماید:

سُبحانَ الَّذِی سَخَّرَ لإمامٍ کُلَّ شَیْءٍ وَ جَعَلَ لَهُ مَقالِیدَ السَّماواتِ وَ الأَرْضَ لِیَنوبَ عَنِ اللهِ فی خَلْقِه. . . .(۱)

پاک و منزه است آن خدایی که همه‌چیز را مسخر و در تحت فرمان امام درآورد و کلیدهای آسمان‌ها و زمین را در اختیار او قرار داد تا اینکه جانشین و ولی خدا در خلق شود و دستورات خدایی را اجرا فرماید؛ چون او نایب خدا بر خلق است.

امام محمد باقر (ع) درباره اصحاب امام زمان (عج) به جابر فرمود:

«لَیْسَ مِنْ شَیْءٍ إلاَّ وَ هُوَ مُطیعٌ لَهُم»(۲)؛ «چیزی نیست، مگر آنکه مطیع آنها باشد» .

در «بحارالانوار» ، به نقل از امام علی (ع) آمده است:

تمام اشیاء، آسمان‌ها و زمین و خورشید، ماه و ستارگان و کوه‌ها، درختان و حیوانات و دریا، ما را اطاعت می‌کنند و تمام این قدرت و ولایت بر اثر اسم اعظمی است که خداوند به ما لطف و عنایت فرموده است.(۳)

«علامه محمد بن حسن صفار» در «بصائر الدرجات» ، احادیث بسیاری درباره فرمان‌برداری ابر و باد از رسول خدا (ص) و پیشوایان معصوم (علیهم‌السلام) آورده است.(۴)ایشان در شرح این کرامات آورده است ائمه هدی (علیهم‌السلام) با قدرت ولایت خویش، به هر جای زمین می‌توانند در مختصر زمانی سیر کنند یا هرکسی را که بخواهند، می‌توانند در کمترین زمان سیر دهند.

۱- مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی، ص۴۱۳.

۲- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۷.

۳- ر. ک: همان، ج ۲۶، ص۷.

۴- بصائر الدرجات، علامه محمد بن حسن صفار، ج ۵، باب ۱۳، ۱۴ و ۱۵.

ص:۲۶

آنها بر تمام وسایل سیر در آسمان‌ها و زمین مسلط و آگاه هستند.

در تفسیر آیه‌های (وَ لِلّهِ الْمَثَلُ الأَعْلَیَ) (نحل: ۶۰) و (وَ لَهُ الْمَثَلُ الأَعْلَی) (روم: ۲۷) آمده است که مراد از مثل اعلی، وجود مطهر چهارده معصوم (علیهم‌السلام) است. در «تفسیر صافی» ، در ادامه این آیات، روایت‌های معتبری از رسول‌خدا (ص) ، حضرت علی (ع) ، امام سجاد و امام صادق (علیهماالسلام) آمده است مبنی بر اینکه مثل اعلای الهی ما هستیم.(۱)

امام علی (ع) در نهج البلاغه، در وصف آل محمد (ص) که اولیای حقیقی خداوند هستند، می‌فرماید:

هُمْ مَوضعُ سِرِّه، وَ لَجأ امره وَ عَیبةُ عِلمِه وَ مَوئلُ حُکمِه وَ کُهوفُ کُتبِه و جِبالُ دِینه بِهم اَقامَ انحناءَ ظَهرِه وَ اَذهبَ ارْتِعادَ فَرائِصِه.(۲)

عترت پیامبر جایگاه اسرار خداوندی و پناهگاه فرمان الهی و مخزن علم خدا و مرجع احکام اسلامی و نگهبان کتاب‌های آسمانی و کوه‌های همیشه استوار دین خدایند. خدا به‌وسیله اهل بیت پشت خمیده دین را راست نمود و لرزش و اضطراب آن را از میان برداشت.

در زیارت جامعه لسائر الائمه نیز آمده است:

عالِمٌ بِأَنَّ اللّهَ قَد طَهَّرَکُم مِنَ الفَواحِشِ ما ظَهَرَ مِنها وَ ما بَطنَ وَ مِنْ کُلِّ رَیبةٍ وَ نَجاسَةٍ وَ دَنِیَّةٍ وَ رَجاسَةٍ. . . (۳)

به علم یقین می‌دانم که خدا شما را از همه امور قبیح ظاهری

۱- تفسیر فر ات، ص۳۰۵.

۲- نهج البلاغه، خطبه دوم.

۳- بحارالانوار، ج۹۹، ص ۱۶۲.

ص:۲۷

وباطنی و از هر شک و نجاست و پستی و پلیدی پاک گردانیده است.

نقل است امام صادق (ع) در تفسیر (إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ . . .) (مائده:۵۵) فرمود: «خدا و رسول خدا و علی بن ابی‌طالب، از شما به خود شما و نفس‌های شما و اموال شما اولاتر و سزوارترند» .(۱)

بزرگان اهل سنت(۲)، از رسول اکرم (ص) روایت می‌کنند که ایشان درباره ولایت حضرت علی بن ابی‌طالب (ع) بارها به اصحاب خود می‌فرمود: «علی بعد از من از همه مردم به شما اولی‌تر به تصرف و مقدم‌تر خواهد بود» .

«احمد بن حنبل» و «حافظ ابونعیم اصفهانی» نیز روایت می‌کنند که رسول اکرم (ص) درباره حضرت علی بن ابی‌طالب (ع) می‌فرمود: «إِنَّ عَلِیّاً وَلیّکُم بَعْدِی»(۳)؛ «علی بعد از من ولی شماست» .

چون این اولویت و تصرف به نص آیات و سایر براهین و دلایل بر مؤمنین که اشرف مخلوقات هستند ثابت شد، قاعدتاً بر سایر انحاء وجود و مراتب خلقت به طریق اولی ثابت می‌گردد. پس همان‌طورکه خدای متعال در تمام عوالم امکان و جهان هستی بر همه موجودات تصرف و اولویت دارد، همچنین رسول اکرم (ص) و علی و فرزندان اطهارش (علیهم‌السلام) ، با تعیین و اذن خدا، حق تصرف در کائنات را دارند. آنها حتی بر فرشتگان و انبیای پیشین و مخلوقات دیگر ولایت کلیه دارند. در بحارالانوار به نقل از بصائر الدرجات، از امام جعفر صادق (ع) آمده است:

۱- اصول کافی، ج ۱، ص۳۸۹.

۲- اسد الغابه، ابن اثیر، ج ۵، ص ۹۶؛ مجمع، مناوی، ج ۹، ص ۱۰۹؛ کنز العمال، متقی هندی، ج۶، ص۱۵۵.

۳- مسند احمد، ج ۴، ص ۴۳۷؛ ج ۵، ص ۳۵۶؛ حلیة الاولیاء، ابونعیم اصفهانی، ج ۶، ص ۲۹۴.

ص:۲۸

آیا نمی‌بینی که خدا برای امر ولایت ما را از میان فرشتگان مقرب و از پیامبران مرسل و از مؤمنان و. . . انتخاب فرموده است؟ هیچ نبی و رسولی به نبوت و رسالت نرسیده [است]، مگر به‌وسیله اقرار به ولایت ما و برتری‌مان بر سایر مخلوقات.(۱)

همچنین در بحارالانوار از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود:

هیچ پیامبری و بنی‌آدمی و انسانی و جنی و فرشته‌ای در آسمان‌ها نیست، مگر اینکه ما حجت خدا بر آنها هستیم. خداوند هیچ مخلوقی نیافریده، مگر اینکه ولایت ما را بر او عرضه و به‌وسیله ما بر او احتجاج کرده است. پس جمعی به ولایت ما ایمان آوردند و گروهی کافر شدند، حتی آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها. . .(۲)

این حدیث شریف، به سوره مبارکه احزاب، آیه ۷۲ اشاره دارد:

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أن يَحْمِلْنَهَا. . .

ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم، آنها از حمل آن سر برتافتند. . .

در «عیون اخبار الرضا» ، از حضرت رضا (ع) روایت شده است: «امانت در آیه فوق، عبارت است از «ولایت» و هرکس که به ناحق آن را ادعا کند، کافر است» .(۳)

در «اصول کافی» نیز در ادامه تفسیر این آیه، به نقل از امام صادق (ع)

۱- بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۲۸۱.

۲- همان، ج ۱۴، ص۱۱۶.

۳- عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۰۶.

ص:۲۹

آمده است: «امانت عبارت است از ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب» .(۱)

همچنین در تفسیر صافی و «تفسیر علی بن ابراهیم قمی» آمده است:

مراد از امانت در این آیه، ولایت و امامت است که به فرموده خداوند: (إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الأَماناتِ إِلى أَهْلِها) ؛ «خدا به شما امر می‌کند که امانت‌ها [یعنی ولایت و امامت] را به اهلش بسپارید» ، پس امانت، همان ولایت و سرپرستی و قرب است که خدا بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه نمود و همگی از ادعا و تحمل و غصب کردن این مقام از صاحبانش، ابا و امتناع کردند.(۲)

بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت ولایت چهارده معصوم (علیهم‌السلام) ، ولایت کلیه مطلقه است و همه موجودات و مخلوقات از انبیا و فرشتگان گرفته تا نباتات و جمادات را شامل می‌شود و به طور کلی، ماسوی‌الله به اذن خدا، تحت نظر و مراقبت آن بزرگواران قرار دارند و هیچ مکانی از انحای وجود نیست که از این قانون کلی الهی مستثنا باشد. خداوند در بسیاری از موارد، فعل و کار حضرت رسول و اولیای الهی را آشکارا به خود نسبت داده است. این نسبت به دلیل آن است که حضرت حق، اولیا را در عالم خلقت، واسطه فیض و روزی میان خود و مخلوقات قرار داده و به منصب ولایت کلیه در جهان مفتخر فرموده است.

بر اساس آیه (وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحى) ؛ «پیامبر هرگز به هوای نفس خود سخن نمی‌گوید، بلکه هرچه گوید، کلام خداست» ، (نجم: ۳ و ۴) خداوند گفته‌های رسول‌اکرم (ص) را به خود نسبت

۱- کافی، ج ۱، ص ۴۱۳.

۲- تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۱۹۸.

ص:۳۰

می‌دهد. در آیه ۱۷ سوره انفال نیز آشکارا فعل رسول خدا (ص) را به خود نسبت می‌دهد:

وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللهَ رَمَى

واین تو نبودی [ای پیامبر! که خاک و سنگ به صورت آنها] افکندی، بلکه خدا افکند.

همچنین در آیه ۱۰ سوره فتح آمده است:

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللهَ

کسانی که با تو بیعت می‌کنند، [در حقیقت] تنها با خدا بیعت می‌نمایند.

در این آیه شریفه، منظور از دست، حضرت رسول بود که با آنها بیعت کرد که خداوند آن را دست خود می‌داند و آن را از لحاظ شأن و مقام، بالاتر از دیگر دست‌ها قلمداد می‌کند. پس چون ولایت خدای بزرگ بر همه مخلوقات، ولایت عام و مطلق است، به تبع آن نیز ولایت رسول‌اکرم (ص) و خاندان پاکش، ولایت عام و مطلق است؛ با این توضیح که این ولایت در خداوند متعال بالذات و بالاصاله است و در پیشوایان معصوم (علیهم‌السلام) بالتبع و به اذن و تعیین خداست.

همه پیامبران به نوعی دارای معجزه، کرامت و اعمال خارق‌العاده‌ای بودند، ولی از آنجا که آنان دارای رسالت خاصه و ولایت جزئیه بودند، تصرف آنها در امور تکوینی، محدود و معجزاتشان معدود بود. در مقابل، رسالت پیامبر عظیم‌الشأن ما، رسالت عامه و ولایت آن بزرگواران، یعنی محمد و آل محمد (علیهم‌السلام) ولایت کلیه و مطلقه بود؛ به‌گونه‌ای که به امر خدای متعال، فرمان آنان در میان کائنات، نافذ و بر هر چه از سوی خدای رحمان مجاز بودند، ولایت و تصرف تکوینیه داشتند. ازاین‌رو،

ص:۳۱

ولایت آن بزرگواران از ازل تا ابد به امر الهی جاری و ساری خواهد بود. بدین خاطر است که پیشوایان معصوم (علیهم‌السلام) ، معجزات و کرامات خود را به ولایت تکوینیه تعبیر و تفسیر فرموده‌اند.

۶. ولایت در علم کلام و عرفان

الف) ولایت در علم کلام

در علم کلام، ولایت، از روز عید غدیر آغاز شد. این حادثه بر اندیشه کلامی تأثیر بسیاری داشت؛ زیرا سرنوشت سیاسی و اجتماعی مسلمانان به‌ویژه شیعیان در گرو تحقق آن بود. خطبه پیامبر اکرم (ص) در روز غدیر، از راویان شیعه و اهل سنت به صورت متواتر نقل شده است؛ بدین گونه که آن بزرگوار در روز غدیر، حضرت علی (ع) را به‌عنوان ولی پس از خویش به مسلمانان معرفی کرد و فرمود:

مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلِیٌّ مَوْلاهُ اللَّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عادَاهُ.(۱)

هرکس من مولای او هستم، علی هم مولای اوست. خداوندا! دوست کسی باش که دوست علی است و دشمن کسی باش که دشمن علی است.

با این وجود، اختلاف‌های بسیاری میان اهل سنت و شیعیان در تفسیر این حدیث وجود دارد. این اختلاف از اینجا آغاز شد که در این کلام رسول خدا (ص) ، کلمه «مولا» به صورت دقیق به چه معناست. پیامبر گرامی اسلام (ص) علی را به چه امری منصوب کرد و مسلمانان در قبال این

۱- کافی، ج ۱، ص ۲۹۴؛ وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۵۴۸؛ الدرالمنثور، ج ۲، ص ۲۹۳؛ اسدالغابه، ج ۲، ص۲۳۳.

ص:۳۲

معرفی، به چه کاری مکلّف شدند.

شیعیان مـدعی شدنـد که پیامبر خدا (ص) در روز غدیر نظریه امامت را مطرح کرد. در اینجا امامت به همان معنای زعامت مسـلمین است. «علامه عبدالحسین امینی» در کتاب عظیم «الغدیر» به صورت مفصل به طرح و تحلیل این قضیه پرداخته است. هرچند در قرآن مفهوم ولایـت در گزینه‌هـای مختلف بارهـا آمـده بود، امـا پس از این واقعه، مفهوم «ولایـت» ، یکی از مهم‌ترین مسائل بحث‌برانگیز مسـلمانان شـد. در اینجـا، «ولایت» به معنای شـخص والی است که بر زیردسـتان خود اشـراف مسـتقیم دارد. یک رابطه نیز بر اساس لطـف الهی و محبـت و قرب است. «ولی» در این معنـا کسـی است که در کـار دیگران تصـرف بی‌واسـطه می‌کنـد و چـون بیشـترین نزدیکی را با خداوند دارد، نماینده خداوند روی زمین است.

شیعه از لحاظ کلامی معتقد است ولایت معنوی حضـرت علی (ع) یک مقام باطنی است و هیچ‌کس نمی‌تواند شـخص دیگری را به این مقام منصوب کنـد. بنابراین، پیامبر اکرم (ص) در روز عید غدیر حضـرت علی (ع) را به مقام ولایت معنوی منصوب نکرد، بلکه او را به مقـام ریـاست امت، یعنی به مقـام امـامت و زعامت منصوب کرد؛ زیرا مناصب سیاسـی و اجتماعی نیازمنـد نصب هسـتند، نه ولایت باطنی. از این زمان به بعد، منصب ریاست سیاسی و اجتماعی حضرت علی (ع) را به رسمیت شناختند و به زعامت وی گردن نهادند؛ یعنی هنگامی که مردم با امام علی (ع) بیعت می‌کردند، سخن بر سر امامت و حکومت ظاهری بود، نه ولایت معنوی.

در علم کلام، بحث بر سر این نوع ولایت است؛ ولایتی که در چارچوب امامت مطرح شد. متکلمین شیعه معتقدند که نصب امام به

ص:۳۳

مقتضای قاعده لطف خداوند است؛ همچنان‌که مقتضای لطف خداوند، بعثت نبی است و معنای لطف این است که بر خداوند واجب است کاری کند انسان‌ها به ایمان و اطاعت نزدیک‌و از کفر و معصیت دور شوند. بر این اساس، وجود پیامبر لازم و ضروری است؛ زیرا بدون او، مردم از اوامر و نواهی الهی بی‌خبر بودند، و لذا لازمه لطف الهی این شد که پیامبران فرستاده شوند تا این امور را به آنها بیاموزند؛ همان‌گونه که در قرآن کریم آمده است:

رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللهُ عَزِيزاً حَكِيماً (نساء: ۱۶۵)

پیامبرانی که بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده بودند تا بعد از این پیامبران، حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند [و بر همه اتمام حجت شود] و خداوند توانا و حکیم است.

متکلمان شیعی مانند «شیخ مفید» ، «خواجه نصیرالدین طوسی» و «علامه حلّی» معتقد بودند همین قاعده لطف اقتضا می‌کند که خداوند، امامان معصوم را نیز به مردم معرفی کند؛ زیرا حضور امام در جامعه سبب می‌شود مردم با وظایف اجتماعی خویش آشنا شوند و به آن عمل کنند و از گناه و ناپاکی دوری گزینند. بنابراین، براساس لطف الهی، نصب رهبر دینی و سیاسی در جامعه مسلمین الزام‌آور است. این رهبر سیاسی دینی باید معصوم از گناه و خطا باشد؛ زیرا از آنجا که مردم، خطاکار و اهل تجاوز و تعدی به حقوق دیگرانند، اگر این رهبر سیاسی غیر معصوم باشد، نمی‌تواند مانع فساد و عصیان مردم شود. در غیر این صورت، از قاعده لطف خداوند به دور است.

مطلب دیگر، اینکه باید رهبر معصوم را پیامبر معرفی کند؛ زیرا از آنجا

ص:۳۴

که مقام عصمت، یک صفت پوشیده است، کسی می‌تواند آن را بشناسد که علم باطن و غیب داشته باشد. علم کلام از این طریق مسئله «ولایت» را به «امامت» سوق می‌دهد و درباره ابعاد امامت و ویژگی‌های آن به بحث می‌پردازد.

معتزلیان معتقدند امام، کسی است که با رأی ملت انتخاب شود و مردم را در همه امور دینی و دنیایی رهنمون باشد.(۱)اشاعره با توجه به نظر «ابوبکر باقلانی» ، از متکلمان معروف این فرقه، معتقدند امامت فقط با نص یا انتخاب مردم صورت می گیرد، ولی نص باطل است و دلیل ابطال آن، این است که اگر پیامبر خدا (ص) امامی را برمی گزید و اطاعت او را بر مردم واجب می کرد، ناگزیر باید این گفته در حضور صحابه یا جمهور آنان صورت گرفته باشد؛ به عبارتی، نباید از مردم پنهان می‌ماند؛ مانند گماردن «زید بن حارثه» و «اسامهٔ بن زید» به فرماندهی لشکر. سپس باقلانی نتیجه می گیرد که چون این کار انجام نگرفته است، پس مسئله نص، باطل است. آن‌گاه به طریقه انتخاب می‌پردازد و می گوید: «امام به‌وسیله آرای مسلمانانی انتخاب خواهد شد که اهل حل و عقد و مورد اعتماد مردم باشند» .(۲)وی درباره صفات امام، پنج شرط را لازم دانسته است:

یک – امام باید قریشی‌الاصل باشد؛

دو – از لحاظ علم و دانش باید به‌منزله کسی باشد که برای قضا صلاحیت داشته باشد؛

۱– ر. ک: شرح اصول خمسه، قاضی حسین عبدالجبار، ص۷۵۷.

۲– التمهید، ابوبکر محمد بن الطیب الباقلانی، ص ۱۶۷.

ص:۳۵

سه – به امور جنگی و تنظیم ارتش، نگهداری ملت و سایر مصالح مملکت آگاه و بصیر باشد؛

چهار – در مواقع اقامه حدود الهی نباید رقت قلب داشته باشد و سهل‌انگار نیز نباشد.

پنج – از لحاظ علم و سایر صفات پسندیده باید بر دیگران برتری داشته باشد.(۱)

«شیخ مفید» ، از مقدم‌ترین متکلمان شیعی (۴۱۳– ۳۳۶ه. ق) ، درباره مقام امامت معتقد است:

امامیه کسانی هستند که به وجوب امامت و عصمت و وجوب نص برای تعیین شخص امام قائلند.(۲)آنان بر این باورند که امامان، جایگزین و جانشین پیامبر خدا (ص) هستند که در روان ساختن احکام، بر پا داشتن حدود الهی، پاسداری از شرایع و تربیت کردن نوع بشر می‌کوشند.(۳)

با این تعریف، امام نه‌تنها رییس اداری و قضایی و نظامی امت است، بلکه معلم پر قدرت توده مردم نیز به‌شمار می‌آید. از نظر شیخ مفید، امامان بر همه مخلوقات جز حضرت محمد (ص) برتری دارند. پس چون امامان معصوم جانشینان برحق پیامبر خدا (ص) در تعالیم نوع بشر هستند، آنان نیز باید مانند او معصوم باشند تا بتوانند وظایف خود را بی‌آنکه امت را به خطا اندازند، انجام دهند. علم خارق‌العاده امام، لطفی از سوی خداوند است که به وی ارزانی می‌شود. ازاین‌رو، او به همه فنون و زبان‌ها

۱– التمهید، ص ۱۶۷.

۲– فصول العشره، ابوعبدالله محمد بن نعمان مارنی مفید، ص ۲۳۹.

۳– ر. ک: اوائل المقالات فی المذاهب المختارات، محمد بن نعمان مارنی مفید، ص۳۵.

ص:۳۶

آگاه است و ابراز کرامت برای آنها امکان‌پذیر است. آنها چه در زمان حیاتشان و چه پس از مرگ جسمانی می‌توانند از گنهکاران شفاعت کنند.(۱)

«قاضی عبدالجبار» ، متکلم معروف معتزلی، هم‌دوره و هم‌عصر با شیخ مفید، بر آن است که ریاست امور اداری و نظامی و قضایی با امام است. بدین ترتیب، امام کسی است که بر امت ولایت دارد و به صورتی در امور امت تصرف می‌کند که دستی بالای دست او نیست.(۲)

در کتاب «باب حادی عشر» نوشته علامه حلّی به شرح «جامع شهرستانی» ، در باب امامت آمده است:

امامت، ریاست عامه‌ای است در امور دین و دنیا؛ او باید معصوم باشد تا مانع ظلم و گناه شود. امام حافظ کتاب و سنت است. واجب است که امامت امام را خدا و رسول او تصریح کرده باشند. واجب است که امام، افضل از بقیه مردم باشد.

خواجه نصیرالدین طوسی نیز معتقد است که نصب امام، بر خدا واجب است؛ زیرا لطف خداوند لازم می‌دارد که مردم به راه راست هدایت شوند. خواجه در اینکه امام باید معصوم باشد، چند دلیل آورده است: «پیغمبر باید از همه‌کس بیشتر با گذشت و بردبار باشد؛ در خوش‌خویی از همه‌کس بالاتر باشد؛ در اقامه حدود الهی از همه‌کس حریص‌تر باشد؛ در رأی و تدبیر استوار باشد؛ در حفظ قرآن از همه جلوتر باشد؛ به اخبار غیب آشنا باشد؛ دعایش خیلی زود مستجاب شود؛ معجزاتی از او ظاهر

۱- ر. ک: اندیشه‌های کلامی شیخ مفید، مارتین مکومورت، ص ۱۵۱.

۲- ر. ک: شرح اصول خمسه، ص ۷۵۰.

ص:۳۷

شود؛ با کفر، محاربه و با فسق، مخالفت نماید» .(۱)

از مجموع این نظریه‌ها به دست می‌آید که «ولایت» مورد نظر متکلمین، همانا ولایت و زعامت سیاسی و اجتماعی است. متکلمین شیعه کوشیده‌اند تا ولایت معنوی را پشتوانه ولایت سیاسی و اجتماعی قرار دهند که البته نظریات حاکمیت سیاسی آنها غلبه دارد، درحالی که ولایت، همان امامت است.

غفلت از ولایت باطنی اهل بیت (علیهم‌السلام) و برجسته کردن آن در امور ظاهری و حکومتی سبب شد حقایق ولایت امیرمؤمنان، علی (ع) و واقعه مهم غدیرخم دچار تزلزل شود و حتی برخی متکلمین شیعه، ولایت معنوی را ساخته و پرداخته اهل تصوف بدانند. البته این غفلت با اعتراض بزرگان اهل حکمت و فقاهت همچون «علامه سید حیدر آملی (ره)» ، «علامه طباطبایی (ره)» و «امام خمینی (ره)» روبه‌رو شد و آنان ضمن تأکید بر ولایت باطنی و معنوی امیرمؤمنان امامت را جدای از ولایت ندانستند، بلکه برای ولایت، وجوهی متفاوت قائل شدند.(۲)

ب) ولایت در عرفان

بی‌شک، ولایت عرفانی ریشه در تعالیم پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصوم (علیهم‌السلام) دارد. ولایت عرفانی در حقیقت دریافت سرّ معرفت و پیام بندگی از ساحت «ولی الله» است که ملازم حب و قرب خداوند متعال به بندگان و حتی همه موجودات عالم ملک و ملکوت است. ازاین‌رو، هر پیامبری حامل حقیقتی باطنی بوده است و هر کدام که دارای نبوت

۱- ر. ک: کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، جمال‌الدین علامه حلی، صص ۵۰۷ -۵۵۹.

۲- ر. ک: جلوه‌های ولایت از منظر امام خمینی ره ، ص۲۱.

ص:۳۸

و ولایت گسترده‌تری باشد، دریافتش از حقایق غیبی و باطنی بیشتر است.

بنـابراین، دایره ولایت و باطن رسولان اولوالعزم، از انبیای غیر اولوالعزم گسترده‌تر است و این احاطه بالـذات، شأن مقام ولایت است. نبوت، اختصـاص به ظـاهر دارد و برای اخـذ فیض، از مقـام بـاطن خود که ولاـیت باشـد، کمـک می‌گیرد. نبی به اعتبار نبوت، مقام خلقی و ظـاهری است و ولایت، جنبه حقی و ربانی. انبیا به اعتبار مقام باطنی ولایت خود، متصل به حق و واسـطه فیض هسـتند. پس مقام باطن آنها عین مقام ولایت آنهاست. (۱)«ولایت» در اینجا، هم معنای حبی دارد و هم معنای قربی؛ چون حب ملازم قرب است، اما گاهی به معنای اَوْلی به تصرف نیز است.

مولوی در شرح حدیث غدیر

«مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلِیٌّ مَوْلاهُ» ، آنجا که از «مولا» سخن می‌گوید، همه این معانی را اراده کرده است:

زین سبب پیغمبر با اجتهاد نام خود و آن علی مولا نهاد

گفت هر کو را منم مولا و دوست ابن عمّ من، علی، مولای اوست

کیست مولا، آنکه آزادت کند بند رقیت ز پایت برکند

چون به آزادی نبوت‌هادی است مؤمنان را از خدا آزادی است

ای گروه مؤمنان شادی کنید همچو سرو و سوسن آزادی کنید

لیک می‌گویید هر دم شکر آب بی‌زبان چون گلستان خوش خضاب

بی‌زبان گویند سرو و سبزه‌زار شکر آب و شکر عدل نوبهار(۲)

ولاـیت به این معنـا، دارای مراتب است. بـاطن ولایت، کنز مخفی است، ولی به حسب ظهور، دارای مظاهر و دوایر گوناگونی است. تعدد آنها و

۱- شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم سید جلال الدین آشتیانی، ص۸۶۳.

۲- مثنوی معنوی، دفتر ششم، ابیات ۴۵۳۸-۴۵۴۴.

ص:۳۹

قرب و نزدیکی آنها به حق، بستگی به شدت و ضعف و کمال و نقص دارد. حقیقت ولایت غیرمتعین است؛ یعنی نه قابل درک است و نه متصف به صفتی، بلکه به اعتبار غیب ذات، ظهور و تجلی در اعیان ندارد، اما به اعتبار ظهور از اسماء و صفات و انعکاس در تعینات، برخی بر برخی دیگر احاطه دارد تا ولایت خود حضرت حق که بر همه چیز احاطه مطلق دارد: (وَ اللهُ مِنْ وَرائِهِمْ مُحِیطٌ) (بروج: ۲۰) .

«عزیزالدین نسفی» برای نبی دو بعد قائل شده است:

نبی دو روی دارد: یک روی به طرف خدای و روی دیگر به طرف بندگان خدای. از جهت آنکه از خدا فیض می‌گیرد و به بندگان خدای می‌رساند، آن روی که به طرف خداست و از او قبول فیض می‌کند، ولایت نام دارد که ولایت، نزدیکی است و این روی که به طرف بندگان خدای است و سخن خدا را به بندگانش می‌رساند، نبوت نام دارد که نبوت، آگاه کردن است. پس معنای ولی، نزدیک باشد و معنای نبی، آگاه‌کننده.(۱)

علامه سید حیدر آملی، عارف شیعی نیز تعاریف گوناگونی از نبوت و رسالت به دست داده است. وی می‌گوید:

نبوت، خبر دادن از حقایق الهی و معارف ربّانی از حیث ذات و صفت و اسم است که خود بر دو قسم می‌باشد: نبوت تعریف و نبوت تشریع. اولی اخبار از معرفت ذات و صفات و اسما و افعال است و دومی همه آنها است به اضافه تبلیغ احکام و تأدیب به اخلاق و تعلیم حکمت و قیام به سیاست. این قسم از نبوت اختصاص به رسالت دارد. از طرف دیگر، نبوت عبارت است از:

۱- انسان کامل، عزیزالدین نسفی، ص ۳۱۶.

ص:۴۰

پـذیرش نفس قدسـی، حقـایق معلومـات و معقولات را از جوهر عقل کلی و رسالت عبارت است از: تبلیغ و رسانـدن آن معلومات و معقولات به مستحقان آن و تابعان.(۱)

پیش از این گفـتیم «ولاـیت» به کسـر واو، به معنـای امـارت، تولیت، سـلطنت و زعـامت است و به فتـح واو، به معنـای محبت، قرب، دوستی و سـرپرستی. در اصـطلاح عرفـان، «ولاـیت» ، آن حقیقت کلیه‌ای است که شأنی از شـئون ذات حق دارد؛ به‌گونه‌ای که منشـأ ظهور و مبدأ تعینات می‌شود؛ زیرا منشأ ظهور حقایق خلقیه و مبدأ تعین اسمای الهیه است؛ به این دلیل که در ابتدا فقط حضرت حق: (هُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ) (شوری: ۲۸) است و فقط اوست که (اللهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ) (بقره: ۲۵۷) است. «ولاـیت» به معنـای قرب، درجـات و ظهورات مختلفی دارد تـا جـایی که به مقـام قرب حق به اشـیاء منتهی می‌شود که به آن «معیت قیومیه» و «سـریانیه» می‌گوینـد. در کتاب «تعریفات جرجانی» آمده است: «عبد هنگامی که از خود فانی شده و به حق باقی گردد، به مقام ولایت دست یافته است:

وهی قیام العبد بالحق عند الفناء عن نفسه» .(۲)

«عبدالرزاق کاشانی» در تعریف ولایت می‌گوید:

الولایه هی قیام العبد بالحق عند فناء نفسه و ذلک بتولی الحق ایّاه حتّی یبلغه مقام القرب و التمکین.(۳)

ولایت هنگامی تحقق می‌پذیرد که حق تعالی امر او را به عهده گیرد تا او را به مقام قرب و تمکین برساند.

۱- المقدمات من کتاب نص النصوص، سید حیدر آملی، ص۱۶۷.

۲- کتاب تعریفات، سید شریف علی بن محمد، ص۳۲۹.

۳- اصطلاحات صوفیه، عبدالرزاق کاشانی، ص ۳۳؛ شرح الاسماء ملا هادی سبزواری، ص ۵۵۳.

ص:۴۱

«ولایت» وقتی تحقق می‌یابد که علاوه بر قیام عبد برای خدا، اخلاق او نیز به اخلاق و اوصاف الهی مبدل گردد؛ به‌گونه‌ای‌که علم او، علم الهی، قدرت او، قدرت الهی و فعل او، فعل حق باشد تا مصداق این حدیث قدسی گردد:

لایَزالَ الْعَبدُ یَتقرَّبُ إلیَّ بِالنّوافلِ حتَّی اُحبَّه، فَإذا أَحْبَبْتُه کُنتُ سَمعَه و بَصَره و لِسانَه وَ یَدَه و رِجلَه، فَبی یَسْمَعُ وَ بی یَبصُر وَ بی یَنطقُ و بی یَبطُش.(۱)

بنده همواره به‌وسیله اعمال نوافل به سوی من تقرب می‌جوید تا آنکه محبوب من شود و آن‌گاه دوستش می‌دارم و چون دوستش می‌دارم، گوش و چشم و زبان و دست و پای او می‌گردم. پس به‌وسیله من می‌شنود و به سبب من می‌بینند و به سبب من سخن می‌گوید و به سبب من می‌کوشد.

این قرب که حاصل انجام نوافل است، به «قرب نوافل» شهرت دارد و سالک را تا مقام محبوبی بالا می‌برد و چون بدین مقام دست یافت، گوش و چشم و زبان و دست و پایش حقانی می‌گردد و آن‌گاه خداوند با گوش او می‌شنود و با چشم او می‌بیند و با زبان او می‌گوید و با دست او انجام می‌دهد و با پای او می‌رود و این قرب به «قرب نوافل» شهرت دارد. به همین دلیل است که مفهوم ولایت، «قرب» است. پس کسی دارای ولایت است که به او تقرب جسته است. این است که خداوند در حدیث قدسی می‌فرماید:

مَنْ تَقرَّبَ إلیَّ شِبراً تَقّربتُ إلیه ذِراعاً وَ مَنْ تَقرَّبَ إلَیَّ ذِراعاً تَقرّبتُ إلیه باعاً وَ مَنْ تَقرَّبَ إلیّ باعاً مَشیتُ إلَیه هَرْولةً.(۲)

۱- المقدمات من کتاب نص النصوص، ص۱۶۷.

۲- همان.

ص:۴۲

هرکس یک وجب به من تقرب و نزدیکی جوید، من یک ذراع (به اندازه یک ساعد دست) به او نزدیک می‌شوم و هرکس که یک ذراع به من نزدیکی جوید، من یک باع (فاصله دو دست باز) به او نزدیک می گردم و هرکسی که یک باع به من نزدیک شود، من هروله کنان به سوی او می‌شتابم.

این قرب و نزدیکی تا جایی ادامه پیدا می کند که نهایت آن، به مقام قرب حقیقت حق به اشیاء می‌رسد. همان گونه که یادآور شدیم، به این مقام، «معیت قیومیه» و «سریانیه» با جمیع مظاهر وجود گویند.

بنابراین، «ولایت» ، یکی از محوری‌ترین مسائل عرفان نظری است. عرفا برای توضیح جهان هستی، نظریه تجلی را مطرح می کنند و معتقدند که جهان در پرتو اسما و صفات خداوند است؛ به گونه‌ای که خداوند اسم‌ها و اوصافی دارد که به‌وسیله آنها در جهان تجلی کرده است. ازاین‌رو، حقیقت این جهان، تجلی حضرت حق و جهان، عین ظهور خداوند است. بر این اساس، خداوند در مظهر خود، حضور و ظهور دارد. پس میان خداوند و جهان هیچ فاصله‌ای نیست، بلکه این جهان عین ظهور و حضور خداوند است. بنابراین، هنگامی که جهان مظهر الهی شد، انسان نیز که جزئی از این جهان است، مظهر حضرت حق می‌شود. در اینجاست که مفهوم ولایت معنا پیدا می کند. به قول حافظ:

حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد این همه نقش در آیینه اوهام افتاد

این همه عکس می‌و نقش مخالف که نمود یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

یکی از اسمای الهی، «ولی» است. همه موجودات به‌منزله آینه‌های

ص:۴۳

شکسته کوچکی هستند که هر کدام تجلی گاه یک اسم از اسمای الهی واقع می‌شوند. اما از میان آنها، تنها انسان است که می‌تواند مظهر همه اسمای الهی شود. پس هر گاه چنین امری تحقق یابد، «انسان کامل» معنا پیدا می‌کند. انسان کامل، مظهر اسم جامع الهی است که عرفا رفیع‌ترین منزلت را در هستی برای او قائلند. انسان کامل، آیینه بزرگی است که بازتاباننده همه انوار الهی است. این انسان کامل همان «ولی الله» است که خلیفه به‌حق الهی در این عالم است. او دربردارنده همه کمالات است؛

به‌گونه‌ای که پیامبری همچون حضرت موسی (ع) نیز نیازمند کمالات خضر است؛ دریا هم اگر سبوی آبی ببیند، می‌خواهد آن را متعلق به خود کند تا پرتر و کامل‌تر شود. به قول مولانا:

در میان بحر اگر بنشسته‌ام طمع در آب سبو هم بسته‌ام

همچو داوودم نود نعجه مراست طمع در نعجه حریفم هم بجاست

آه سری هست اینجا بس نهان که سوی خضری شود موسی روان(۱)

ولی حق کسی است که در ذات و صفات الهی فانی شده است. در نتیجه، وجودش قائم به حق است. فانی در حق شدن نه به معنای محو شدن و از میان رفتن وجود اوست، بلکه به این معناست که او از اوصاف بشری می‌میرد و به اوصاف الهی زنده می‌شود. در حقیقت، آنچه در حضرت حق است، در وجود «ولی» تحقق می‌یابد و او وجود حقانی و الهی پیدا می‌کند و صفات الهی در او تجلّی و ظهور می‌یابد. چون تجلّی الهی هیچ گاه قطع نمی‌شود. پس جهان نیز هیچ گاه از وجود چنین اولیایی خالی نخواهد بود.

۱- مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۹۵۳-۱۹۵۹.

ص:۴۴

امام علی (ع) در نهج البلاغه می‌فرماید:

وَ فِی أَزْمَانِ الْفَتَرَاتِ عِبَادٌ نَاجَاهُمْ فِی فِکْرِهِمْ وَ کَلَّمَهُمْ فِی ذَاتِ عُقُولِهِمْ.(۱)

همواره خداوند در زمان‌های مختلف، بندگانی دارد که در فکرشان و در عمق عقولشان با آنان سخن می گوید.

مولای متقیان خطاب به «کمیل بن زیاد نخعی» می‌فرماید:

«لا ـ تَخْلُوالأَـرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ إِمّا ظاهِراً مَشْهُوراً وَ إِمَّا خائِفاً مَغْمُوراً. . .»(۲)؛ «زمین از حجت آشکار یا نهان خداوند، خالی نمی‌ماند. . .» .

مولوی در این‌باره می گوید:

پس به هر دوری ولی قائم است تا قیامت آزمایش دائم است

مهدی و هادی وی است ای راه‌جو هم نهان و هم نشسته پیش رو

او چو نور است و خرد جبریل اوست وان ولی کم از او قندیل اوست(۳)

امیرمؤمنان، علی (ع) در کلامی دیگر می‌فرماید:

إِنَّ أَمْرَنا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لا یَحْتَمِلُهُ إِلاَّ مَلَکٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِیٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ قَد امْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ لِلإِیمَان.(۴)

همانا امر ما بسیار سخت است که آن را تنها ملک مقرب یا نبی مرسل یا بنده مؤمن که خداوند قلب او را برای ایمان آزموده است، آن را حمل می کند.

در سپهر حقیقت، نبی چون خورشید است و ولی چون ماه و انوار

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۲۲.

۲- بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۹۳.

۳- مثنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات ۸۱۷ - ۸۲۱.

۴- بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۸۳.

ص:۴۵

معرفت و معنویت و فیض حق به واسطه آنان به انسان‌ها می‌رسد؛ به قول «شیخ محمود شبستری» :

نبی چون آفتاب آمد، ولی ماه مقابل گردد اندر لی مع الله(۱)

در عرفان، پیامبر، ولی الله اعظم است که ولایت از طریق ایشان به فرزندانشان انتقال یافته است. بسیاری از بزرگان اهل سنت، ولایت باطنی و معنوی خاندان رسول خدا (ص) را می‌پذیرند. ولی ولایت سیاسی مسلمین را بر اساس اجماع آرای مردم و بزرگان قوم پذیرفته‌اند. (در بحث کلامی به آنان اشاره شد) . به‌هرحال، فیض حق از باطن ولایت به نبوت می‌رسد و از ایشان به سالکان راه حقیقت.

همان‌گونه که گفته شد، «ولایت» ، اساسی‌ترین مسئله در عرفان نظری است. بر این اساس می‌توان عرفان را «علم ولایت‌شناسی» نامید. در عالم هستی، وجود نبی و رسول و ولی برای هدایت و رشد انسان‌ها ضروری و اجتناب‌ناپذیر است؛ به‌گونه‌ای‌که در همه دوره‌های تاریخ پیوسته یک یا چند نفر از آنها حضور و ظهور داشته‌اند. ازاین‌رو، میان نبوت و رسالت و ولایت، ارتباط تنگاتنگی وجود دارد.

دست پیر از غایبان کوتاه نیست دست او جز قبضه الله نیست(۲)

بنابراین، اگر کسی به تنهایی طی طریق کرد و تا حدودی به سعادت رسید، باید بداند که دورادور به‌وسیله یکی از اولیای الهی هدایت می‌شده است. پس هنگامی که پیری انتخاب کرد، باید تسلیم اوامر او باشد و هرگز به او اعتراض نکند:

۱- گلشن راز، شیخ محمود شبستری.

۲- مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۳۳.

ص:۴۶

چون گرفتت پیرهن تسلیم شو همچو موسی زیر حکم خضر رو

گرچه کشتی بشکند تو دم مزن گرچه طفلی را کشد، تو مو مکن

چون شکسته بند آمد دست او پس رفو باشد یقین اشکست او

آنکه داند دوخت، او داند درید هرچه را بفروخت، نیکوتر خرید(۱)

بر این اساس، لازم است دست طلب به سوی کاملان واصل به مقام کشف و شهود دراز کنیم و از علم انبیا و اخبار و تعالیم آنها بهره جوییم. در نظر عارفان، پیامبر اسلام (ص) که خاتم النبیین است، در مرکز دایره نبوت قرار دارد و مقام آن حضرت برتر از همه انبیای پیشین است؛ یعنی نه‌تنها مقام و علم آنها را داراست، بلکه از لحاظ مراتب قرب ملکوتی، بالاترین درجه را دارد. به قول مولانا: چون که صد آمد، نود هم پیش ماست.

شیخ محمود شبستری در «گلشن راز» می گوید:

یکی خط است از اول تا به آخر بر او خلق جهان گشته مسافر

در این ره انبیا چون ساربانند دلیل و راهنمای کاروانند

احد در میم احمد گشته ظاهر در این دور اول آمد عین آخر

زاحمد تا احد یک میم فرق است جهانی اندر آن یک میم غرق است

بر او ختم آمده پایان جمع است جمال جان‌فزایش شمع جمع است

شده او پیش و دل‌ها جمله در پی گرفته دست جان‌ها دامن وی(۲)

۱- مثنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات ۳۸۸۰-۳۸۸۳.

۲- گلشن راز، شیخ محمود شبستری، ص ۸۰.

ص:۴۷

فصل دوم: سیر ولایت در منابع اسلامی

اشاره

سیر ولایت معنوی، با ظهور اسلام همراه بوده است. پیشوایان معصوم (علیهم‌السلام) ، اهل سرّ باطنی پیامبر اکرم (ص) بودند؛ همان سرّی که کمیل‌بن زیاد به هنگام پرسش از حقیقت، از مولای متقیان، علی (ع) پرسید: «آیا من صاحب سرّ تو نیستم؟» سرّی که سبب شد حقیقت ولایت در خاندان عصمت و طهارت جنبه‌ای درونی و طریقتی یابد و اصحابی که از پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصوم (علیهم‌السلام) آن سرّ را مطالبه می‌کردند، به اصحاب ولایی یا «طریقتی» موصوف شوند؛ یعنی آنها را نخستین طایفه تصوف یا «صوفی» نامند.(۱)

صرف‌نظر از هرگونه بحث درباره مبدأ لفظ صوفی یا تصوف، منظور ما افرادی هستند که اخلاق و افعال و آرای آنها از مرتبه ولایت امامان معصوم (علیهم‌السلام) گرفته می‌شود؛ به‌گونه‌ای که از چشمه زلال ولایت آنها سیراب می‌گردند. بدین‌ترتیب، جنبه طریقتی اسلام به‌وسیله این افراد باطن‌گرا

۱- سیر تحول متون عرفانی، اسماعیل منصوری لاریجانی، ص۱۲.

ص:۴۸

در بستر تاریخ اسلام جاری شد، اگرچه با رد و قبول و فرود و فراز بی‌شماری همراه بود.

سنت ولایت‌گرایی در میان اصحاب ائمه معصوم (علیهم‌السلام) و شیعیان خالص آنها پس از شهادت امیرمؤمنان، علی (ع) تا به امروز حفظ شده است و پیروی علمی و عملی از آنان مشروعیت حرکت دینی و سیاسی شیعیان را رقم می‌زند، ولی توجه به این گرایش در میان علمای اهل سنت، به‌ویژه در حوزه معرفت‌شناسی، بسیار تأمل برانگیز است. ازاین‌رو، سعی ما بر این است در این نوشتار، این رویکرد را در میان علما و محققان شیعه و اهل سنت برجسته سازیم.

۱. ولایت از منظر حکیم ترمذی

«حکیم ابو عبدالله محمد بن حسن بن بشر بن هارون ترمذی» ، مفسّر، محدث، متکلم، فقیه و عارف نیمه دوم سده سوم هجری، سرآمد علمای اهل سنت و بسیار مورد توجه و احترام است. ایشان کتابی به نام «سیرۀ الاولیاء» دارد که «راتکه» ، استاد دانشگاه هلند، در سال ۱۹۹۶م آن را به زبان انگلیسی ترجمه کرده است. البته این کتاب به «ختم‌الاولیاء» هم شهرت یافته است، ولی عنوان «سیرۀ الاولیاء» درست‌تر است.

حکیم ترمذی در این کتاب برای نخستین‌بار به صورت علمی به بحث ولایت و نبوت و خاتم اولیا پرداخته است. شیوه اصلی وی در این کتاب، در قالب گفت‌وگو و به صورت پرسش و پاسخ شکل گرفته است.

ص:۴۹

شاگردی از حکیم ترمذی می‌پرسد: «ولی خدا کیست؟» حکیم در پاسخ می‌گوید:

بدان‌که خدای سبحان بندگان خود را با نام‌هایش آشنا ساخته است. هر نامی را سلطنتی است و هر سلطنتی را قدرتی. در هر ملک، مجلس نجوا و هدایایی برای اهل آن (ملک) هست. خداوند در آنجا برای قلوب برگزیدگان خود مقاماتی نهاده است. اینان اولیایی هستند که از آن مکان (قربت) به ملک خداوند می‌روند. مقام بسیاری از اولیای نخستین ملک خداست. ولی خدا کسی است که از میان نام‌های الهی، نام آن ملک را بر خود دارد و بسیاری از اولیا به مقامی در دومین، سومین یا چهارمین ملک خداوند ارتقا می‌یابند و هر وقت ولی به ملکی دیگر ارتقا می‌یابد، نام آن ملک به وی اعطا می‌شود و تا بدان‌جا پیش می‌رود که از همه‌این ملک‌ها در گذشته، به ملک وحدانیهٔ الفردیه برسد. او کسی است که از اسمای الهی به غایت بهره‌مند شده است. او کسی است که از جانب خداوند محفوظ شده است. او، سید اولیا و صاحب ختم‌الولایه از طرف پروردگار خود است. وقتی به

منتهای نام‌های خدا می‌رسد، باید از آنجا به کجا برود؟ او به باطن یا ذات حق راه یافته که صفات از آن منقطع است. آیا اسمای الهی چیزی جز صفات است؟ و نه اینکه خداوند خود را برای آنان چیزی جز این وصف کرد که ایشان می‌توانند از صفاتش نصیبی ببرند! (۱)

۱- حکیم ترمذی میان صفات یا نام‌های خدا و ذات او تفاوت قائل می‌شود. او ذات شناخت‌ناپذیر خدا را با کلمات هویت، باطن یا غیب نام‌گذاری می‌کند. خداوند در تجلی ذاتی سبب صدور صفات از ذات خود شده است که ترمذی این تجلی یا عمل را با فعل اَظْهَرَ و اَبْرزَ وصف می‌کند. او هیچ‌گاه از فعل خَلَقَ بهره نمی‌گیرد.

ص:۵۰

شاگردی از او پرسید: «اولیاء را برای ما وصف کردی و گفتی که آنان را سیدی است که صاحب مهر ولایت (خاتم الولایه) است. آن چیست؟» او پاسخ داد:

بسیار خوب! گوش‌هایت را باز کن و با اذعان به فقر خود نسبت به خدای متعال عقلت را تشحیذ کن تا آنچه را می‌خواهم به تو بگویم، درک کنی؛ شاید خداوند به تو رحم کند و قدرت فهم آن را نصیب تو کند. بدان که خداوند انبیا و اولیا را از میان بندگان خود برگزیده و بعضی از انبیا را بر دیگران افضل دانسته است. از میان آنان، یکی را به دوستی (خُلَّه) فضیلت بخشیده است (ابراهیم) ، دیگری را به کلام (موسی) ، یکی را به ثنا و این اشاره دارد به زبور (داوود) و دیگری را به احیاء مردگان (عیسی) و دیگری را به حیات قلب و معصومیت از گناه (محمد (ص)) و بدین شیوه، او بعضی از اولیا را بر دیگری برتری داده است. به محمد (ص) افتخاراتی را تخصیص داده است که به احدی از عالمیان نداده است. از جمله این امتیازات خاص، چیزهایی است که بر خلق، به غیر از برگزیدگان خداوند پوشیده است و چیزهایی هم هست که هرکس از آن باخبر نیست.(۱)

شاگردی پرسید: «خاتم النبوه چیست؟» او پاسخ داد:

حجت خدا بر خلق که این کلام خداوند متعال آن را تأیید می‌کند: وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ ؛ «بشارت ده به آنان که ایمان آوردند که ایشان را نزد

۱- ختم ولایت، موضوع جدیدی است که حکیم ترمذی بدان توجه کرده است.

ص:۵۱

پروردگارشان قدم صدق است» . (یونس: ۲)

و بدین‌ترتیب خداوند بر صدق عبودیت بنده‌اش شهادت می‌دهد و وقتی داور در جلال و عظمت خود، به موقف (حساب) ظاهر می‌شود و می گوید: «ای بندگان من! شما را برای عبودیت آفریدم، اکنون (حد) عبودیت خود را به من بنمایید، از هول آن مقام، احدی را جز محمد (ص) حس و حرکتی باقی نمی‌ماند. او به قدم صدقی که دارد، یک گام جلوتر از همه صفوف پیامبران و رسولان به سوی پروردگار خود پیش می‌رود. در حقیقت او به صدق عبودیت نائل آمده است و خداوند این را از وی قبول می کند و او را به مقام محمود در پای عرش می‌فرستد. آن‌گاه خداوند پرده از آن مهر (ختم) برمی‌دارد و نور شعاع آن خاتم او را احاطه می کند و از قلب وی ثنا بر زبانش جاری می‌شود؛ چندان‌که احدی از میانه خلق آن را نشنیده است. سرانجام هر یک از پیامبران درمی‌یابند که از میان آنان، محمد (ص) عالم‌ترین به خدا بوده است و او نخستین خطیب و نخستین شفیع است. به علاوه، او را پرچم ستایش (لواء حمد) و کلیدهای کرم (مفاتح الکرم) عطا می کنند؛ پرچم ستایش برای عامه‌مؤمنان و کلیدهای کرم برای انبیا.

خاتم نبوت را اصل و سرشتی عمیق است؛ عمیق‌تر از آنچه بتوانی تصورش را بکنی. اما امیدوارم این قدر تو را کفایت کند. . . کسی که از این خبر بی‌اطلاع است، گمان می کند که «خاتم النبیین» ، یعنی محمد (ص) ، آخرین کسی بود که به پیامبری مبعوث شد. در این (بعثت) ، چه امر مهمی است و آیا این نشانه چه امتیازی است؟ این تأویل ابلهان و جاهلان است!

ص:۵۲

عامه مردم، «خاتم» را به فتح تاء می‌خوانند، ولی هرکس از میان اسلاف که آن را به کسر تاء می‌خوانده، تأویل او این بود که خاتم، معنای فاعلی دارد؛ یعنی محمد (ص) به واسطه عمل ختم که به وی اعطا شده بود، مهر پایان بر در نبوت نهاد. یکی از دلایل درستی این نظر، مطلب مروی در حدیث معراج درباره جمع پیامبران در مسجد اقصی است که «ابوجعفر رازی» از «ربیع بن ابی‌العالیه» نقل کرده است. هر یک از پیامبران متذکر لطفی شدند که خداوند شامل حالشان کرده بود و رسول الله گفت: «خداوند مرا خاتم و فاتح قرار داد» و آن‌گاه ابراهیم به انبیای دیگر فرمود: «بدین لحاظ است که محمد (ص) بر شما برتری یافته است» .

سپس وقتی خدای عزوجل پیامبر خود را به خود خواند، چهل مرد صدیق را جزو امت او درآورد. زمین به واسطه اینان قائم است؛ اینان اهل بیت رسول خدایند. هرگاه یکی از آنان درگذرد، دیگری از پی او درمی‌آید و مقامش را می‌گیرد و این ادامه می‌یابد تا اینکه شمار آنان منقرض می‌شود و زمان زوال دنیا در رسد. آن‌گاه خداوند ولی‌ای می‌فرستد که وی را برگزیده و انتخاب کرده است. او را مجذوب خود کرده و نزدیک ساخته است و خداوند هر آنچه به دیگر اولیا عطا کرده است، به او عطا می‌کند و به خاتم ولایت مخصوص می‌گرداند. او روز قیامت، حجت خدا بر دیگر اولیا خواهد بود. به واسطه این خاتم، او صدق ولایت می‌یابد؛ به همان طریقی که محمد (ص) صدق نبوت یافت. دشمن را دست به او نمی‌رسد و نفس راهی برای گرفتن سهم خود از ولایت (دوستی با خدا)

ص:۵۳

پیدا نمی‌کند. پس، وقتی روز قیامت اولیا ظاهر می‌شوند و از آنان صدق ولایت و عبودیت خداوند طلب می‌شود، ایفا [ی این تکلیف] شایسته کسی است که ختم کامل ولایت از اوست. وی حجت خدا بر آنها و بر دیگر یکتاپرستان بعد از ایشان و شفیع آنها در روز قیامت خواهد بود. وی سید آنهاست؛ بر اولیا سروری دارد، همان‌گونه که محمد (ص) بر انبیا سیادت دارد. مقام شفاعت برای او برپای داشته می‌شود و او پرودگار خود را چنان ثنایی و چنان حمدی می‌گوید که اولیا به فضل او در علم به خدای متعال اقرار می‌کنند.

سپس ترمذی در وصف این ولی می‌نویسد:

این ولی، آن است که خداوند در ازل، نخست به او اندیشید، او در ذکر خدا، نخستین؛ در علم خدا، نخستین؛ در مشیت خدا، نخستین و سپس در احکام تقدیر (مقادیر) ، نخستین؛ در لوح، نخستین؛ در میثاق، نخستین؛ در وقت خطاب از جانب خداوند، نخستین؛ در رفتن پیش خداوند، نخستین؛ در شفاعت کردن، نخستین؛ در عبور [از پل]، نخستین؛ در دخول به خانه خداوند، نخستین و سپس در دیدار (زیارت) با خداوند، نخستین است. در حقیقت، او همه جا اولین اولیاست، کما اینکه محمد (ص) (ظاهراً شانه به شانه او) جای داده می‌شود. درحالی‌که اولیای دیگر در قفای او قرار می‌گیرند. او در قبضه خداوند است و اولیای دیگر در پشت و فرود او درجه به درجه قرار دارند. درحالی‌که منازل پیامبران در برابر اوست.(۱)

۱- مفهوم ولایت، در دوران آغازین عرفان اسلامی، ص ۱۷۰.

ص:۵۴

بی‌شک، آن ولی مطلقی که مورد نظر حکیم ترمذی است و اولیای دیگر در پشت و فرود او درجه به درجه قرار دارند، حضرت علی (ع) است. «محیی‌الدین عربی» آشکارا نام مبارک او را در آثار خود می‌آورد. اگرچه حکیم ترمذی رساله‌ای ضد شیعی به نام «الردّ علی الرّافضی» نگاشته است، ولی باید دانست بی‌تردید مراد وی از شیعه در این کتاب، فرقه‌های افراطی و غلات است که البته مورد اعتراض علمای شیعه نیز هستند. پس آنچه به عنوان ولی خدا در کتاب «ختم الولایه» مورد توجه است، شخص امیرمؤمنان، علی (ع) است و شیعیان واقعی او افرادی هستند که سرّ معرفت را از ساحت ولایت او دریافت می‌کنند.

۲. شیخ بزرگ، محیی‌الدین عربی

قطب‌العارفین و قدوهٔ السالکین، محیی‌الدین عربی که در عرصه حکمت و عرفان، شیخ اعظم نام گرفته و گستره اندیشه بلند او شرق و غرب جغرافیای فلسفه و عرفان را دربرگرفته است، بی‌تردید از کتاب ختم الولایه حکیم ترمذی تأثیر فراوان گرفته است. این شخص بزرگ و اعجازگر، باب ششم «فتوحات مکّیه» که دایرهٔالمعارف بزرگ عرفانی است را به بحث حقایق ملك و ملکوت اختصاص داده و در آن اثبات کرده است حقایق ملك و ملکوت مسخر خاتم ولایت محمدیه، یعنی حضرت علی (ع) است. ایشان پس از بیان تحقیقاتی در این مقام که در تسخیر انسان کامل محمدی است، می‌نویسد:

خدا بود و چیزی با او نبود و اکنون نیز چنین است. پس همین‌که اراده وجود عالم نمود، از ساحت اراده مقدس او چیزی صادر شد که آن را «هباء» می‌نامند و نزدیک‌ترین موجود به او، حقیقت

ص:۵۵

محمـدیه (ص) است که حقایق «هباء» را می‌پـذیرد که «عقل» نامیـده می‌شود و این، منشأ عالم وجود در باطن و اول وجود در ظهور است و نزدیک‌ترین فرد به این مقام، علی بن ابی‌طالب (ع) ، امام آفرینش و سرّ جمیع انبیا (علیهم‌السلام) است.(۱)

از آنجا که علی بن ابی‌طـالب (ع) ، صـاحب مقـام ولایـت کلی پس از نـبی‌اکرم (ص) و نزدیـک‌ترین فرد به اوست، شـیخ کامـل و عـارف واصـل، «صدرالـدین قونوی» ، در کتـاب «مفتاح» ، عارف محقق، «حمزه فناری» ، شارح «مفتاح» ، و «ملا عبـدالرزاق» و شـیخ عـارف، «داوود قیصـری» ، شـارح «فصـوص الحکم» ، به سـبب اخبـاری که دراین‌بـاره از رسول خـدا (ص) از طریق علمـای عـامه و محدثین اهل سنت و جماعت وارد شده است، از محیی‌الدین عربی پیروی کرده‌اند.

ابن فارض مصری در بیتی زیبا گفته است:

وانّی و ان کنت ابن آدم صورهٔ فَلِی فیه معنی شاهد بابّوتی

پیامبر خدا (ص) فرمود:

«أَنَا کُنْتُ نَبِیّاً وَ آدَمُ بَیْنَ الْمَاءِ وَ الطِّین»(۲)؛ « من نبی بودم که هنوز آدم ابوالبشر بین آب و گل بود» .

به قول شبستری:

نبوت را ظهور از آدم آمد کمالش در وجود خاتم آمد

بود نور نبی خورشید اعظم گه از موسی پدید و گه ز آدم

همچنین مولای متقیان، علی (ع) فرموده است:

«أَنَا کُنْتُ وَلِیّاً وَ آدَمُ بَیْنَ الْمَاءِ وَ الطِّین» (۳)؛ « من ولی بودم، درحالی‌که هنوز آدم بین آب و گل بود» .

۱- فتوحات مکّیه، محیی‌الدین عربی، ص ۱۳۰.

۲- احادیث مثنوی، ص ۲۸۶.

۳- همان، ص ۲۸۷.

ص:۵۶

بودم آن روز من از طائفه دردکشان که نه از تاک نشان بود و نه از تاک نشان

سپس نتیجه می‌گیرد ولایت منقطع نمی‌شود، ولی نبوت منقطع می‌گردد. ازاین‌رو، ولایت به حسب باطن تا قیامت ادامه دارد.

مولوی می‌گوید:

پس به هر عصری ولی‌ای لازم است آزمایش تا قیامت دائم است

محیی‌الدین عربی می‌گوید:

و این ولی و امام مفترض الطاعه بالوراثه، قابل فیض ولایت از حقیقت محمدیه می‌باشد.

وقد أفصح عن هذا المعنی علی (ع)

بقوله «ما لنا من خیر فمنک یا رسول الله» و قال ایضاً: «انا عبد من عبید محمد» فانّه (ع)

خاتم الولایهٔ بعده .(۱)

همچنین محیی‌الدین عربی در کتاب فتوحات مکیه بابی را به عترت رسول خدا (ص) و اهل بیت عصمت و طهارت (علیهماالسلام) اختصاص داده است و در فضیلت آنان می‌نویسد:

فانّه و اهل بیته علی السواء فی مودّتنا فیهم، فمن کره اهل بیته فقد کرهه لانّه (ص) واحد من أهل البیت لوحدهٔ ذواتهم و اتحّاد حقیقتهم.

فلا تعدل باهل البیت خلقاً فاهل البیت هم اهل السیادهٔ

فبغضهم من الانسان خسر حقیقهٔ توجّهم عبادهٔ(۲)

به‌درستی که مودّت و محبت ما نسبت به پیامبر و اهل بیتش یکسان است. هر کس اهل بیت پیامبر را انکار کند در واقع

۱- فتوحات مکیه، جزء اول، ص ۱۳۲.

۲- همان، ص ۱۳۶.

ص:۵۷

پیامبر را انکار کرده است؛ زیرا پیامبر یکی از اهل بیت است؛ چون ذوات اهل بیت و حقیقت آنها یکی است.

چون حقیقت اهل بیت (علیهم‌السلام) به اعتبار مقام ولایت واحد است و ظهورات آن اختلاف دارد، به همین جهت، انکار هر یک از اهل بیت، انکار پیغمبر (ص) است؛ چنان‌که در روایتی وارد شده است:

«أَوَّلُنا مُحَمَّدٌ وَ آخِرُنا مُحَمَّدٌ وَ أَوْسَطُنا مُحَمَّدٌ وَ کُلُّنا مُحَمَّد» .(۱)به همین جهت، یکی از معتقدات شیعه، لزوم حب و مودت اهل بیت و انکار مخالفان آنهاست.

عارف حکیم، «سنایی غزنوی» ، به زیبایی گفته است:

این سخن باور ندارد عقلی از روز ازل حق زهرا بردن و دین پیمبر داشتن

شیخ «عبدالرزاق کاشانی» در کتاب «تأویلات» که به اسم محیی‌الدین شیخ‌المشایخ است، در تأویل آیه شریفه: قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی (شوری: ۲۳) می‌نویسد:

استثنای در آیه، استثنای منقطع است و فِی الْقُرْبی جار و مجرور متعلق به مقدر است؛ یعنی [المودة الکائنة فی القربی] و معنای این جمله، نفی اجر به شکل کامل است؛ زیرا ثمره مودت خویشان پیامبر (ص) به خود مردم برمی‌گردد و به خاطر اینکه این مودت سبب نجات مردم است، پس مودت و دوست داشتن قرابت پیامبر (ص) اقتضای تناسب روحی و معنوی است که آن نیز مستلزم اجتماع (دوستداران قرابت پیامبر با آل محمد (ص)) در روز محشر است؛ همان‌طوری‌که پیامبر که درود و سلام خداوند بر او باد فرمود: «شخصی همراه کسی محشور می‌شود که او را دوست داشته» . پس این مودت صلاحیت اجر

۱- بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۱۱۶.

ص:۵۸

پیامبر (ص) نـدارد. همچنین ممکن نیست کسـی که روحش مکـدّر (تیره و تار) شده و از مرتبهٔ آنها دور شده، محبت حقیقی در دل نسبت به آنها داشته باشد و از اهل توحید کسـی که روحش نورانی گشـته و خداوند متعال را شناخته و دوست داشته ممکن نیست آنها را دوست نداشته باشد؛ زیرا آنها اهل‌بیت نبوت و معدن ولایت و جوانمردی هستند. در عنایت خاص، محبوب خداوند متعال و پرورش‌یافته محل اعلی (ربوبیت) هستند.

پس آنها را دوست نمی‌دارد مگر کسـی که خداونـد و پیامبرش را دوست داشـته باشـد و خداونـد و پیامبرش نیز او را دوست داشته باشند و اگر اهل بیت در ابتـدا محبوب خداونـد نمی‌بودنـد هر آینه رسول خدا (ص) آنها را دوست نمی‌داشت؛ زیرا دوست داشـتن پیامبر همان دوست داشتن خداوند متعال در صورت و حالت تفصیل است و این بعد از بودن پیامبر (ص) در عین‌الجمع است و ذوی القربی (در آیـه شـریفه) آن چهـار نفری هسـتند کـه در حـدیث بعـدی ذکر شده‌انـد. آیـا نمی‌بینی برای پیـامبر (ص) فرزنـدان و خویشاونـدان دیگری وجود دارد که از نظر خویشـی و قرابت هم‌رتبـهٔ این چهـار نفرنـد، اما آنها را یاد نمی‌کنـد و امت را بر دوسـت داشتن آنها وادار نمی‌کند، آن‌گونه که امت را به دوست داشتن این چهار نفر سفارش می‌کند و پیامبر (ص) فقط آنها را یاد کرده و روایت شـده هنگامی که آیه بر رسول خـدا نازل شد، گفته شد: «ای رسول خدا! این قرابت تو که محبت و دوست داشـتن آنها بر ما واجب است، چه کسانی هستند؟»

فرمودند: «علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهماالسلام) و فرزندان امام حسن

ص:۵۹

و امام حسین (علیهماالسلام) و چون این قرابت تناسب خُلق و خوی (پیغمبری) را اقتضا می‌کند که از جنس روحانی است، در نتیجه سالک و راهرو راه قربت و پیروان هدایت (اهل بیت) نیز در حکم قرابت خود هستند. لذا پیامبر (ص) مردم را بر احسان و نیکی و محبت آنها واداشته و از ظلم و اذیت آنها نهی کرده بر اولی (نیکی و محبت) وعده خیر داده و از دومی (ظلم و اذیت قرابت) نهی کرده است.(۱)

وی در ادامه روایتی را از پیامبر (ص) این‌گونه نقل می‌کند:

پیامبر فرمودند: «بهشت بر کسی که به اهل بیت من ظلم و یا آنها را اذیت کند حرام است» و نیز فرمودند: «کسی که بر دوستی آل محمد بمیرد، آمرزیده شده از دنیا می‌رود. آگاه باشید هر کسی بر دوستی آل محمد بمیرد با توبه مرده است. آگاه باشید هر کسی بر دوستی اهل بیت بمیرد مؤمن مرده است.

۱- «استثناء منقطع وفی القربی متعلق بمقدّر، أی المودّةِالکائنةِفی القربی ومعناه نفی الأجر اصلًا، لأنّ ثمرةَ مودةِ أهل قرابته عائدةٌ الیهم؛ لکونها سبب نجاتهم، إذا المودة تقتضی المناسبهٔ الروحانیهٔ، المستلزمهٔ لاجتماعهم فی الحشر، کما قال علیه الصلاهٔ والسّلام «المرءیحشر مع من احبّه» فلا تصلح أن تکون أجرالَه ولایمکن من تکدّرت روحه وبَعُدَتْ عنهم مرتبته، محبتهم بالحقیقه، ولایمکن من تنّورت روحه وعرف الله وأحبّه من أهل التّوحید أن لایحبّهم، لکونهم أهل بیت التبوهٔ ومعادن الولایهٔ والفتّوهٔ، محبوبین فی العنایهٔ الأولی ومربوبین للمحلّ الاعلی، فلایحبّهم إلاّ من یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله ولو لم‌یکونوا محبوبین لله فی البدایهٔ، لما احبّهم رسول الله، إذ محبته عین محبته تعالی فی صورهٔ التفصیل بعد کونه فی عین الجمع، وهم الأربعهٔ المذکورون فی الحدیث الآتی. ألا تری أن له أولاداً آخرین وذوی قرباتٍ فی مراتبهم کثیرین لم‌یذکرهم ولم‌یحرص الامّهٔ علی محبتهم تحریصهم علی محبهٔ هولاء وخص هولاء بالذکر، روی انها لمّا نزلت قیل: یا رسول الله من قرابتک هولاء الذین وجَبَت علینا مودتهم؟ قال: علی وفاطمهٔ والحسن والحسین وأبنائهما ثم لما کانت القرابهٔ تقتضی المناسبهٔ المزاجیه المقتضیه للجنسیه الروحانیه، کان أولادهم السالکون سبیلهم، التابعون بهدیهم فی حکمهم ولذا حرض علی الإحسان إلیهم ومحبتهم مطلقاً، ونهی عن ظلمهم وایذائهم ووعد علی الأول و نهی عن الثانی» . تأویلات، شیخ عبدالرزاق کاشانی، صص ۲۷-۳۷.

ص:۶۰

آگاه باشید کسی که بر حبّ و دوستی آل محمد بمیرد شهید و با ایمان کامل می‌میرد» تا اینکه فرمودند: «آگاه باشید هر کسی بر بغض و کینه آل محمد بمیرد روز قیامت می‌آید درحالی که بین دو چشمش نوشته شده مأیوس از رحمت خداوند متعال. آگاه باشید هر کسی بر بغض و کینه آل محمد بمیرد بوی بهشت را استشمام نمی‌کند» (۱)

در کلام عارف جلیل، ملا عبدالرزاق کاشانی، دقایقی در مقام و مرتبه ولایت آل‌محمد و حسن متابعت از آنها و لزوم پیروی از اقوال و گفتار آنها موجود است که شمار بسیاری از اهل تحقیق، از مفسران عامه و خاصه، از آن غفلت کرده‌اند: یکی آنکه وجوب محبت و لزوم تبعیت از اهل بیت عصمت و طهارت، که در حقیقت اجر رسالت است، رحمت خاصی است از سوی حق‌تعالی و رسول «رحمهٔ للعالمین» ، از برای رسانیدن خلایق به کمالات لایقه خود؛ چون حب آل محمد سبب هدایت و علت اعراض از ضلالت است؛ به عبارتی، از آنجا که اهل بیت در مرتبه اعلای رفعت واقع شده‌اند و واسطه افاضه فیوضات حقند، تحصیل حب آنها که ملازم با شناسایی و معرفت مقام آنهاست، سبب حصول مناسبت میان عباد حق با اهل بیت عصمت (علیهم‌السلام) می‌شود.

این حب، منشأ حصول استعداد به منظور جذبه و کشش به سوی

۱- «قال النبی ص : «حرمت الجنهٔ علی من ظلم اهل بیتی و آذی عترتی» و قال ص : «من مات علی حب آل محمد، مات مغفوراً له، ألا ومن مات علی حبّ آل محمد مات تائباً، ألا ومن مات علی حب آل محمد مات مؤمناً، ألا ومن مات علی حب آل محمد، مات شهیداًمستکمل الإیمان. . . إلی أن قال ص : ألا ومن مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیامهٔ مکتوباً بین عینیه: آیسٌ من رحمهٔالله، ألا ومن مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحهٔ الجنهٔ» . تأویلات، صص ۲۷-۳۷.

ص:۶۱

آنهاست. عشق به آل محمد (ص) پس از شدت، سبب رفع موانع و اتصال به مقام منیع آنها می‌شود. دیگر آنکه آنها غایت‌الغایات و نهایت‌النهایات عالم خلق در سلسله عود و نزولند و اگر اشرف از کائنات نباشند، حب آنها، اجر رسالت که برگشت آن به رحمت واسعه الهیه و نیل به درجات اعلایی از مقامات کمال است، امکان‌پذیر نیست. پس باید آنها اشرف از جمیع امت پیامبر باشند تا حب آنها بر همه لازم شود و سبب بلندمرتبگی و رسیدن آنها به درجات عالیه شود؛ چون حب آنها غایت مکمل و علت رفعت صاحب فعل است. بنابراین، آل محمد (ص) حق مطلقند. دلیل آن هم این است که بغض به آنها سبب عذاب ابدی و ناامیدی از رحمت واسعه حق است. در حقیقت، در آنها هیچ جهتی از جهات، سبب نقص وجودی نیست. ازاین‌رو، محبوب کل و محبوب مطلق‌اند. در نتیجه، از این آیه و تأویل و تفسیر شیخ کامل و عارف واصل، افضل بودن آل محمد از همه امت ثابت می‌شود.

چون آن ارواح مقدسه در اعلی مرتبه کمال و رفعت وجودی واقع شده‌اند، اتصال به مقام آنها که حشر به حق و عود به مبدأ اصلی است، به محبت آنها نیاز دارد؛ چون محبت، دلیل شناسایی و شناخت مقام آنها و سرانجام، سبب اتصال به مقام رفیع ولایت است.

پس مقام آنها در درجه اعلی از مقامات است. حقیقت ولایت کلیه، مجلای ظهور حق است و معرفت آنها عین معرفت حق است.

بنابراین، اشرف خلایق‌اند و دیگر آنکه محبت واقعی آنها موجب رفع کدورت روحی و روانی است که روح به واسطه تعلق به ماده و تجملات دنیا یا از ارتکاب معاصی به خود می‌گیرد. حب واقعی آنها این اثر را دارد

ص:۶۲

که روح را صـفا می‌دهد و کدورات روحی و گردهایی را که از معصیت بر روح لطیف انسانی نشسـته است، شـست‌وشو می‌دهد و حب و عشق به آنها ابر مغفرتی است که گرد معصیت را از چهره روح می‌زداید.

در عالم وجود کسـی که آنها را دوست نداشـته باشد، اگرچه تمام عمر خود را صـرف عبادت حق کرده باشد و مع‌ذلک اهل نجات هم باشـد، وجود نـدارد. پس رحمت حق شامل کسـی که محبت اهل بیت را فاقـد باشـد نمی‌شود. بنابراین بـدون وساطت اهل بیت، خدا را کما هو حقه نمی‌توان شناخت. پس معرفت حق توأم با حب آنها و تبعیت از طریقه آنهاست. لذا از مصدر عصمت وارد شده است:

«مَعْرِفَتِی بِالنُّورانِیَّةِ مَعْرِفَةُ اللهِ» و

«من رآنی فقد رأی الحق» .(۱)

مطلب ارزشـمندی که شـیخ عـارف در این قسـمت از تفسـیر خـود بیـان کرده است، این است که وجـوب حب و عشـق به اهـل بیت (علیهم‌السـلام) در این نشـئه که عالم فرق و تفصـیل است، ناشـی از حب حق است به آنها در مقام جمع‌الجمع و احدیت وجود. پس اهل بیت (علیهم‌السلام) در بدایت وجود، محبوب حق بوده‌اند. بنابراین، حب حق به آنها سبب ظهور و بروز مراتب و سلاسل طول و عرض عـالم وجود گشـته است و در حقیقت، ائمه صورت تمـامیه وجود محبوب و معشوق حقنـد به عین عشق و ابتهـاج حق به ذات خود.

بنابراین، اهل بیت (علیهم‌السـلام) صورت تمامیه عالم امکاننـد و وجود عالم به تبع وجود آنها خلق شده است و شاهد آن، این اسـت که حب آنها سبب نیل به حق و حشر با آنها دلیل رسیدن به مقامات عالیه است. ازاین‌رو، غایت

۱- احادیث مثنوی، ص ۱۸۲.

ص:۶۳

خلقت خلایق‌اند و به نظر تحقیق علت غایی به علت فاعلی برمی گردد. پس مبدأ ظهور وجود و نهایت و غایت عالم ایجاد، اهل بیت عصمت و طهارت‌اند و چون حق مطلق بعد از حق اول، آنها هستند، حب آنها سبب نجات و بغض آنها سبب هلاکت دائمی است. علت وجوب حب آنها آن است که آنان، اهل بیت نبوت و معادن ولایت‌اند.

«أَنْتُمُ السَّبِیلُ الأَعْظَمُ. . . وَ الْبَابُ الْمُبْتَلَی بِهِ النَّاسُ» .(۱)

بنابر تحقیق این عارف محقق در این‌باره، باید گفت: اهل بیت (علیهم‌السلام)

واجب الإطاعه هستند؛ به گونه‌ای که اگر یکی از اهل بیت رسول خدا طریقی را برگزید و همه امت اسلامی طریق دیگر، راه حق همان صراطی است که ایشان اختیار کرده است.

در تفسیر آیه قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی (شوری:۲۳) ، ملاعبدالرزاق کاشانی در تأویلات گفته است: بدون وساطت اهل بیت و متابعت از طریقه مستقیمه آنها، سالک طریق مشاهده، به مقام شهود حقیقی نمی‌رسد. اهل ولایات در مقام طریق منازل و ابواب ولایات و دخول در اقسام حقایق و طی منازل نهایات، احتیاج به متابعت از اهل بیت دارند. به همین جهت، سلاسل اهل باطن و ریاضات و سُلّاک ابواب و منازل مشاهدات، از باطن مقام حقانیت علی (ع) متابعت می‌نمایند.(۲)

از مجموع سخنان شیخ اکبر محیی‌الدین و عبدالرزاق کاشانی درباره اهل بیت (علیهم‌السلام) می‌توان نتیجه گرفت:

۱- فرازهایی از زیارت جامعه کبیره.

۲- تأویلات، ذیل آیه مودهٔ.

ص:۶۴

یک – پس از پیامبر اسلام (ص) ، حضرت علی (ع) اشرف و افضل خلایق است.

دو – حضرت علی (ع) باطن و سرّ جمیع انبیا (علیهم‌السلام) است و به ظهور او ظاهر می‌شوند.

سه – حقیقت کلیه ولایت او، در مظاهر خلایق متجلّی است.

چهار – عوالم وجودی مسخر اراده حضرت ولایت‌مدار امام علی (ع) است.

پنـج – عشق و محبت خداوند به اهل بیت (علیهم‌السـلام) منشأ تجلی الهی در آفریدگان و معرفت آنها عین معرفت به خداوند متعال است.

شش – بدون پیروی از اهل بیت (علیهم‌السلام) ، سیر و سلوک در طریق مستقیم و شهود حقیقی ممکن نیست.

۳. علامه سید حیدر آملی

اشاره

نوع نگرش محیی‌الدین عربی (ره) به موضوع ولایت، فضایی محققانه برای عارف واصل و فقیه سالک، علامه سید حیدر آملی (ره) به وجود آورد؛ به‌گونه‌ای که سبب شـد وی در معرفی تعـالیم شـیعه، نهـایت بهره عالمانه را از نظریه عرفانی بنیان‌گـذار عرفان نظری ببرد. بحث مهم ایشان که همه فرقه‌های اسـلامی را با خود همراه می‌کنـد و به مباحث به‌ظاهر متفاوت و اختلاف‌انگیز پایان می‌دهد، پیکر موضوع ولایـت در حوزه عرفـان اسـلامی است؛ به‌ویژه مطـالعه در موضوع ختم ولایت که حلقه گوهرین وحـدت میان شـیعه و سنی است.

در این میان، سخنان عرشی این عالم بزرگوار در موضوع ولایت و

ص:۶۵

تقریر افاضات غیبی به زبان نقل و عقل، حیرت پژوهشگران این عرصه، همچون «هانری کربن» فرانسوی (۱)را برانگیخته است. تأمل و دقّت‌نظر خوانندگان محترم، به‌ویژه محققان این عرصه در نظریه علامه سید حیدر آملی نه‌تنها پایان‌بخش بسیاری از شبهات است، بلکه گشایش دریچه‌ای به عالم غیب و انوار ربانی است. علامه سید حیدر آملی تعریف ولایت را در کتاب نبوت مطرح کرده و آن دو را ظاهر و باطن یک حقیقت می‌داند:

نبوت عبارت از خبر دادن از حقایق الهی و معارف ربانی به لحاظ ذات و صفت و اسم است و آن بر دو قسم است: نبوت تعریفی و نبوت تشریعی. نبوت تعریفی از شناخت ذات و صفات و اسما و افعال الهی سخن می‌گوید و نبوت تشریعی با جمیع مراتب نبوت تعریفی با تبلیغ احکام و تأدیب اخلاق و تعلیم حکمت و قیام به سیاست و حکومت همراه است که آن را «رسالت» هم می‌گویند.

وولایت عبارت است از: قیام عبد به خدا، تبدیل اخلاق به اخلاق او و تحقیق صفات به اوصاف الهی. همان‌گونه که رسول خدا (ص) فرمود: «متخلق به اخلاق الهی شوید، به‌طوری‌که علم او علم خدا و قدرت او قدرت خدا و فعل او فعل خدا شود» . چنان‌که در حدیث قدسی آمده است: «پیوسته بنده‌ام به من تقرب می‌جوید با انجام نوافل تا آنجا که من او را دوست می‌دارم. پس هرکه را دوست بدارم، گوش و زبان و دست و پای او می‌شوم تا با من

۱- هانری کربن فرانسوی در حوزه جمع‌آوری و تصحیح و چاپ بسیاری از آثار علامه سید حیدر آملی تلاش فراوانی نموده که در جای خود قابل تقدیر و تمجید بی‌کران است. اما آنچه هانری کربن را تحت تأثیر قرار داده است، علم جوشان الهی سید حیدر آملی ره و قدرت استدلال او در کنار کشف و شهود به‌ویژه تنقیح دیدگاه محیی‌الدین عربی در مباحث ولایت و ختم ولایت و ادغام آن در اندیشه شیعی بوده است. کتاب زائر شرق، مقاله هانری کربن سید حیدر .

ص:۶۶

بشنود و ببیند، سخن بگوید و بگیرد و راه برود. همچنین فرمود: «کسی که به اندازه یک وجب به من نزدیک‌شود، من یک ذراع به او نزدیک می‌شوم و کسی که یک ذراع به من نزدیک شود، من به اندازه یک باع (فاصله دو دست باز) به او نزدیک می‌شوم و کسی که به اندازه یک باع به من نزدیک شود، من هروله‌کنان به سوی او می‌روم» . این قبیل احادیث نسبت به اولیای الهی وارد شده است، اما آنچه نسبت به انبیای الهی وارد شده، مانند موارد زیر است: مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللهَ (نساء: ۸۰) ، وَ مَا رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَلَکِنَّ اللهَ رَمَی (انفال: ۱۷) ، أَطِیعُوا اللهَ وَأَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکُمْ (نساء: ۵۹) و امثال این موارد بسیار است.(۱)

الف) تفاوت میان نبی، رسول و ولی

سید حیدر آملی در تفاوت میان نبی، رسول و ولی، می‌نویسد:

در حقیقت، ولایت، باطن نبوت است؛ نبوتی که ظاهرش تصرف در خلق با اجرای احکام شرعیه می‌باشد و با کشف و شهود از حقایق الهی و معارف ربانی اطلاع حاصل می‌کند و با اظهار آن مرتباً به ارشاد مردم می‌پردازد.

فرق بین نبی و رسول و ولی آن است که نبی و رسول به حسب ظاهر در خلق تصرف می‌کنند، لکن ولی به حسب باطن و حقیقت، در مخلوقات تصرف دارد و ازاین‌رو بزرگان گفتند ولایت بالاتر از نبوت است اگرچه ولی بالاتر از نبی نمی‌باشد،

۱- نص النصوص، صص ۱۶۷ و ۱۶۸.

ص:۶۷

برای اینکه ولایت تصرف در باطن است و نبوت تصرف در ظاهر. فلذا اگر نبی، ولی هم باشد، جهت ولایت او بالاتر است؛ یعنی آن تصرف باطنی نه از حیث فعل، بلکه از جهت معنوی، بالقوه برایش حاصل است، همان‌طوری که نبی اکرم (ص) فرمود: «لی مع الله وقت لایسعنی فیه ملک مقرّب ولا نبیّ مرسل» .(۱)

پس این حالت که از جهت معنوی و باطنی برای پیامبر گرامی اسلام (ص) حاصل است، از تمام ولایت او می‌باشد. همچنین آنهایی که گفتند ولایت بالاتر از نبوت است و نبوت بالاتر از رسالت، این گفته از حیث مراتب حاصله برای رسول به نسبت بشری است، نه اینکه ولی بالاتر از نبی می‌باشد و نه اینکه نبی بالاتر از رسول، بلکه از حیث اعتبار این سه مورد در یک شخص می‌باشد؛ یعنی آن کس که جامع این سه امر است، مثل انبیای بزرگ از قبیل حضرت ابراهیم، حضرت موسی و حضرت عیسی (علیهماالسلام) و حضرت محمد (ص) و امثال آنها از رسولان. مقصود این است که ولایت این شخص واحد بالاتر از نبوتش می‌باشد، نه به‌طور مطلق. همچنین نبوتش بالاتر از رسالتش است، نه مطلقاً؛ برای اینکه این شخص نبی نمی‌گردد، مگر بعد از اینکه ولی گردد و رسول نمی‌گردد، مگر بعد از اینکه نبی گردد و تقدیرش این است که او مستحق نبوت نمی‌باشد، مگر آنکه ولی بشود. مستحق رسالت نمی‌باشد، مگر بعد از اینکه نبی گردد. پس هر نبی، ولی می‌باشد بدون آنکه عکس آن صادق باشد و هر رسول، نبی و ولی می‌باشد بدون آنکه عکس آن صادق باشد و هر رسول، نبی و ولی می‌باشد، درحالی که عکس آن صادق نیست؛ برای اینکه رسولی

۱- مرصاد العباد، شیخ نجم‌الدین رازی، ص ۳۵.

ص:۶۸

نیست، مگر آنکه نبی باشد و نبی نمی‌باشد، مگر آنکه ولی باشد. پس جایز است که گفته شود در این حالت ولایت بالاتر از نبوت در نبی می‌باشد و همچنین جایز است که گفته شود نبوت بالاتر از رسالت در شخص رسول می‌باشد؛ برای اینکه ولایت اقدم و اسبق در شخص نبی است و بلکه علت نبوت می‌باشد و همچنین جایز است گفته شود نبوت بالاتر از رسالت در شخص رسول است؛ برای اینکه اقدم و اسبق در شخص رسول است و بلکه علت رسالت می‌باشد. نکته دیگری که باید متذکر شویم، این است که به اتفاق همه عرفا، رسول بالاتر از نبی می‌باشد و رسالت بالاتر از نبوت است به خاطر جامعیت رسول و جامعیت رسالت. پس ممکن نیست که صاحب مقام پایین‌تر بر صاحب مقام بالاتر برتری یابد، مگر بر وجهی که تقدیر کردیم.

بدان‌که مثال این صورت، مثال شخصی است که دارای علم تفسیر و علم فقه و علم طب می‌باشد. بنابراین، در موردش گفته می‌شود که بُعد تفسیرش بالاتر از بُعد فقهی‌اش می‌باشد و بُعد فقهی‌اش بالاتر از بعد طبش می‌باشد و تمام آنها راجع به شخص واحدی است، اگرچه صاحب تفسیر جامع کل باشد و از این حیث ولی دائماًتابع نبی و رسول است و نبی دائماً تابع رسول و اولوالعزم از آنها می‌باشد.

بنابراین آنچه شیعیان بر آن معتقدند که امیرالمؤمنین، علی (ع) بزرگ‌تر و برتر از همه انبیا و اولیا، پس از پیامبر اکرم (ص) است و فرزندان معصومین او (علیهم‌السلام) نیز همین‌طور. یعنی مرتبه ائمه معصومین ما از حیث ولایت، عظیم‌تر از مرتبه آن انبیا و رسل از جهت ولایت است لاغیر و در این شکی نیست، وگرنه مرتبه نبوت و رسالت بزرگ‌تر از آن است که

ص:۶۹

بالاـتر از آنها مرتبه دیگر چه دنیایی و چه آخرتی فرض شود و از این بابت است که اولیا و اوصیا همیشه در قوانین شرعی و احکام الهی نیازمند به پیامبران و رسولان هستند. حضرت علی (ع) در این مورد می گوید:

«عَلَّمَنِی رَسُولُ اللهِ (ص) أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ فَفَتَحَ کُلُّ بَابٍ أَلْفَ باب» .(۱)

در اینجا علامه سید حیدر آملی (ره) ضمن تبیین ولایت و نبوت و تعریف ولی، نبی و رسول و نیز تلقی شیعه از ولایت ائمه معصوم (علیهم‌السلام) ، به الحاد فرقه «اسماعیلیه» و «نصیریه» اشاره می کند و می گوید:

واگر خوب بررسی شود، در خواهی یافت که الحاد اسماعیلیه چیزی جز الحاد آنها نسبت به این مقام (ولایت) و عدول آنها از این مرتبه نبوده است. همچنین فرقه نصیریه؛ زیرا اسماعیلیه وقتی مشاهده کردند که باطن مهم‌تر از ظاهر است و دریافتند که ظاهر از هر جهت به باطن احتیاج دارد، گفتند پس اولیا از پیامبران برترند و حضرت علی (ع) از پیامبر (ص) بزرگ‌تر است و به این ترتیب در مسائلی افتادند که نباید بدان دچار می‌شدند و به جاهایی کشیده شدند که نمی‌بایست می‌رفتند. از آنها و پیروانشان به خداوند سبحان پناه می‌بریم. نصیریه نیز هرگاه از امام علی (ع) چیزی را می‌دیدند که امکان صدور آن از جانب رسول و نبی یا هیچ بشر دیگری به‌طور مطلق نبوده است، آن‌گاه برایش الوهیت قائل شده و به خدا کفر ورزیدند و اگر می‌دانستند که این اعمال از خصوصیات ولایت است و این ولایت از طریق وراثت و خلیفه شدن خداوند و رسولش به دست می‌آید، به آن راه‌ها کشیده نشده و در آن مسائل نمی‌افتادند.

۱- بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۳۰۸.

ص:۷۰

حقیقت این مقام همان چیزی است که در ابتدا بیان کردیم و آن، اینکه ولی از نبی و پیامبر بزرگ‌تر نیست، مگر از جهت ولایت. در غیر این مورد، نبوت و رسالت بزرگ‌تر از آن است که کسی جز پیامبر و رسول بدان مرتبت دسترسی یابد و وقتی کسب مرتبه آن برای دیگران غیرممکن باشد، پس چگونه امکان تفوق بر آنهاست! ما این مسئله را یک بار دیگر نیز بسط خواهیم داد تا هرگونه نزاع و تردیدی رفع گردد و حق در جایگاه خود قرار گیرد.

حال که علامه سید حیدر آملی (ره) از دیدگاه‌های مشایخ بزرگ، به منظور تبیین ابعاد ولایت بهره جسته، بهتر است نظر برخی مشایخ بزرگ و حکمای متأخر را نیز در اینجا یادآور شویم تا هنر شگفت‌آور این عارف بزرگ در اثبات ولایت به‌عنوان رکن رکین عرفان اسلامی، بیش از پیش آشکار شود.

مرحوم «آقا محمدرضا قمشه‌ای (قدس‌سره)» در رساله‌ای که درباره ولایت ذیل فصّ شیثی فصوص الحکم شیخ اکبر نگاشته است، در تعریف ولایت و اقسام آن گفته است:

ولایت از ولی به معنای «قرب» است و آن یا عام است که شامل جمیع مؤمنین می‌شود و خدای عزّوجلّ در قرآن بدان اشاره کرده است: اللهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ (بقره: ۲۵۷) .

کسانی که ایمان به خدای تعالی می‌آورند، اولیای خدای تعالی محسوب می‌شوند همانا قرب امری رضایی است که به خدا و اولیای او متصف می‌گردد و برای قرب مراتب و درجاتی است:(۱)

یکی از آن مراتب، اعتقاد جازم و قطعی سالک است بدون آنکه

۱- رساله ولایت با موضوع خلافت کبری ، آقا محمدرضا قمشه‌ای، ص۱.

ص:۷۱

نیازی به برهان عقلی داشته باشد، همانند مقلدی که تقلید او مستند به برهانی نیست، بلکه چون مرجع تقلید را مخبر صادق می‌داند، از او تبعیت می‌کند. مرتبه بعد، علم یقینی جازم مطابق با واقع است که مستند به برهان می‌باشد. قرب سالک در این مرحله قوی‌تر و بالاتر از مرحله اول است؛ مانند ایمان اهل نظر. مرتبه سوم، علم شهودی اشراقی مطابق با واقع است که از آن به کشف صحیح و عین‌الیقین تعبیر می‌شود. این مرتبه از دو مرتبه سابق قوی‌تر است؛ مانند ایمان اهل سیر و سلوک و اصحاب کشف.

مرتبه چهارم نیز علم شهودی اشراقی است، لکن در این مرتبه شاهد عین مشهود و همچنین مشهود عین شاهد است و از آن به حق‌الیقین ایمان تعبیر می‌شود. ممکن است انسان مؤمن در بعضی از عقاید، علم او علم‌الیقین و در بعضی از آن، عین‌الیقین و در برخی دیگر، حق‌الیقین باشد و این مرحله اخیر، قوی‌تر از مراتب سابق می‌باشد. با این وجود، همه آنها در مراتب مختلف، اولیای خدا محسوب می‌شوند و خدا نیز ولی آنها و تفاوت درجات آنها برحسب درجات ایمان آنها می‌باشد که از شرک خفی در امان نیستند و اما ولایت خاصه اختصاص به اصحاب قلوب و اهل الله دارد که فانی در خدای متعال و باقی به بقای او و صاحب قرب فرایض هستند که خدای متعال در قرآن به آن اشارت فرمود: أَلا إِنَّ أَوْلِیاءَ اللهِ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ (یونس: ۶۲) و در حدیث قدسی آمده است: «اولیایی تحت قبایی»(۱)و این ولایت اختصاص به بندگان کامل خدا دارد که از جلباب بشری بیرون

۱- احادیث مثنوی، ص ۱۵.

ص:۷۲

آمده و نیز از آستان قدس جبروت گذر کرده و وارد آستان قدسی لاهوت شده‌اند و حقیقتاً آنان موحدان واقعی هستند. ولایت خاصه نیز دارای درجاتی است که مرتبه‌ای از آن، فنای عبد در خدای تعالی به تجلی الهی و بقا به او با خلع وجود امکانی و ملبس شدن به وجود حقانی است و نیز این مرحله در انتهای سفر اول از اسفار چهارگانه و ابتدای سفر دوم است و آن سفر، از حق به حق با تجلیات اسمائیه است و این، مقام قاب قوسین است که یک قوس از ابتدا و مرتبه واحدیت تا آخر آن است با شئون الهی و قوس دیگر از مرتبه واحدیت است تا احدیت به تجلی ذاتی و شئون آن و این ولایت اختصاص به حقیقت محمدیه و اوصیای او بالوراثهٔ دارد. بنابراین، ولایت خاصه همان ولایت محمدیه (ص) است که گاهی مقید به اسمی از اسمای الهیه است و گاهی مطلق و عاری از قیود و حدود است تا مقام جامعی برای ظهور جمیع اسماء و صفات در اسماء باشد.

امام راحل (ره) نیز در کتاب «مصباح الهدایه» و دیگر آثار ارزشمند خود، وجوه مختلفی برای ولایت و نبوت قائل شده است. حضرت امام دایره ولایت مطلقه و نبوت مطلقه را فراتر از آن چیزی دانسته است که عرفای عظام درصدد بیان آن برآمده‌اند. ایشان معتقد است حقیقت محمدیه (ص) در مقام اول مبعوث بر جمیع اسما و اعیان ثابته و در مقام ثانی مقدم بر جمیع مراتبی است که عرفای بزرگوار گذشته آن را بیان داشته‌اند:

این نهایت چیزی است که اینان در رابطه با حقیقت نبوت و بلکه حقیقت خلافت و ولایت به آن رسیده‌اند. چنانچه از مراجعت به آنچه از آنان نقل شده و با دقت از نوشته‌های آنان معلوم می‌شود و

ص:۷۳

تو به حمدالله و حسن توفیق او پس از آنکه کانون دلت با نور مصباح‌های نوری منور گردید و ضمیرت با حقایق ایمان روشن گشت، امید آنکه حقیقت خلافت و رفیق او (ولایت) در طور قلب تو آن‌چنان تجلی کند که به عشوه غیبی روحانی درافتی و با حیات جاوید زنده شوی و بتوانی به این عارف جلیل و همگنانش بگویی: ای سالک راه معرفت! این نبوتی که تو آن را به‌عنوان نبوت حقیقی ذاتی اولی توصیف نمودی، نه حقیقت نبوت است، بلکه سایه نبوتی است که در حضرت اعیان است و هم نبوت در آن حضرت، سایه نبوت حقه حقیقیه در حضرت واحدیت، یعنی حضرت «اسم الله اعظم» است که در نشئه واحدیت بر اسماء مبعوث شده و از حضرت احدیت غیبی با لسان الهی و تکلم ذاتی خبر می‌دهد و باطن نبوت پیامبر ما (ص) مظهر آن نبوت یعنی مظهر اسم الله اعظم است و نشئه ظاهری نبوت، مظهر بطون نبوت است(۱)

بنابراین، آثار عرفانی گذشته بیانگر این حقیقت از دیدگاه حضرت امام (ره) است که آن بزرگان به شأنی از شئون ولایت و نبوت، پرداخته‌اند، ولی آنچه امام راحل (ره) مدعی آن است، دربرگیرنده همه ابعاد ولایت و نبوت است. از آنجا که در رساله‌ای جداگانه به بررسی ابعاد ولایت از دیدگاه امام خمینی (ره) پرداخته‌ایم، در اینجا به همین مقدار اکتفا می‌کنیم و این چند جمله هم بدین‌منظور بیان شد تا شما عزیزان را به آن کتاب دلالت کند.

از دیدگاه علامه «سید جلال آشتیانی» ، برای نبوت و ولایت، هر کدام دو اعتبار است:

۱- مصباح الهدایه، امام خمینی ره ، ص ۸۸.

ص:۷۴

لحاظ اطلاق و ملاحظه تقیید که از آن به ولایت و نبوت عام و خاص تعبیر نموده‌اند. نبوت عامه و مطلقه، نبوتی است که از ازل برای حقیقت محمدیه در حضرت واحدیت و مقام اتحاد آن حقیقت با اسم اعظم حاصل بوده است. این نبوت و انباء که متحد با اصل ولایت آن حضرت است، تا ابد باقی است و انقطاع ندارد. آن حقیقت علی الدوام واسطه در ظهور و اظهار و انباء است.

لسان این مقام و مرتبه: «کُنْتُ نَبِیّاً وَ آدَمُ بَیْنَ الْمَاءِ وَ الطِّین» است.

نبی به اعتبار این مقام چون مبدأظهور اعیان و اسما در مقام واحدیت است، مطلع از استعدادات جمیع موجودات و ذوات و اعیان است و هر ذی حقی را که به لسان ذات، طالب وجود نیل به درجات و کمالات وجودی است، به کمالات لایقه خود می‌رساند. این انباءو هدایت و ولایت، به حسب تکوین و تشریع، هر دو ثابت است و بر طبق استعداد خلایق در هر عصری از اعصار، جعل شرایع و سنن و احکام می‌نماید و از

مشکاهٔ انبیاء من لدن آدم إلی زمان خاتم جلوه می‌نماید و بعد از قطع نبوت، تشریع در مشکاهٔ اولیاء محمدیین (علیهم‌السلام) متجلی است.

این حقیقت، مطلع بر استعدادات جمیع موجودات به اعتبار ذات و ماهیات است و به انباء ذاتی و تعلیم حقیقی ازلی، هر صاحب حقی را به مقام خود می‌رساند. صاحب این مقام دارای مرتبه خلافت اعظم است که از آن به قطب‌الاقطاب و انسان حقیقی و آدم و قلم اعلی و روح اعظم تعبیر کرده‌اند. بلکه حقیقت انسان کامل، در قوس صعود و نزول متحد با اسم اعظم

ص:۷۵

است. بنابراین، عقل اول و روح اعظم، از ظهورات آن حقیقت کلی محسوب می‌شود. باطن این نبوت، ولایت مطلقه است. مقام ولایت مطلقه، مقام حصول جمیع کمالات وجودی و صفات کمالی و مجمع مظاهر و مراتب و فعلیات و حصولات است. این وجود جمعی کامل تمام محمدی، فانی در حق و باقی به اوست.

نبوت مقیده عبارت از اخبار غیبی و الهی ناشی از معرفت ذات حق و شناسایی و علم به اسمای الهیه و حقایق اعیان ثابته است. حقیقت نبی به این اعتبار، به لحاظ تبلیغ احکام و بیان معارف و اصلاح جامعه بشری و تعلیم رسالت است. ولایت مقیده نیز همین حکم را دارد. ولی جمیع مراتبی را که نبی مبعوث، واجد است، دارا می‌باشد؛ با این فرق که معلومات و معارف او مأخوذ از همان مأخذی است که نبی مرسل به آن اتصال دارد. باید توجه داشت که اتصال علم نبی به مخزن معارف، مختص رسالت به نحو اصالت است، ولی خلیفه تابع او به نحو تبعیت، واجد مقام معارف مختص به رسالت است.

هر یک از نبوت و ولایت به اعتبار آنکه صفتی از صفات الهی است، مطلق است و به اعتبار استناد به نبی و ولی، مقید است. مقید، قائم و متقوم به مطلق و مطلق مقوِّم مقید است. سریان مطلق در مقید، سریانی مجهول‌الکنه و الحقیقهٔ است. نبوت جمیع انبیا و همچنین ولایت کافه اولیا از جزئیات و فروع و ظهورات و تجلیات نبوت و ولایت مطلقه محمدیه است.(۱)

۱- شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم سید جلال‌الدین آشتیانی، ص ۷۲۷.

ص:۷۶

بود نور نبی خورشید اعظم گه از موسی پدید و گه ز آدم

وجود اولیا او را چو عضوند که او کل است، ایشان همچو جزوند

ب) نزدیکی موضع تشیع و تسنن

نقش بارز و برجسته علامه سید حیدر آملی (ره) ، بهره‌مندی عالمانه از نظریه ولایت بزرگان اهل سنت و ادغام آن در نظریه امامت شیعه است.

ایشان ضمن انتقاد از متکلمانی که در دفاع از امامت شیعه، آن را در حد زعامت امور سیاسی و اجتماعی تنزل دادند، اندیشه بزرگ‌ترین نظریه‌پرداز درباره انسان کامل و مفاهیم باطنی ولایت، یعنی محیی‌الدین عربی (ره) را با آموزه‌های شیعی درآمیخت.

سید حیدر آملی (ره) ، به بزرگان و محققانی که در حوزه دین‌پژوهی به سرّ ولایت در معرفت‌شناسی آگاه گشته‌اند، صرف‌نظر از گرایش فقهی و مذهبی آنها، توجه کرده و از نتایج تحقیقات آنها درباره ولایت و امامت و ایجاد هم‌گرایی در مواضع شیعه و اهل سنت، بهره منطقی و عقلانی برده است.

از جمله این بزرگان، «علامه سبط بن جوزی» از عالمان بزرگ اهل سنت و جماعت در قرن هفتم هجری است که کتابی در شرح فضایل خاندان نبوت نوشته (۱)و فصلی را به فضایل امیرمؤمنان، علی (ع) اختصاص داده است. نکته قابل توجه این فصل، بیان اقوال بزرگان اهل سنت درباره حدیث غدیر و قول:

«مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلِیٌّ مَوْلاهُ» است. ایشان با

۱- این کتاب به‌وسیله آقای محمدرضا عطایی، ترجمه و از طریق انتشارات آستان قدس رضوی در سال ۱۳۷۹ چاپ و منتشر شده است.

ص:۷۷

واژه‌شناسی کلمه «مولا» و اطلاق آن بر معانی ده‌گانه، نتیجه می‌گیرد بیان واضح و روشن این حدیث، امامت حضرت علی (ع) است. وی در این‌باره می‌گوید:

احمد بن حنبل در مسند خود از قول «ابن نمیر» و او از «عبدالملك بن ابی‌عبدالرحیم کندی» به نقل از راذان می‌گوید:

«از علی بن ابی‌طالب شنیدم که در آن مجمع وسیع، درحالی‌که مردم را قسم می‌داد، می‌گفت: سوگند می‌دهم آن کسی را که از رسول خدا (ص) در روز غدیرخم شنیده است که می‌گفت: هرکه من مولای اویم، این علی مولای اوست، گواهی دهد» .(۱)

سیزده نفر از صحابه بلند شدند و گواهی دادند که از رسول خدا (ص) شنیده‌اند که آن عبارت را می‌فرمود. ترمذی نیز این حدیث را در کتاب «سنن» نقل کرده و می‌گوید: «این حدیث حسن است» و می‌افزاید که پیامبر (ص) فرمود:

خدایا دوست بدار هرکه او را دوست بدارد و دشمن بدار هرکه او را دشمن بدارد و حق را بر محور او بچرخان، هر طور و هر جای که او بگردد.

و احمد نیز این حدیث را در کتاب الفضائل نقل کرده، می‌گوید:

«وکیع» از قول «اعمش» و او از «سعد بن عبیده» ، به نقل از «ابن‌بریده» و او از پدرش که گفت: «رسول خدا (ص) فرمود: «هرکه را من مولا یا ولی اویم، علی ولی اوست» .

در روایتی آمده است چون علی (ع) مردم را در آن فضا سوگند داد،

۱- فضائل خاندان نبوت، ابن جوزی، ص ۱۷ به بعد.

ص:۷۸

گروه زیادی از جا برخاستند و درباره آن حضرت گواهی دادند و در عبارتی سی نفر به‌پا خاسته و گواهی دادند.

احمد در کتاب الفضائل از قول «یحیی بن آدم» و او به نقل از «ریاح‌بن حرث» گفته است:

گروهی نزد امیرمؤمنان (ع) آمدنـد و گفتنـد: «درود بر تو ای مولای ما» - آن زمان امام در رحبه بود - علی (ع) پرسید: «چگونه من مولای شما‌یم، درحالی‌که شما قوم عربیـد؟» گفتند: «ما خود از رسول خدا (ص) شنیدیم که در روز غدیرخم می‌فرمود: هر که من مولای اویم، علی مولای اوست» . ریاح می‌گویـد: «عرض کردم اینها کیستند؟» گفتند: «آنان گروهی از انصارند که در میان ایشان، ابو ایوب انصاری، صحابی رسول‌خدا نیز هست» .(۱)

احمد در کتاب «فضائل» از قول ابن نمیر بن عبدالملک بن عطیه عوفی نقل کرده و می‌گوید:

نزد زید بن ارقم آمدم و گفتم: «پدرزنی دارم که از تو حدیثی در شأن علی در روز غدیر خم برای من نقل کرده، مایلم که آن را از خودت بشنوم» . زیـد رو به من کرد و گفت: «شما مردم عراق اهـل مکر و حیله‌ایـد!» گفتم: «از سوی من برای تو خطری نیست» . گفت: «ما در جحفه(۲)بودیم که رسول خدا (ص) هنگام ظهر در برابر جمع ما آمد، درحالی‌که بازوی علی بن

۱- فضائل خاندان نبوت، ص ۱۲۶ به بعد.

۲- جحفه یکی از میقات‌های احرام است که حاجیان از آنجا محرم می‌شوند و راه مدینه، مصر و عراق، از آنجا منشعب می‌شود.

ص:۷۹

ابی‌طالب (ع) را گرفته بود، فرمود: ای مردم! آیا می‌دانید که من به مؤمنان از خودشان سزاوارترم؟ گفتند: آری یا رسول الله! آن‌گاه فرمود: هرکس را که من مولای اویم، علی مولای اوست. این عبارت را چهار مرتبه تکرار کرد» .

احمد در کتاب الفضائل، از قول «عفان» به نقل از «حماد بن سلمه» و او از «علی بن زید» و او از قول «عدی بن ثابت» به نقل از «براء بن عازب» می‌گوید:

در خدمت رسول خدا (ص) بودیم و در غدیر خم فرود آمدیم، منادی ندا داد: «الصلاهٔ جامعهٔ» جمع شوید و بین دو درخت را برای رسول خدا (ص) هموار کردند، نماز ظهر را خواند و دست علی (ع) را گرفت و گفت: «خداوندا! هرکه را من مولای اویم، این علی مولای اوست» . بعد از آن، «عمر بن خطاب» نزد علی رفت و گفت: «گوارا باد بر تو ای پسر ابوطالب! تو در همه حال مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن شدی!»

و در روایتی آمده است:

پیامبر (ص) گفت: «خداوندا! یاری کن هرکه او را یاری کند و خوار و ذلیل کن هرکه را که او را خوار سازد و دوست بدار هرکه را که دوست او باشد و دشمن بدار هرکه او را دشمن بدارد» .

و همه این روایت‌ها را احمد بن حنبل در کتاب الفضائل با اضافاتی نقل کرده است. اگر کسی بگوید: روایتی که می‌گوید: «عمر گفت: تو در همه حال مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمنی، روایت ضعیفی است» ، پاسخ این است که این روایت صحیح است. روایت ضعیف، روایتی است که «ابوبکر احمد بن ثابت خطیب» از «عبدالله بن علی بن محمد بن

ص:۸۰

بشر» به نقل از «علی بن عمر» و «دارقطنی» از «ابونصر خیشون بن موسی بن ایوب خلال» تا «ابوهریره» سند حدیث را رسانده و در آخر حدیث می گوید:

همین که پیامبر (ص) گفت: «هرکه را من مولای اویم، پس علی مولای اوست» ، این آیه شریفه نازل شد: الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی .(۱)

گفته‌اند که خیشون تنها کسی است که این قسمت را نقل کرده است و ما می گوییم استدلال ما به حدیث خیشون نبوده، بلکه به حدیثی است که احمد در فضائل از براء بن عازب نقل کرده و اسناد آن نیز صحیح است و روایت منقول از خیشون به این دلیل مضطرب است که در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است که آیه شریفه الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ. . . (مائده: ۳) در شامگاه روز عرفه در حجهٔ الوداع نازل شده است. علاوه بر این، «زهری» از خیشون روایت را نقل کرده و او را ضعیف ندانسته است. بنابراین، اگر روایت خیشون بی‌عیب باشد، احتمال می‌رود که این آیه دو بار، یک مرتبه در عرفه و مرتبه دیگر در روز غدیر نازل شده باشد؛ چنان که

«بسم الله الرحمن الرحیم» دو مرتبه، یک‌بار در مکه و بار دیگر در مدینه نازل شده است. توفیق رسیدن به قول حق دست خداست.(۲)

۱- «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم» . مائده: ۳

۲- به راستی که توفیق دست اوست و به هرکه شایستگی داشته باشد، می‌دهد. چنین شایستگی با تعصبات سازگار نیست. در میان احادیث اسلامی، کمتر حدیثی تا این اندازه شهرت دارد که از علمای عامه، ۳۵۳ نفر در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند و ۲۶ تن کتاب مستقل درباره اسناد آن نوشته‌اند. طبری در دو جلد بزرگ اسناد این حدیث را جمع کرده و اقیانوس کتاب الغدیر هیچ چیزی را فروگذار نکرده است. با این همه، خفاشانی هستند که هنوز منکر آفتابند و به هر وسیله می‌خواهند حقایق را مخدوش جلوه دهند.

ص:۸۱

۴. حدیث غدیر

همه دانشمندان و تاریخ‌نویسان بر این امر اتفاق‌نظر دارند که داستان غدیر پس از بازگشت پیامبر (ص) از حجهٔ الوداع، در روز هجدهم ذیحجه به همراه ۱۲۰ هزار تن از اصحاب اتفاق افتاده است و ایشان در آن روز با عبارتی روشن، بدون کنایه و اشاره، فرمود: «هرکه را من مولای اویم، این علی مولای اوست. . .» .(۱)

«ابو اسحاق ثعلبی» در تفسیر خود با بیان اسناد می‌گوید:

چون پیامبر (ص) این سخنان را گفت، گفته او در همه جا پیچیده و در تمام شهر و دیار منتشر شد، داستان به گوش «حرث بن نعمان فهری» رسیده، بر شتری سوار شد و به مدینه آمد. جلوی مسجد پیامبر شتر خود را خواباند و زانوی شتر را بست و وارد مسجد شد. مقابل رسول خدا (ص) زانو به زمین زد و گفت: «یا محمد! به ما دستور دادی که شهادت دهیم خدایی جز خدای یکتا نیست و تو فرستاده خدایی، از تو پذیرفتیم و به ما امر کردی هر شبانه‌روز پنج نوبت نماز بخوانیم و ماه رمضان را روزه بگیریم و حج خانه خدا را به‌جا آوریم و زکات مال‌هایمان را بپردازیم؛ همه اینها را از تو قبول کردیم. سپس به اینها راضی نشدی تا اینکه دست‌های پسر عمویت را بالا بردی و او را بر همه برتری دادی و گفتی: هرکس را که من مولای اویم، این علی مولای اوست. آیا

۱- در نسخه‌ای آمده است که به همراه پیامبر خدا ص از اصحاب و اعراب و مردم اطراف مکه و مدینه صد و بیست هزار تن بودند و همگی با آن حضرت در حجهٔ الوداع حاضر بودند و این سخنان را از وی شنیدند.

ص:۸۲

این مطلب از طرف خود توست یا از جانب خدا؟» رسول‌خدا (ص) درحالی‌که چشمانش سرخ شده بود، فرمود: «سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، این مطلب از طرف خداست، نه از خود من!» (این عبارت را سه مرتبه تکرار کرد) . حرث با شنیدن سخنان پیامبر از جا برخاست، درحالی‌که می‌گفت: «خداوندا! اگر آنچه را محمد (ص) می‌گوید، راست است، سنگی از آسمان بر ما نازل کن یا عذاب دردناکی بر ما فرود آر!» راوی می‌گوید: «به خدا سوگند حرث هنوز به شترش نرسیده بود که سنگی از طرف آسمان فرود آمد و بر فرقش خورد و از نشیمنگاهش به درآمد و در حال بمرد و این آیه نازل شد: سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ * لِلْکافِرِینَ لَیْسَ لَهُ دافِعٌ .(۱)

اما درباره این جمله پیامبر (ص) : «هرکه من مولای اویم» ، دانشمندان زبان عرب گفته‌اند: واژه مولا به چند معنا آمده است:

- به معنای مالک و از آن جمله است، آیه مبارکه: ضَرَبَ اللهُ مَثَلًا عَبْداً مَمْلُوکاً لا یَقْدِرُ عَلی شَیْءٍ. . . وَ هُوَ کَلٌّ عَلی مَوْلاهُ (۲)؛ یعنی بر صاحب و مالک بَرده.

- به معنای آقا و مالک برده‌ای که برده را آزاد کند.

- به معنای برده‌ای که از قید بردگی آزاد شده است.

۱- «تقاضاکننده‌ای تقاضای عذابی کرد که انجام می‌گیرد. این عذاب برای کافران است و هیچ‌کس نمی‌تواند آن را دفع کند» . معارج: ۱ و ۲

۲- «خداوند مثالی زده: برده مملوکی را که قادر بر هیچ چیز نیست؛ و شخص آزاد و باایمانی را که از جانب خود، رزقی نیکو به او بخشیده‌ایم، و او پنهان و آشکار از آن انفاق می‌کند، آیا آنها یکسانند. ؟ . . و قادر بر هیچ کاری نیست و سربار صاحبش می‌باشد» . نحل: ۷۵ و ۷۶

ص:۸۳

– به معنای یاور، از این قبیل است آیه شریفه: ذلِکَ بِأَنَّ اللهَ مَوْلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ أَنَّ الْکافِرِینَ لا مَوْلی لَهُمْ (۱)؛ یعنی هیچ یار و یاوری برای کافران نیست.

– به معنای پسر عمو، چنان‌که شاعر گوید:

مهلاً بنی عمّنا و مهلاً موالینا لاتنبشوا بیننا ما کان مدفوناً(۲)

و شاعر دیگر می گوید:

هم الموالی حتفوا علینا و إنّا من لقائهم لزورٌ(۳)

صاحب صحاح از ابوعبیده نقل کرده که منظور گوینده این شعر از کلمه «موالی» ، پسر عموهایش هستند و بعد می گوید: مثل آیه شریفه است که می‌فرماید: ثُمَّ یُخْرِجُکُمْ طِفْلًا .(۴)

– به معنای «هم‌قسم» ، مانند آنچه شاعر می گوید:

موالی حلف لاموالی قرابه ولکن قطینا یسئلون الأتاویا(۵)

ولو کان عبدالله مولی هجوته ولکن عبدالله مولی المو الیا(۶)

چون «عبدالله بن اسحاق» ، هم‌پیمان حضرمیان بود و ایشان با «عبدشمس بن عبد مناف» هم‌پیمان بودند و هم‌پیمان را در لغت عرب

۱- «و این برای آن است که خداوند مولا و سرپرست کسانی است که ایمان آوردند، اما کافران مولایی [یاوری] ندارند» . محمد: ۱۱

۲- آهسته ای عموزادگان ما! دست نگه دارید پسر عموها! آنچه بین ما نهفته و مخفی است، فاش و برملا نسازید.

۳- آن عموزادگان ما هلاک شدند، درحالی‌که ما با دیدار ایشان توانمند بودیم.

۴- «سپس شما را به صورت طفلی از شکم مادر بیرون می‌فرستد» . غافر: ۶۷

۵- هم‌پیمانان قسم خورده‌اند، نه خویشاوندان ما، لیکن این همراهان ما از ما رشوه می‌خواهند.

۶- اگر عبدالله هم‌پیمان می‌بود، من او را هجو می کردم، لیکن او سرور سروران است.

ص:۸۴

«مولی» گویند.

- متولی ضمان جریره برای به‌دست آوردن میراث که در زمان جاهلیت مرسوم بوده است و با نزول آیه ارث نسخ شد.(۱)

- همسایه، البته از آن جهت به همسایه مولی گفته‌اند که به سبب همسایگی دارای حقوقی است.

- به معنـای آقـا و بزرگی که مورد اطـاعت است و او مولای مطلق است. در صـحاح آمـده است که هرکه صاحب اختیار امر کسـی باشد، در حقیقت ولی اوست.

- به معنای سـزاوارتر، خـدای متعال فرموده است: فَالْيَوْمَ لا يُؤْخَـذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَ لا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْواكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلاكُمْ(۲)؛ یعنی آتش

۱- جریره به معنـای جنـایت است. کسـانی که از بلاد خود به غربت افتاده و نسب و وطن خود را فراموش کرده‌انـد و در شـهری که هسـتند، خویش نسبی ندارنـد، خواه به اسارت در آمـده باشـند یا بنـده بوده و در راه خدا آزاد شده باشـند، می‌توانند در شـهری که هستند، با مردی صاحب قبیله پیمان ببندند و خود را داخل قبیله آنها سازند و آن مرد صاحب قبیله، ضامن جنایت خطایی آنها شود و ارث ببرد. گوینـد: دو تن که هیـچ‌یک نسب و قبیله معروف ندارنـد، می‌تواننـد ضامن جریره یکدیگر شوند. «شـرح تبصـره علامه» ، آیت الله شعرانی، ص ۶۷۳ کیفیت عقد ضـمان جریره چنین است: «مضمون به ضامن بگوید: «عاقدتک علی أن تنصرنی و تدفع عنی و تعقـل عنی و ترثنی» ؛ «با تو پیمان می‌بنـدم که مرا یاری کنی و از من دفاع و پاسـداری نمایی، در مقابل، پس از مردنم از من ارث ببری.» طرف مقابل ضامن نیز بگوید: «قبلت» ؛ «قبول کردم» و اگر هرکدام از دیگری بخواهد ضـمانت کند، می گوید: «عاقدتک أن تنصـرنی و انصـرك و تعقل عنّی و أعقل عنک ترثنی و أرثک» ؛ «با تو هم‌پیمان می‌شوم که تو مرا یاری کنی و من تو را و تو از من پاسـداری و من از تو، [پس از مردن] از یکـدیگر ارث بـبریم.» طرف مقابـل نیز قبول می‌کنـد. این عقود از جمله عقود لازم و معتبر است. قابل ذکر است که ضامن جریره در صورتی وارث است که مضمون وارث دیگری نداشته باشد» . شرح لمعه، ج ۲، ص۳۱۶

۲- «پس امروز نه از شما فدیه‌ای پذیرفته می‌شود و نه از کافران و جایگاهتان آتش است و همان، سرپرستتان می‌باشد» . حدید: ۱۵

ص:۸۵

به شـما سزاوارتر است و چون این معانی برای مولا ثابت شد(۱)، روا نیست که واژه مولا در این حـدیث بر مالک برده اطلاق شود؛ زیرا که پیـامبر (ص) در حقیقت، مالک بنـدگی علی (ع) نبود. همچنین صـحیح نیست که بر مولایی اطلاق شود که برده‌اش را آزاد کرده است؛ زیرا پیامبر (ص) آزادکننـده علی (ع) نبود و نه بر آزاد شـده اطلاق شود؛ چون علی (ع) آزاد بوده است و نه معنای یاور باشد؛ زیرا که افراد زیادی بودند که پیامبر (ص) را یاری می‌کردند و کسانی بودند که او را خوار و تنها می‌گذاشـتند و جایز نیسـت که بر پسـرعمو اطلاـق شود؛ چون علی (ع) پسـرعموی پیـامبر بوده است و نه بر هم‌پیمـان؛ زیرا سوگنـد و پیمان میان دشـمنان (یک جبهه مخـالف) به منظور پشتیبـانی و کمک به یکـدیگر است و این معنا وجود داشـته است و نه برکسـی که عهـده‌دار ضـمان جریره است؛ زیرا که ما گفتیم این مطلب نسـخ شـده است و در اسـلام بی‌مورد است و نه بر همسایه قابل اطلاق است؛ زیرا در آن صورت، سخن بیهوده و بی‌ربط خواهد بود و مقام والای آن حضـرت بالاتر از آن است که سـخن لغو بگوید و جایز نیست به معنای بزرگ و سرور مورد اطاعت باشد؛ زیرا علی (ع)

۱- در کتاب‌هـای مختلف، بـالغ بر سی معنی برای کلمه مولاـ آمـده است. از جمله در کتـاب «امیرالمؤمنین اسوه وحـدت» ، ص ۲۶ معنی نقل شده که افزون بر ده معنایی که در این متن آمده، معانی دیگری همچون: دوست، شـریک، پسـر، پسر خواهر، داماد، عمو، رفیق، منعم، صـاحب، برده، پیرو، یـاور و جانشـین بیـان شـده و پس از نقـل معانی، هرکـدام را جـداگانه بررسـی کرده و در حـدیث ولایت، مناسب نبودن آن را ثابت کرده است. وی در پایان می‌نویسـد: «پیامبر ص می‌خواست بگویـد که علی عماننـد اوست، بدین جهت که او سـرپرست همه مسـلمانان است. به‌راستی این همه بحث و بررسـی برای چیست؟ آیـا پنـاه به خـدا! پیـامبر ص با آن همه فصـاحت و بلاـغت نمی‌تـوانست عبـارتی منـاسب و درخـور فهم مستمعان بگویـد یـا آن روز برای حاضـران جای تردیـد بود، ولی نپرسـیدند و مسـکوت گذاشـتند؟ به یقین هیچ‌کـدام از اینها نبوده است، بلکه تعصـبات است که بعـدها این تردیـدها و بحث‌ها را به وجود آورده است، وگرنه: آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیلت باید از وی رخ متاب.

ص:۸۶

مطیع پیامبر بوده [است] و به بهای جانش از او حفاظت می‌کرد و در کنار او پیکار و جهاد می‌نمود.

مقصود از کلمه مولاـ در این حدیث، اطاعت محض است. بنابراین، معنای دهم، یعنی سزاوارتر (اولی به تصرف) مشخص شد و معنای عبارت چنین است: «هرکه را من از خودش سزاوارتر به تصرفم پس علی به او سزاوارتر است» .

«حافظ ابوالفرج یحیی بن سعید ثقفی اصفهانی» در کتاب خود به نام «مرج البحرین» به این معنا تصریح کرده است؛ او این حدیث را با سندی که به مشایخ خود رسانده، نقل کرده است و در آنجا می‌گوید: «رسول‌خدا (ص) دست علی (ع) را گرفت و گفت: هر که را من ولی‌ام و به او از خودش سزاوارترم، پس علی ولی اوست» .(۱)

به این ترتیب معلوم شد که همه آن معانی به معنای دهم برمی‌گردد و سخن پیامبر (ص) : «آیا من به مؤمنان از خودشان سزاوارتر نیستم» نیز بر این معنا دلالت دارد و این حدیث بیان واضح و روشنی است بر امامت علی (ع) و قبول طاعت آن حضرت و همچنین سخن دیگر پیامبر (ص) : «خدایا! حق را بر محور علی و بر مدار او بگردان!» ، دلیل آن است که هیچ اختلافی بین علی (ع) و شخص دیگر از صحابه اتفاق نیفتاد، مگر اینکه حق با علی (ع) بوده است و این مطلب اجماع همه امت است. مگر نمی‌بینی که دانشمندان، احکام سرکشان و تجاوزگران را از جنگ جمل و صفین استنباط کرده‌اند: شاعران زیادی در روز غدیر شعر سرودند؛ از جمله «حسّان بن ثابت» گفت:

۱- کتاب فضائل، ص ۱۷ به بعد.

ص:۸۷

یُنادیهِم یَومَ الْغدیرِ نَبِیّهُم بِخمٍّ فَاسمَعْ بِالرَّسُولِ مُنادیا
وَ قالَ فَمَنْ مَوْلاکُم وَ وَلیُّکم فَقالُوا اولم یَبْدوا هُناکَ التَّعامیا
إلهُکَ مَولانا وَ أنتَ وَلیُّنا وَ مالَکَ مِنّا فِی الْوِلایةِ عاصیا
فَقالَ لَهُ قُمْ یا علیُّ فَإنّنی رَضیتُکَ مِنْ بَعْدِی إماماً وَ هادیاً
فَمَنْ کُنتُ مَولاهُ فَهذا وَلیّه فَکُونُوا لَه انصارَ صدقٍ مَوالیا
هُناکَ دَعَا اللّهُمَّ وال وَلیّه وَ کُنْ لِلَّذی عادا عَلیّاً مُعادیا (۱)

و نقل می‌کنند: وقتی که پیامبر (ص) شنید که حسان این اشعار را سروده است، فرمود: «ای حسان! تا زمانی که ما را یاری کنی یا با زبانت از ما دفاع کنی، مورد تأیید روح القدسی» .

«قیس بن سعد بن عباده انصاری» می‌گوید: حسان، این اشعار را در جنگ صفین در حضور علی (ع) سرود:

قُلتُ لَمّا بَغَی الْعَدوُّ عَلَینا حَسبُنا رَبُّنا وَ نِعمَ الْوکیلُ
وَ علیّ اِما مُنا وَ اِمامٌ لِسِوانا بِه أتَی التَّنزیلُ
یَومَ قال النَّبیُّ مَنْ کُنتُ مَولاهُ فَهذا مَولاهُ خَطبٌ جَلیلٌ
وَ أنَّ ما قالَه النَّبیُّ عَلَی الأمةِ حَتمٌ ما فِیه قال و قیل(۲)

۱- پیامبر ص روز غدیر مسلمانان را در محل غدیر خم مخاطب قرار داد و خود شنیدم ندای پیامبر را که فرمود: «مولا و سرپرست شما کیست؟» آنان با بصیرت و آگاهی پاسخ دادند: مولای ما خدا و تو نیز سرپرست و ولی ما هستی و ما هیچ‌گاه از ولایت تو سرپیچی نخواهیم کرد. آن‌گاه به علی ع فرمود: «برخیز که من تو را برای جانشینی خودم و راهنمایی مردم پس از خودم انتخاب کردم» . پس فرمود: «هرکس را که من مولای او هستم، این علی ولی اوست. پس ای مردم! از صمیم دل یار و یاور او و از پیروان او باشید» . و در این هنگام دعا کرد: «خداوندا! دوست علی را دوست بدار و با هرکه او را دشمن بدارد دشمن باش» .

۲- وقتی که دشمن به حریم ما تجاوز کرد، با خود گفتم: ما را خدا بس است و او نیکو وکیلی است و علی ع رهبر ما و رهبر دیگران است و آیات قرآن به امامت او نازل شده است. روزی که پیامبر ص فرمود: «هرکه را من مولای اویم، این علی مولای اوست» ، امر مهمی بود. به‌راستی آنچه را که پیامبر ص بر این امت گفت، بدون گفت‌وگو مسلم و قطعی است.

ص:۸۸

و کمیت گوید:

نَفی عَنْ عَینِکَ الأرقَ الهُجوعا وَ هَمّاً تَمتَری عَنه الدُّموعا

لَدَی الرَّحمن یَشفعُ بِالمَثانی فَکان لَه ابوحَسنٍ شَفیعاً

وَ یَومَ الدُّوحِ دوحَ غَدیرخُمٍّ أبانَ لَه الوِلایهَ لَوْ أُطیعا

وَلکنَّ الرِّجالَ تَبایَعوها فَلَمْ أرمثلها خَطراً مَنیعاً(۱)

این اشعار داستان شگفتی دارد! استاد ما، «عمرو بن صافی موصلی» ، آن داستان را نقل کرد و گفت:

یکی از بزرگان این اشعار را خواند و در فکر و اندیشه به خواب رفت. در عالم رؤیا، علی (ع) را دید. علی (ع) به او فرمود: «اشعار کمیت را دوباره برای من بخوان!» و او خواند تا به عبارت

«خطراً منیعاً» رسید. علی (ع) شعر دیگری را از قول خود بر آنها افزود:

فَلَم أرَمثِلَ ذاکَ الْیوم یَوماً وَ لَمْ أرَمِثلَه حَقّاً أُضیعاً(۲)

آن مرد با شنیدن این شعر، بیمناک از خواب بیدار شد.

«سید حمیری» می گوید:

یا بایعَ الدّینِ بِدُنیاهُ لَیسَ بِهذا أمرُ اللهِ

مِن أینَ أبْغضتَ عَلیّ الرّضا وَ أحمد قَدْ کانَ یَرضاهُ

مَنِ الَّذی أحمدُ مِن بَینِهم یَومَ غَدیرِ الْخُمِّ ناداهُ

۱- شب زنده‌داری، خواب را از دیده‌ات ربود و غمی اشک‌آور که ماتم‌زاست، بر دلت نشست. در پیشگاه خدای رحمان، آن اندوه و اشک به‌وسیله سوره حمد شفاعت می کند و ابوالحسن ع شفیع او خواهد بود؛ آنکه در درختان انبوه یعنی روز غدیر خم، ولایت وی را آشکار کرد، اگر از امر او اطاعت می کردند، ولی آن افراد پیمان بستند و پیمان را شکستند و من پیمانی چنان خطیر ندیده‌ام.

۲- من به عظمت آن روز، روزی را ندیدم و ندیدم در مثل آن روز حقی ضایع شده باشد.

ص:۸۹

أقامَه مِنْ بَینِ أصحابِه وَ هُم حَوالیه فَسمّاه

هذا علیٌّ بنُ أَبی‌طالب مَولی لِمَن قَدْ کُنتُ مولاه

فَوالِ مَنْ والاهُ یا ذَالْعُلا وَ عادِ مَنْ قَد کانَ عاداهُ(۱)

«بدیع‌الزمان ابوالفضل احمد بن حسین همدانی» می گوید:

یا دارَ مُنتجِّ الرّسالهِ وَ بَیتَ مُختلفِ الْمَلائکهِ

یَابْنِ الْفَواطمِ وَ الْعَواتکِ وَ التّرائکِ وَ الْعَرائکِ

أنا حائِک إنْ لَم أَکنْ مَولی ولائِک وَ ابنُ حایِک(۲)

در قرن‌های هشتم و نهم، مواضع عرفانی تشیع و تسنن به قدری نزدیک شد که تفکیک آنها از هم به دشواری ممکن بود. مؤید آن، کتاب‌های فراوان این دوره است. یکی از این بزرگان، «کمال‌الدین حسین ابن علی کاشفی» (متوفای ۹۱۰ه. ق) معروف به «ملا حسین کاشفی» است. وی با آنکه یک صوفی نقشبندی و یک فقیه حنفی بود و حتی رساله مستقلی در فقه حنفی نگاشته است، در اواخر عمر خود، نخستین و مهم‌ترین کتاب را برای مجالس عزاداری حسینی نوشت و آن را به

۱- ای کسی که دین را به دنیایت فروخته‌ای، خداوند تو را به چنین کاری فرمان نداده است. چرا به علی ع که او راضی به قضای الهی و به فرمان احمد ص خشنود بود، کینه می‌ورزی؟ کیست آن که احمد ص او را در روز غدیر خم از میان اصحابش فرا خواند؟ و در میان اصحاب که در پیرامونش بودند، به‌پا داشت و از او نام برد و گفت: این علی بن ابی‌طالب ع ، مولای آن کس است که من مولای اویم. پس ای خدای بزرگ! دوستان او را دوست بدار و دشمن بدار، هر که او را دشمن بدارد.

۲- ای سرای کسی که نتیجه‌اش پیامبری است و ای خانه‌ای که محل رفت و آمد فرشتگان بود. ای پسر چند فاطمه فاطمه بنت اسد، فاطمه بنت عبدالله بن عمرو مخزومی، جده پدری پیامبر و دیگری محتملاً ـ فاطمه بنت حمزه و عاتکه‌ها از پیامبر نقل شده که در جنگ حنین فرمود: «أنا إبن العواتک» ؛ «منم پسر عاتکه‌ها!» ؛ «عاتکه بنت هلال» مادر «عبد مناف» و «عاتکه بنت مره» مادر «هاشم عبد مناف» و «عاتکه بنت اوقص» ، مادر «وهب بن مناف» ، جد رسول خدا و تریکه‌ها آثار و امور ماندنی و عریکه‌ها طبیعت‌ها و اگر من شریک دوستی تو نباشم، نافذ در قلب و پسر نافذم!

ص:۹۰

«روضة الشهداء فی مقاتل أهل البیت» موسوم گردانید.

نگارش این کتاب به درخواست «مرشدالدوله عبدالله» از نزدیکان سلطان «حسین بایقرا»(۱)، (حکومت ۸۷۳ -۹۱۱ه. ق) نواده «تیمور» ، پادشاه هرات بود. روضهٔ الشهداء کتابی است مشتمل بر تاریخ مصایب پیامبران و شرح احوال امامان شیعه به‌ویژه شرح واقعه دل‌خراش کربلا که به نثر فارسی نگارش یافته و با نصوص عربی و اشعار آراسته شده است. روضهٔالشهداء در ایران شهرت فراوان یافت؛ به‌گونه‌ای که خواندن آن در مجالس، نوعی حرفه تلقی گشت تا آنجا که هرکسی را که برای مردم وعظ می‌کرد وآنان را بر مصایب ائمه می‌گریاند، «روضه‌خوان» نامیدند.(۲)بدین ترتیب، خواندن کتاب روضهٔ الشهداء در همه نقاط شیعه‌نشین کشورهای اسلامی، جانشین داستان‌های قهرمانی هزار و یک شب شد.(۳)

به نقل از «سعید نفیسی» ، کتاب «روضهٔ الشهداء» در میان شیعیان ایران دست به دست می‌گشت و حتی پیش از صفویان در ماه‌های محرم و صفر روی منبرها خوانده می‌شد.(۴)وی در مقدمه «روضهٔ الشهداء» می‌گوید:

عده‌ای از دوستداران اهل بیت، با فرا رسیدن محرم، همه ساله یادبود مصیبت شهدا را تجدید می‌کنند و به عزاداری فرزندان پیغمبر برمی‌خیزند.(۵)

۱- «عبدالله مرشدالدوله» علوی بوده است. روضهٔ الشهداء، کمال‌الدین حسین بن علی کاشفی، ص ۱۲.

۲- ر. ک: روضات الجنات، ج ۳، ص ۲۳۰.

۳- ر. ک: تشیع و تصوف، دکتر شیبی، ص ۳۲۶.

۴- ر. ک: مقدمه نفیسی به «لب لباب مثنوی» ، ص ۱۶.

۵- روضهٔ الشهداء، ص۶.

ص:۹۱

نیز بـا اشـاره به پراکنـده بودن اخبـار کتاب‌های مقتل گفته است: «شوقی به جمع‌آوری و تنظیم آنها در یک کتاب داشـته و با تألیف روضهٔالشهداء بدین مهم برخاسته است» .

«دکتر شیبی» دراین‌باره می‌گوید:

از اینجـا روشن می‌شود که چه‌بسا گریه بر امام حسـین (ع) در هرات جانشـین ذکر صوفیانه که نقش‌بنـدیان آن را ملغا کرده بودنـد، شـده بود. اگر این نتیجه‌گیری درست باشـد، خود نشـانه‌ای است از وسـعت دامنه آمـادگی مردم برای تشیع در پایـان قرن نهم و نیز شایـد خیلی مبـالغه‌آمیز نباشـد اگر خود کتـاب «روضـهٔ الشـهداء» را از عوامل موفقیت جنبش شاه اسـماعیل صـفوی در همان دوران بدانیم.(۱)

کاشـفی که خود، صوفی متمایل به شـیعه بود، در روضهٔ الشـهدا سـعی کرده از امام حسـین (ع) یک شخصـیت صوفیانه بسازد که به رضا و توکل گردن نهاد.

او کتاب خود را با حکمت مصیبت و مشقت آغاز کرده و آن را به دلالت آیه وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ

. . . (بقره: ۱۵۵) ، نوعی ابتلاـ و امتحان از جانب خداونـد دانسـته که لازمه محبت و آگاهی بر اسـرار معرفت است، به مصـداق این بیت:

هر که در این بزم مقرب‌تر است جام بلا بیشترش می‌دهند(۲)

[ملاحسین کاشفی] پس از ذکر مصایب پیامبران، از آدم تا خاتم (۳)،

۱- تشیع و تصوف، ص ۳۲۷.

۲- همان، ص۲.

۳- همان، ص۴.

ص:۹۲

اندیشه خود را چنین تأیید کرده [است] که پیامبر اسلام (ص) به محنت و آزمایش کشته شدن پسرش دچار شد و برای اثبات نظریه خود، به گفته حلاج استناد می‌کند که از خدا به دعا می‌خواست درد و شکنجه‌اش را بیفزاید تا عشقش فزون‌تر گردد.(۱)

کاشفی تنها به بیان نام حلاج همچون نمونه‌ای از ابتلا و امتحان بسنده نکرده، بلکه کتابش را از داستان‌های ملاقات زاهدان با ائمه پر ساخته است.(۲)

واعظ کاشفی کتاب دیگری نیز به نام «فتوت‌نامه سلطانی» دارد که تمایل شیعی او را آشکار می‌سازد.(۳)اگرچه این کتاب ناتمام است، ولی محتویات آن برای داوری قطعی کافی است. این اثر به‌گونه‌ای است که با درود بر پیغمبر و چهار خلیفه و صلوات بر خاندان و صحابه پیغمبر آغاز می‌شود(۴)و پس از بیان مقدمه‌ای مربوط به موضوع کتاب، به علی بن موسی الرضا (ع) درود می‌فرستد و از آثار گذشتگان درباره فتوت - که به نظر کاشفی، شعبه‌ای از تصوف و توحید است - نام می‌برد و می‌گوید: «مبدأ فتوت و مظهر آن، ابراهیم خلیل است و قطب فتوت، علی مرتضی است و خاتم فتوت، مهدی (عج) خواهد بود» . (۵)

سپس یادآور می‌شود که فتوت نیز همچون نبوت، میراثی سرّی در میان پیغمبران بوده که به محمد (ص) و از او به علی (ع) و دیگر ائمه

۱- روضهٔ الشهداء، ص۲۰۳.

۲- ر. ك: همان، صص ۲۰۳ - ۲۰۵.

۳- ر. ك: الصلهٔ بین التصوف و التشیع، ص۲۲۱.

۴- ر. ك: فتوت‌نامه، ص۱.

۵- همان.

ص:۹۳

رسیده است.(۱)وی برای فتوت حضرت علی (ع) ، خبر مشهور:

«لا فَتَی إلاَّ عَلِی، لاسَیفَ إلاَّ ذُوالْفَقار» را شاهد آورده(۲)۲و با تکیه بر این دو آیه کریمه، آن را به تأیید رسانده است: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللهِ (بقره: ۲۰۷) و یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ (حشر: ۹) . او همچنین، فتوت یک‌یک امامان را تأیید کرده است.(۳)واعظ کاشفی پس از اثبات اینکه علی (ع) اصل فتوت است، سه فرزند وی، امام حسن (ع) ، امام حسین (ع) و محمد بن حنفیه و نیز هفده تن از عناصر گوناگون را پیشروان فتوت اسلامی شمرده که چهار تن از آن جمله در چهار قسمت ممالک اسلامی: ایران، مصر، روم و یمن، خلیفه فتوت بوده‌اند.(۴)

پس از آن، فتیان صوفی را برشمرده و سلسله‌ای از ایشان ترتیب داده که از طریق «نجم‌الدین کبری» به «جنید» و از او به «معروف کرخی» و سپس از طریق علی بن موسی الرضا (ع) به رسول خدا (ص) پیوند یافته است.(۵)

از جمله آداب فتوت، آن است که حلوایی که با آتش تهیه شده باشد، صرف کنند. به گفته وی چنین حلوایی پس از اجتماع غدیر خم، میان مردم پخش گردید.(۶)بدین گونه نمادهای تشیع شروع به جلوه‌نمایی می‌کند. همچنین آنجا که به شرح جشن‌های فتیان پرداخته است، به نقل از «فتوت‌نامه عبدالرزاق کاشانی» ، نام دوازده امام یکی پس از دیگری را

۱- فتوت‌نامه، ص ۱.

۲- همان، صص ۱۵ و ۱۶.

۳- همان، ص ۵.

۴- همان، صص ۹۴ و ۹۵.

۵- ر. ک: همان، ص ۹۶.

۶- ر. ک: همان، ص ۱۰۰.

ص:۹۴

می‌آورد. وی مهدی را چنین توصیف می‌کند: «حجت زمینیان و آسمانیان، صاحب الزمان و قاطع البرهان» .(۱)

کاشفی در قصاید و اشعارش نیز درباره خاندان رسالت، اظهار محبت و ارادت کرده است. این دو بیت، از ابیات قصیده‌ای است که در مدح حضرت امیرمؤمنان، علی (ع) سروده است:

ذریتّی سؤال خلیل خدا بخوان وز لاینال عهد جوابش بکن دعا

گردد تو را عیان که امامت نه لایق است آن را که بوده بیشتر عمر در خطا(۲)

همین شعر و کتاب «روضهٔ الشهدا» ی او، می‌تواند دلیلی بر شیعه بودن وی باشد.(۳)بدین گونه، کاشفی حتی در موضوع‌های تصوف، مسائل تشیع دوازده امامی را وارد می‌کند که این نشانه گستره دامنه درآمیختگی تصوف با تشیع در آن دوران است(۴)

احترام به سادات و منتسبان به خاندان رسالت در عهد تیموری، مطلبی است که از گرایش این سلاطین به تشیع حکایت می‌کند. در «تزوکات تیموری» سفارش شده است:

مرتبه آل محمد (ص) را از جمیع مراتب برتر داری و تعظیم و احترام ایشان را به‌جا آوری و افراط را در محبت ایشان اسراف ندانی که هرچه از برای خدا باشد، در آن اسراف نباشد.(۵)

گویند جانشینان فاتح گورکان همین سیرت را بی‌کم و کاست تا پایان

۱- ر. ك: فتوت‌نامه، صص ۱۰۴-۱۰۶.

۲- روضات الجنات، ج ۳، ص ۲۳۱؛ ریحانه الادب، ج ۵، ص ۲۹.

۳- ریحانه الادب، ج ۵، ص ۲۹.

۴- دکتر شیبی، تشیع و تصوف، صص ۳۱۹-۳۲۰.

۵- تزوکات تیموری، تألیف ابوطالب حسینی تربتی، ص ۲۰۲.

ص:۹۵

عهد خود به‌کار بستند به‌ویژه «شاهرخ» که در این راه هیچ دقیقه‌ای را فرونمی‌گذاشت؛ به‌گونه‌ای‌که او و جانشینانش، زیارت مشهد امام رضا (ع) را از فرایض خود می‌دانستند. ازاین‌رو، سلاطین تیموری بارها به زیارت مشهد رفتند و آن آستانه را به نیاز و اخلاص بوسیدند و «جبین ضراعت بر زمین استکانت» (۱)سودند. از فحوای کلام تاریخ‌نگارانشان نیز برمی‌آید که آنان به دیگر ائمه اثنی‌عشر نیز بسیار احترام می‌گذاشتند؛ به‌گونه‌ای‌که گاه کار مبالغه در این‌گونه مسائل به جایی می‌کشید که تصور می‌شد آن سلاطین شیعه هستند؛ چنان‌که این موضوع درباره سلطان حسین میرزای بایقرا مشهور است.(۲)

بیان مناقب آل رسول (علیهم‌السلام) ، در اشعار این عهد امری رایج بود؛ به‌گونه‌ای‌که نه‌تنها در قصاید غرایی از شاعران این زمان مانند «ابن حسام» ، «کاتبی» ، «لطف‌الله نیشابوری» ، «امیر شاهی» ، «امیر حاج حسینی جنایدی» ، «کمال‌الدین غیاث شیرازی» ، «نظام استرآبادی» ، «فغانی شیرازی» و «لسانی» ، مدایحی در ذکر مناقب حضرت علی (ع) و فرزندان او موجود است، بلکه حتی سنّیان متعصبی مانند «جامی» نیز از اظهار احترام فراوان به اهل بیت (علیهم‌السلام) در اشعار، خاصه در مثنویات خود امتناعی نداشتند. این امر در آثار منثور این عهد، اعم از متون ادبی یا تاریخی، نیز فراوان دیده می‌شود که اینها همه، نشانه‌های تمایلی است که صوفیان اهل سنت به‌تدریج به تشیع و پیشروان آن پیدا می‌کردند. حتی فردی همچون «فخر رازی» که در موضع خلافت، کاملاً مخالف

۱- از عبارت‌های عبدالرزاق سمرقندی در زیارت شاهرخ از مشهد. مطلع السعدین، ج ۲، ص ۷۱۴.

۲- مطلع السعدین، ج ۲، ص ۱۳۹۱.

ص:۹۶

شیعه است و دلایلی در انکار خلافت اهل بیت (علیهم‌السلام) می‌آورد، در بحث ولایت، از «زمخشری» نقل می‌کند: پیامبر (ص) فرمود: «هرکسی که بر دوستی آل محمد بمیرد، شهید مرده است. آگاه باشید هرکسی که بر دوستی آل محمد بمیرد، آمرزیده مرده است. هرکسی که بر دوستی آل محمد بمیرد، توبه‌کار مرده است. هرکسی که بر دوستی آل محمد بمیرد، مؤمن و باایمان کامل مرده است. . .» .(۱)

«ابن ابی‌الحدید» معتزلی نیز در قالب غزلیاتی، سوز عشق وآتش هجران خود را در فراق امیرمؤمنان، علی (ع) چنین بیان می‌کند:

انفقتُ عمری فی هواك تکرُّماً و تضِنُّ بالنذر القلیل و تَبخَل

إن تَرْمِ قلبی تصم نفسک انّه لک موطن تأوی الیه و منزل

اتظنّ أَنیّ بالاسائة مقلع کیف الدّواء و قد اصیب المقتل

أعرض و صّد و جر فَحُبَّک ثابت بتنقل الاحوال لاینتقل

والله لا اسلوک حتّی أنطوی تحت التراب و یحتوینی الجندل

من لی بأَهْیَفَ قد أقام قیامتی خدّ له قانٍ و طرفُ اکحل

ولأهتکنّ علی الهوی سترالحیا ان الفضیحة فی المحبة أجمل

یصفُّر وجهی حین انظر وجهه خوفاً فیدرکه الحیاءو یخجل

لاتنکروا فیض الدّموع فأنّها نفسی یصعّدها الغرام المشعل

هی مهجتی تحلّل بالبکاء أسفا و طوراً بالزفیر تحلّل(۲)

ان کان دین محمد فیه الهدی حقاً حبّک بابه و المدخل

۱- التفسیر الکبیر، فخر رازی، ج ۲۷، ص ۱۶۶.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ص ۱۷.

ص:۹۷

صلی علیک الله من متسربل قمصا بهنّ سواک لایتسربل

یا راکباً تهوی به شدّنیهٔ حرف کما تهوی حصاهٔ من عل

هو جاء تقطع جوز تیّار الفلا حتّی تبوص علی یدیها الارجل

عج بالغریّ علی ضریح حوله ناد لاملاک السّماء و محفل

فمسبّح و مقدّس و ممجّد و معظّم و مکبّر و مهلّل

- من تمام عمر خود را در عشق تو بر باد دادم و نقد حیات خود را در خیال تو باخته‌ام و به جهت عزّ وصول، به اندک نگاهی خشنودم. لیکن تو از آن هم دریغ می‌کنی و به شیوه بخیلان، مرا در انتظار دیدار وجه منیرت حسرت‌زده گذارده‌ای.

- بدان‌که اگر دل رمیده مرا به تیر محبت شکافتی و شکار سر به آستان نهاده خود را به تیر مژگانت آغشته به خون نمودی، خودت را کشته‌ای؛ چون دل من تنها منزل و مأوای توست.

- آیا گمان می‌کنی که با جفا و بیداد دست از محبت تو می‌شویم و دامان خود را از عشق تو تهی می‌کنم؟ این‌گونه علاج‌ها و دواها برای من که شهید راه محبت و کشته عشق تو شده‌ام، به چه کار آید؟

- روی از من بگردان، مرا از حریمت منع کن و جور و جفا پیشه ساز، اما بدان که مهر تو بر لوح ضمیرم نقش بسته و با این کارها دگرگون نمی‌شود.

- سوگند به خدا که ابداً چاره‌ای برای درد عشق تو نیافته‌ام و آرامش در خود نمی‌بینم تا زمانی که در زیر خاک پنهان شوم و سنگ سنگین قبر، جثه مرا در بر گیرد.

- کیست که مرا رهبری کند به آن محبوب کمرباریکِ

ص:۹۸

معتدل‌اندامی که قیامت مرا بر پا نموده است. آن محبوبی که آثار جمال الهی چون شقایق سرخ بر چهره و سرمه مشکین در چشمانش هویداست.

- سوگند به خدا که باید من پرده حیا را در محبت او پاره کنم و دیوانه‌وار فریاد برآورده، کار به رسوایی کشم؛ چون فضیحت و رسوایی در عالم عشق پسندیده‌تر است.

- اما مقام جلال او به پایه‌ای است که چون در رخسارش بنگرم، از شدت خوف، سیمایم زرد شود و او از چهره زرد من در عالمی از حیا فرو رفته، شرمگین گردد.

- اشک‌های ریزان مرا بر من خرده مگیرید؛ این اشک‌ها جان من است که آتش عشق فروزان آن را از بدن من بالا می‌برد.

- این اشک‌ها روح من است که گاهی به اشک حسرت و گاهی به ناله جان‌سوز تبدیل و رفته‌رفته از بین می‌رود.

- ای سواری که بر شتر لاغر تندرو یمانی مانند ریگی که با سرعتی هرچه بیشتر به زمین افتد، در شتابی و با آن ناقه تندرو از وسط بیابان‌های پهناور چون امواج دریا می‌گذری!

- با آن ناقه سریعی که گویی از شدت سرعت، پاهایش به دست‌هایش سبقت می‌گیرند، به زمین نجف فرود آی و در کنار ضریحی که فرشتگان سماوی در اطراف آن دائماً به ذکر تسبیح و تقدیس و تمجید و تعظیم و تکبیر و تهلیل، محفل انسی دارند، قرار گیر و بوسه بر آن تربت مقدس که چون عطر بر مشام جان روح‌پرور است، بزن.(۱)

۱- شرح القصائد العلویات السبع، ابن ابی الحدید، صص ۱۴۶-۱۵۶.

ص:۹۹

«امام شافعی» ، از ائمه چهارگانه اهل سنت، در اشعار معروف خود درباره ولایت حبّی می گوید:

یا راکباً قِف بالمُحصّب مِن منی واهتف بساکن خیفها و الناهض

سحراً اذا فاض الحجیج إلی منی فیضاً کملتطم الفرات الفائض

ان کان رفضاً حب آل محمد فلیشهد الثقلان أنّی رافضی

یا آل بیت رسول الله حبّکم فرض من الله فی القرآن انزله

کفاکم من عظیم الفخر انّکم من لم یُصلّ علیکم لاصلاهٔ له

ولما رأیت النّاس قد ذهبت بهم مذاهبهم فی أبحر الغیّ و الجهل

رکبت علی اسم الله فی سفن النجا وهم اهل بیت المصطفی خاتم الرسل

وامسکت حبل الله و هو ولاؤهم کما قد أمرنا بالتّمسک بالحبل(۱)

- ای سواره! در سرزمین پر سنگریزه منا بایست و سحرگاه فریاد کن به آن که در خیف ساکن است و به آن که حرکت کرده است.

- آن‌گاه که حجاج از مشعر به منا حرکت می‌کنند و کثرت جمعیت، مانند رود فرات موج می‌زند.

- اگر محبت آل محمد (ص) رفض شمرده می‌شود، پس جن و انس گواهی دهند که من «رافضی» هستم.

- ای اهل بیت رسول! دوستی شما فریضه‌ای است از جانب خداوند که در قرآن آن را فرود آورده است.

- از فخر بزرگ، شما را این بس که درود بر شما جزء نماز است و هرکس بر شما درود نفرستد، نمازش باطل است.

۱- الکنیهٔ و الالقاب، محدث قمی، ج ۲، ص ۳۴۹.

ص:۱۰۰

- چون مردم را دیدم که راه‌هایشان آنها را در دریاهای

گمراهی و جهالت انداخته است.

- به نام خدا سوار کشتی نجات شدم؛ همانا اهل بیت مصطفی، خاتم رسولان، آن کشتی نجاتند.

- و به ریسمان خدا که ولاء آنهاست، چنگ زدم، همچنان‌که دستور به ما داده شده [است] که به این ریسمان چنگ بزنیم.

شیخ اکبر در فتوحات مکیه، بابی را به اهل بیت رسول الله (ص) اختصاص داده است. وی می گوید:

فلا تعدل باهل البیت خلقاً فأهل البیت هم اهل السّیادهٔ

فبغضهم من الانسان خسرٌ حقیقی و حبّهم عبادهٔ

فانه و اهل بیته علی السواء فی مودتنا فیهم، فمن کره أهل‌بیته، فقد کرهه، لانّه واحد من اهل البیت و لایتبعض حبّ اهل البیت.(۱)

چون حقیقت اهل بیت (علیهم‌السلام) به اعتبار مقام ولایت واحد است و ظهورات آن اختلاف دارد، به همین جهت، انکار هر یک از اهل بیت (علیهم‌السلام) انکار پیامبر (ص) است.

«لوحدهٔ ذواتهم و اتحاد حقیقتهم» ورد عنهم: «أَوَّلُنا مُحَمَّدٌ وَ آخِرُنا مُحَمَّدٌ وَ أَوْسَطُنا مُحَمَّدٌ وَ کُلُّنا مُحَمَّد» . به همین جهت، یکی از معتقدات شیعه، لزوم حب و مودّت اهل بیت (علیهم‌السلام) و انکار مخالفان آنهاست.

«ابن فارض» ، عارف و شاعر غزل‌سرای معروف مصری، دراین‌باره سروده است:

ذهب العمر ضیاعاً و انقضی باطلّاان لم أمر منک بشیء

۱- فتوحات مکیه، ص۱۵۲.

ص:۱۰۱

غیرما اولیت من عقدی ولا عترة المبعوث حقاً من قصی

- خدایا اگر من به وصال تو نائل نشوم، عمرم ضایع و باطل گذشته است.

- اکنون جز یک چیز، چیز دیگر در دست ندارم و آن، همان پیوندی است که به ولایت عترت پیامبری که از اولاد قصی(۱)مبعوث شده، بسته‌ام.(۲)

بنابراین، فرقه‌های اسلامی در مسئله ولایت حبّی، با هم اختلاف نظری ندارند؛ به‌گونه‌ای‌که از این نمونه‌های بیان شده، بسیار در آثار آنها یافت می‌شود. در این میان، تنها فرقه ناصبی است که مورد خشم اهل‌بیت (علیهم‌السلام) است. امام صادق (ع) درباره ناصبی‌ها فرمود:

فَإِنَّ اللهَ تَبارَکَ وَ تَعالَی لَمْ یَخْلُقْ خَلْقاً أَنْجَسَ مِنَ الْکَلْبِ وَ إِنَّ النّاصِبَ لَنا أَهْلَ الْبَیْتِ أَنْجَسُ مِنْه.(۳)

خداوند خلقی را نجس‌تر از سگ نیافرید و ناصب ما اهل بیت از آن نجس‌تر است.

۱- قصی، نام چهارمین جد پیامبر است.

۲- دیوان ابن فارض، ص۲۵ سائق الاظعان یطوی البید طی.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱، ص۱۵۹.

ص:۱۰۲

ص:۱۰۳

فصل سوم: ولایت و شفاعت

طرق اثبات ولایت و شفاعت

اشاره

در آموزه‌های دینی شیعه، به موضوع ولایت، شفاعت و توسل، به شدت اعتراض و انتقاد شده است؛ به‌گونه‌ای که برخی ما را به شرك و حتی خروج از شریعت اسلام متهم می‌سازند. از آنجا که بیشتر اعتراض‌کنندگان از نحله‌های اهل سنت هستند، اینك برآنیم تا مفهوم ولایت را از نگاه بزرگان و محققان برجسته این عرصه که مورد احترام و پیروی فرقه‌ها و نحله‌های کلامی و عرفانی اهل سنت هستند، بررسی کنیم؛ به‌ویژه جایگاه شفاعت و توسل و رابطه آن با ولایت را که مورد هجمه شدید آنان است، در منظر عقل منصفانه خوانندگان محترم، به‌صورت دقیق بشکافیم و ابعاد مختلف آن را روشن سازیم.

فرض ما این است که شفاعت‌خواهی از اهل بیت (علیهم‌السلام) ، عین شفاعت‌طلبی از خداوند متعال است و توسل به ساحت ولایت آنان، عین ورود به ساحت حق‌تعالی است. اینك این فرضیه را با سه طریق اثبات می‌کنیم:

۱. انسان کامل؛

ص:۱۰۴

۲. قرب نوافل و فرایض؛

۳. اتحاد عاشق و معشوق.

در ابتـدا لازم است هریـک از راه‌های سه‌گانه را به‌صورت جـداگانه در آثار بزرگان عرصه عرفان و محققان برهان بررسـی کنیم تا ادعای ما فارغ از ادله علمای شیعه به اثبات برسد، سپس پژوهشگران و محققان صادق و غیرمتعصب به قضاوت درباره آن بنشینند.

۱. انسان کامل

مفهوم انسـان کامـل، بـا پیـدایش عرفان اسـلامی همراه بوده است، ولی محققان می‌گوینـد که ابن عربی نخستین کسـی است که در عرفان اسلامی اصطلاح «الانسان الکامل» را وضع کرده است.(۱)البته پیش از ابن‌عربی، «حسین بن منصور حلّاج» (۲۴۴ - ۳۰۹ه. ق) ، از انسانی سخن گفت که جمیع مراتب کمال را پیموده و مظهر کامل صفات الهی شده و چنان‌که معلوم و مشهور است، او خود را چنین انسانی شناساند و در این راه مردانه جان داد. حلاج در کتاب «طواسین» ، از صفات انسان کامل به صورت پوشیده سخن گفته است. البته قبـل از وی، «بایزیـد بسـطامی» (متوفای ۲۳۴ه. ق) ، اصـطلاح «انسـان کامـل» را برای این چنین انسـانی به‌کـار می‌برد. اما چنان‌که اشاره شد، اصطلاح «انسان کامل» ، برای نخستین‌بار به‌وسیله ابن عربی مطرح شد.

ابن عربی در کتاب فتوحات مکیه، از انسان کامل به‌عنوان «الانسان الحقیقی» نام می‌برد و گاهی آن را «نایب الحق» در زمین و «معلم الملک»

۱- ر. ک: سیر تحول متون عرفان اسلامی، ص۱۱۶

ص:۱۰۵

در آسمان می‌خواند. او چنین انسانی را کامل‌ترین صورتی می‌داند که تا به حال آفریده شده و دیگر موجودی کامل‌تر از آن نیامده است. در نظر ابن‌عربی، انسان کامل، یگانه مخلوقی است که با مشاهده به عبادت حق می‌پردازد. او صورت کامل حضرت حق و آیینه جامع صفات الهی است که مرتبه‌اش از حد امکان برتر و از مقام خلق بالاتر است. میان وجوب و امکان برزخ است. میان حق و خلق نماینده و اگر به آخرت انتقال یابد، این عالم، تباه و از معانی و کمالات خالی می‌شود.(۱)انسان کامل، واسطه‌ای است که خلق به سبب وی، از حق مدد و فیض می‌گیرد. او حادث ازلی و دائم ابدی است.(۲)وی همچنین در فصّ آدمی می گوید:

نسبت انسان کامل به حق، به مانند نسبت مردمک چشم است به خود چشم؛ یعنی همان‌گونه که هدف اصلی از خلقت چشم که عضو باصره است، مردمک آن است که دیدن تنها به‌وسیله آن ممکن است، مقصود اصلی از ایجاد جهان، تنها انسان کامل بوده است که به‌وسیله او، اسرار الهی و معارف حقیقی، ظاهر و اتصال اول به آخر، حاصل و مراتب عالم ظاهر و باطن به‌واسطه او کامل می گردد.(۳)نسبت وی به عالم مانند نسبت فص خاتم به خاتم است؛ یعنی همان‌طور که نگین انگشتر، محل نقش و علامت است، انسان کامل نیز محل جمیع نقوش اسمای الهی و حقایق وجودی است؛ به گونه‌ای که عالم به سبب او خلق شده است.(۴)

۱- ر. ک: نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، عبدالرحمان جامی، ص ۹۷.

۲- ر. ک: فتوحات مکیه ابن عربی، ج۱، ص ۲۶۰؛ ج ۲، ص۱۴۴؛ ج۳، ص ۲۵۰.

۳- ر. ک: فصوص الحکم ابن عربی، شرح خوارزمی.

۴- ر. ک: فتوحات مکیه، ج۲، ص۳۹۶.

ص:۱۰۶

او از حیث رحمت، برتر از هر مخلوقی است؛ یعنی او رحمت عظیم الهی بر خلق است که دلیل معرفت حق به‌شمار می‌آید. کسی که بخواهد از این طریق، یعنی از طریق مشاهده و نه از طریق اندیشه، معرفت حاصل کند، می‌تواند به انسان کامل بنگرد؛ چون او مظهر کامل حق است. انسان کامل، روح عالم و عالم به منزله جسد اوست؛ یعنی همان‌گونه‌که روح به‌وسیله قوای روحانی و جسمانی، به تدبیر بدن و تصرف در آن می‌پردازد، انسان کامل به‌وسیله اسمای الهی که خداوند آنها را به وی آموخته و در وی به ودیعت نهاده است، در عالم تصرف و آن را اداره می‌کند. همان‌گونه‌که روح و نفس ناطقه، سبب فضلیت و معنویت و حیات بدن است؛ به‌گونه‌ای‌که اگر آن را رها سازد، از هر نوع کمالی، تهی و در نهایت، تباه و فاسد می‌شود، انسان کامل نیز سبب وجود و مایه شرافت و معنا و کمال و واسطه تجلی حق در این عالم است. پس چون او این عالم را ترک نماید و به آخرت انتقال یابد، این عالم تباه و از معانی و کمالات خالی می‌شود.(۱)

از آنجا که ملاک خلافت و نیابت انسان از خداوند در عالم، تحقق کمال و صور اسمای الهی در اوست، پس تحقق انسان کامل در پهنه وجود نه‌تنها ممکن، بلکه واجب و متحقق به اسم اعظم است؛ یعنی همان‌گونه‌که در هستی، برای اسمای دیگر الهی مظهری وجود دارد، برای اسم اعظم نیز باید مظهری وجود داشته باشد که آن مظهر بی‌شک انسان کامل است و مصداق آن، حقیقت محمدیه یا نور محمدی است که نخستین حقیقت ظاهر، صادر نخستین و اولین تعینی است که ذات

۱- ر. ک: نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، عبدالرحمان جامی، ص ۹۷.

ص:۱۰۷

احدیت پیش از هر تعینی با آن تعین یافته است. آن صورت اسم جامع الهی، جامع جمیع اسما و صفات و کامل‌ترین فرد نوع انسانی و بلکه اکمل مظاهر حق و اعظم مجالی اوست که مجلای اسم اعظم و دارای جمعیت مطلقه است.

از نظر ابن عربی، حقیقت محمدیه، از یک‌سو با عالم و از سوی دیگر، با انسان ارتباط دارد. از نظر ارتباطش با عالم، مبدأ خلق عالم است که خداوند پیش از هر چیز او را آفرید و هر چیزی را نیز از او خلق کرد و از نظر ارتباطش با انسان، می‌توان گفت صورت کامل انسان است که در نفس خود، جامع جمیع حقایق وجود و خلاصه آدم حقیقی انسان است. از نظر ارتباطش با علوم باطنی و معارف عارفان نیز مصدر و منبع آن علوم و آن معارف و امتداد ارواح جمیع انبیا و اولیا و قطب‌الاقطاب است.(۱)

شایان توجه است که مقصود ابن عربی از حقیقت محمدیه، شخص محمد رسول الله (ص) نیست که پس از همه انبیا در این عالم عنصری در عصری معین ظاهر گشت و رسالتش را به مردم رسانید و سپس به عالم دیگر انتقال یافت، بلکه آن موجودی ازلی است که ابداع خداوند است. به عبارتی، عقل اول است. وی در فتوحات مکیه می‌نویسد:

وکذلک المفعول الابداعی الذی هو الحقیقه المحمدیه عندنا و العقل الأوّل عند غیرنا و هو القلم الاعلی الذی ابدعه الله من غیر شیء.(۲)

حقیقت محمدیه کلی سعی، احاطی و انبساطی که حقیقتی است

۱- ر. ك: شرح فصوص الحکم ابن عربی، ابوالعلا، عفیفی، ص ۳۲۰.

۲- فتوحات مکیه، ج ۱، ص۹۴.

ص:۱۰۸

عینی، بـا داشـتن مراتب مضـاعف یعنی هم‌مرتبه نبوت و رسـالت او در ادوار و اعصار متمادی به‌صورت انبیا و رسل، از آدم گرفته تا خاتم، ظاهر گشـته و با ظهور شـخص محمد (ص) که اکمل و افضل انبیا و رسل و خاتم ایشان است و دین و شریعت او ناسخ جمیع ادیـان و شـرایع است، پایـان یـافته است. چون نبوت جنبه خلقی نبی و در نتیجه انقطاع‌پـذیر است، پس همه انبیا از آدم صـفی (ع) تا عیسـی مسـیح (ع) ، مظاهر آن حقیقت و ورثه او هسـتند. اما مقام نبوت برای محمـد (ص) به صورت حقیقت محمـدیه متحقق بوده، درحـالی‌که هنوز آدمی وجود نداشـته است؛ یعنی صورت طبیعی انسـانی برای انبیـا از جمله حضـرت آدم (ع) ، پیش از حصول آن، برای محمـد (ص) حاصل بوده است. ولی از آدم تا خاتم، ورثه هر علم و هر شـریعتی که در تمام انبیا و اولیا ظهور یافت، آن میراث محمدی است که «جوامع الکلم» به او عطا شده است. (اشاره به این حدیث نبوی است:

«أُوتِیتُ جَوَامِعَ الْکَلِمِ») کلمات الهی نیز پایان نمی‌پذیرد، همان‌گونه‌که در سوره لقمان آمده است: ما نَفِدَتْ کَلِماتُ اللهِ (لقمان: ۲۷) بـا اینکه همه انبیـا و اولیـا ورثه او هسـتند، ولی نزدیـک‌ترین کس به وی، علی بن ابی‌طالب است. عین عبارت ابن عربی در فتوحات چنین است:

«و أقرب الناس إلیه (محمد (ص)

) علیّ بن أبی‌طالب و سرّ الأنبیاء أجمعین» .(۱)

مقصود وی از «علی» ، حقیقت ولایـت اوست، نه شـخص او، همـان‌گونه‌که منظورش از حقیقت محمـدیه، حقیقت نبوت و رسالت و ولایـت است، نه شـخص رسول خـدا (ص) . بنابراین، لازم می‌آیـد شـخص علی (ع) اکمل مظاهر اولیا باشـد، همان‌گونه‌که شـخص رسول خدا (ص) اکمل

۱- فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۱۱۹.

ص:۱۰۹

مظاهر انبیا و رسل و اولیاست. ابن عربی در فصوص الحکم، فص شیثی می‌نویسد:

همان‌طور که پیغمبر (ص) فرموده است که «أَنَا کُنْتُ نَبِیّاً وَ آدَمُ بَیْنَ الْمَاءِ وَ الطِّین» ، یعنی که حقیقت او پیش از همه انبیا بوده، ولی به صورت نبی بعد از جمیع آنها ظاهر شده و خاتم آنهاست، خاتم الاولیا هم ولی بوده، درحالی‌که هنوز آدم میان آب و گل بوده است؛ یعنی حقیقت خاتم الاولیا هم مقدم بر جمیع اولیاست.(۱)

پیروان شیعی ابن عربی، مانند سید حیدر آملی، خاتم الاولیا را حضرت علی (ع) دانسته‌اند و روایت: «کُنْتُ وَلِیّاً وَ آدَمُ بَیْنَ الْمَاءِ وَ الطِّین» را از وی نقل کرده و او را حقیقت ولایت مطلقه شناخته‌اند که با باطن نبوت مطلقه وحدت دارد. شیخ محمود شبستری در گلشن راز می‌گوید:

نبوت را ظهور از آدم آمد کمالش در وجود خاتم آمد

بود نور نبی خورشید اعظم گه از موسی پدید و گه ز آدم

اگر تاریخ عالم را بخوانی مراتب را یکایک باز دانی (۲)

پس ولایت علی بن ابی‌طالب (ع) از نظر مرتبه ولایتش که جهت الهی دارد، دائم و باقی است و پیوسته به صورت اولیا ظاهر می‌شود؛ به گونه‌ای که این ظهور تا قیام قیامت دوام دارد.

فخرالدین عراقی با نظر به این امر می‌سراید:

گفتا به صورت ار چه ز اولاد آدمم از روی مرتبت به همه حال برترم

آبی که زنده گشت از او خضر جاودان آن آب چیست؟ قطره‌ای از حوض کوثرم

۱- فصوص الحکم، فص شیثی، شرح خوارزمی، ج ۱، ص ۱۳۶.

۲- گلشن‌راز، ص ۱۸.

ص:۱۱۰

آن دم کزو مسیح همی مرده زنده کرد

یک نفخه بود از نفس روح‌پرورم

فی الجمله مظهر همه اشیاءست ذات من بل اسم اعظم به حقیقت چو بنگرم(۱)

نتیجه اینکه حقیقت جامع و جهان‌شمول در این عالم عنصری، هم به صورت انبیا ظهور می‌کند و هم به صورت اولیا. ظهور آن به صورت انبیا به منظور تعلیم احکام و ارشاد بندگان و ظهورش به صورت اولیا، به‌منظور آگاه کردن مردمان به اسرار حق است. به قول شیخ محمود شبستری:

گه نبی بود دیگر گاه ولی گه محمد گشت و گاهی شد علی

در نبی آمد بیان راه کرد در ولی از سرّ حق آگاه کرد

شایان توجه است که با ظهور و حضور خاتم الاولیا که پایان ولایت و آخرین فرد و مظهر انسان کامل است، دوران ولایت نیز پایان می‌پذیرد و جمیع اسرار هستی و حقایق الهی آشکار می‌شود و با بازگشت وی به ذات الهی که مصدر و مرجع کل است، دور عالم پایان می‌یابد. بنابراین، ایشان سبب حفظ و استمرار وجود و علت غایی آن است.(۲)

ظهور کل او باشد به خاتم بدو یابد تمامی هر دو عالم

پس تجلی حق در انسان کامل به کمال خود می‌رسد؛ به‌گونه‌ای که حق خود را در کامل‌ترین صورت، به صورت انسان کامل متجلی می‌سازد. با این تعاریف، از جهتی می‌توان گفت در عین آنکه انسان کامل مخلوق است، حق است. از نظر ابن عربی، انسان کامل، دلیل حق است که جامعیت گوهری خود را دارد. خداوند در آدم (یعنی نوع انسانی) ، همه صفات ذاتی خود را به ظهور می‌رساند. ابن عربی می‌نویسد که خداوند با

۱- دیوان فخرالدین عراقی، ص ۳۷۵.

۲- محیی الدین عربی، محسن جهانگیری، ص ۳۳۲.

ص:۱۱۱

دو دست خود، طینت آدم را عجین کرد و او را به این شیوه خاص آفرید و سپس وی را از آنچه در نهادش به ودیعت گذاشته بود، آگاه ساخت و پس از آن، در دو مشت خود گرفت؛ در یک مشت (قبضه) عالم و در مشت دیگر، آدم و فرزندانش بودند. بنابراین، انسانی که خداوند در او هر چیز را قرار داد، صورت کامل اوست. بر این اساس، آیا میان انسان به‌عنوان جهان کوچک و انسان کامل با حق، تفاوتی وجود ندارد؟ البته تفاوتی وجود دارد و این تفاوت، جوهری است؛ چون در ورای وجوب وجود قرار دارد. بنابراین، حق و مخلوقات از یک سو با یکدیگر هماهنگ هستند، ولی تفاوت بنیادی میان آنها، «وجوب وجود» است که فقط مختص حق است. به عبارتی، با توجه به این وجوب است که حق صفاتی دارد که هیچ‌چیز دیگر با او در این صفات مشترک نیست. خلاصه اینکه ابن عربی، انسان را در دو جایگاه هستی‌شناسی و فردی بررسی می‌کند. انسان در هستی به معنای کَوْن، حد واسطی است میان حق و عالم. از این دیدگاه، انسان بالاترین مقام را در سلسله مراتب هستی دارد. در این سطح، انسان همان انسان کامل است. اما در سطح فردی. همه انسان‌ها انسان کامل نیستند، بلکه تنها شمار اندکی از انسان‌ها شایستگی لقب «انسان کامل» را دارند. هر انسان به مجرد انسان بودن، باید «جامعیت» را در خود به صورت تحقق یافته داشته باشد؛ زیرا جامعیت، به اصل طبیعت انسان متعلق است. پس به‌طور طبیعی همه افراد انسانی از وجود این جامعیت در درون خود، به یک اندازه آگاهی ندارند، بدین‌گونه که درجات آگاهی انسان‌ها نسبت به این جامعیت در وجودشان متغیر است؛ آگاهی برخی به اندازه‌ای است که درجه آگاهی

ص:۱۱۲

آنها به درجه آگاهی حق نسبت به اسما و صفاتش نزدیک می‌شود و برخی چنان اندک است که عملاً به درجه حماقت و جهل نزول می‌کنند. در نتیجه، از آنجا که تنها در بالاترین درجه وضوح و شفافیت است که روان آدمی می‌تواند نقش آینه را ایفا کند، مطلوب‌ترین حالت انسان کامل، طمأنینه و آرامش روحی با عمقی بی‌پایان است. ازاین‌رو، او انسانی آرام و تسلیم و راضی است و پیوسته خود و چیزهای دیگر را به خدا می‌سپارد. انسان کامل، کسی است که با داشتن نیروی عظیم روحی و عالی‌ترین معرفت از هستی در درون خود، تلقی اقیانوسی آرام و عمیقی را پدید می‌آورد؛ زیرا کامل‌ترین صورت از انسان کامل در هستی است، آن هم در شکلی فردی که همه اسما و صفات حق را در خود جمع و تحقق یافته دارد.(۱)

این بیان «ایزوتسو» ، برداشت او از نظریه انسان کامل ابن عربی است. بیان روشن‌تر آن، این است که ولی، از اسمای خداست و اسم خدا همیشه مظهر می‌خواهد. انسانی که مظهر اسم ولی است، می‌تواند بر بیرون از خود ولایت داشته باشد. پس انسان کامل، ولی‌الله و مظهر کامل‌ترین اسم شریف «ولی» است. از آنجا که او صاحب ولایت کلیه است، می‌تواند به اذن الله در ماده کائنات تصرف کند. صدور معجزات و کرامات از انبیاو ائمه (علیهم‌السلام) که اولیای حق‌اند به‌واسطه آن است که مظهر ولی‌الله هستند.

منشأ ولایت «ولی‌الله» صمدیت است. پس هنگامی انسان مظهر تام صمد می‌شود که قلب او از معرفت و اخلاص لبریز شود. صمد، ذاتی است که اجوف و تو خالی نیست، بلکه درونش پر است. انسان‌هایی که مظهر اسم

۱- ر. ک: صوفیسم تائوئیسم، توشیهیکو ایزوتسو، ص ۲۹۵.

ص:۱۱۳

صمد شده‌اند، درونشان از معرفت و اخلاص پر است؛ به‌گونه‌ای‌که قرآن از آنها به عنوان اولواالالباب یعنی انسان‌های تو پر و مغزدار یاد می‌کند. اولواالالباب در علم و عمل، مظهر اسم مبارک صمد هستند.

عزیزالدین نسفی گفته است:

انسان کامل در معرفت خدا و حقیقت و حکمت اشیاء، سرآمد دیگران است و همواره نسبت به وضعیت زندگی دیگر انسان‌ها و هدایت آنها نگران است. انسان کامل، طاعتی بهتر از سامان‌دهی عالم و آدم نمی‌بیند. او می‌کوشد عادت‌ها وآداب و رسوم بد را از میان خلق بردارد و قانون نیک در میان آنها بگذارد. او از خدا و یگانگی و عظمت او و بقا و ثبات آخرت خبر می‌دهد.(۱)

بنابراین، انسان کامل، جامع جمیع عوالم کلی و جزئی الهی است. او کتاب جامعی است بر کتاب‌های الهیه و کونیه که از لحاظ روح و عقلش به «ام الکتاب» ، از نظر دل و قلبش به کتاب «لوح محفوظ» و از نظر نفسش، به کتاب «محو و اثبات» ، خوانده می‌شود. او مصحف مکرمه است که جز پاکان رسته از حجب ظلمانی، کسی نمی‌تواند او را درک کند. انسان کامل، نسبت عقل اول به عالم کبیر است، همان‌گونه که نفس ناطقه، دل انسان است. از این جهت است که انسان را عالم کبیر نامیده‌اند. بنابراین، انسان کامل عبارت است از جمیع مراتب الهیه و کونیه از عقل و نفوس کلی و مراتب طبیعی تا آخر تنزلات وجود.(۲)

۱- انسان کامل، ص ۷۶.

۲- ر. ك: شرح اصطلاحات تصوف و عرفان، دکتر سید صادق گوهرین، ج ۲، ص ۱۲۲.

ص:۱۱۴

سید حیدر آملی درباره انسان کامل می‌گوید:

در نزد محققین عرفا مقرر است که عالم قائم است به حقیقت انسان کامل که افلاک به انفاس او گردانند، همان‌گونه‌که شیخ اکبر، یعنی محیی‌الدین ابن عربی، در رساله موسوم به «نسخهٔ‌الحق» ، در اولین خطبه آن آورده است: «ستایش خدایی را سزد که انسان کامل را معلم ملک قرار داد و دور فلک را به انفاس او مقرر گردانید» . ازاین‌رو، آورده‌اند که عقل اول نخستین چیزی است که از نور الهی ظاهر شد و قبول صور کثیره کرد و انسان کامل موسوم به انسان کبیر، حقیقت این عقل است که او را «ظل الله» و «خلفاء الله» نیز نامیده‌اند. عین الله انسان کاملی است که متحقق به حقیقت برزخیه کبری شده است؛ چون خدای تعالی به عالم و هستی از منظر او نظاره می‌کند. انسان کامل اجمالاً در مرتبه روحش و تفصیلاً در مرتبه قلب و دلش، جامع جمیع خصوصیات اسم رحمان و اسم رحیم است که عقل اول و نفس کلی نام دارد. او عالم است به اسم الله که جامع جمیع اسماء است. (۱)

علامه آملی در «نص النصوص» نیز درباره انسان کامل می‌نویسد:

انسان کامل، انسان بالغی است که به حد کمال رسیده باشد و کامل در علوم شریعت و طریقت و حقیقت باشد. او مرشد ظاهری و باطنی خلایق است که به آفات نفوس خلق و امراض آن داناست و به کیفیت معالجات آن، معرفت تام دارد و قادر به شفای آنهاست.

۱- جامع الاسرار و منبع الانوار، صص ۱۰، ۱۷۹، ۳۸۰ و ۵۶۱.

ص:۱۱۵

ابن عربی در فصّ اول فصوص الحکم خود که به فصّ آدمی مشهور است، می گوید:

انسان کامل وجود دارد و عالم پیوسته محفوظ به اوست و مراد از انسان کامل به طور اطلاق، نبی است و سپس «ولی» و پس از او، وصی و پس از او، عارف کامل مکمل و در اینجا مراد از انسان کامل، خاتم اولیای محمدی، مهدی صاحب الزمان است. غرض این است که بر تو و جز تو محقق شود که اشرف موجودات و اعظم مخلوقات به حسب نوع، انسان است و به حسب شخص، انسان کامل که از او به نبی و رسول و ولی و امام و قطب و جز آن تعبیر می کنند. مرتبه انسان کامل عبارت است از جمع جمیع مراتب الهیه و کونیه، از عقول و نفوس تا آخر تنزلات وجود و این مرتبه را «مرتبه عماء» گویند [که] از برای مشابهت این مرتبه به مرتبه الوهیت و فرق میان این دو مرتبه به ربوبیت و مربوبیت است و لهذا او را خلیفه حق و مظهر اسما و صفات جناب حق گویند.(۱)

«سید عبدالکریم جیلانی» در تعریف انسان کامل زیبا نوشته است:

بدان که افراد انسان، نسخه بدل یکدیگرند. آنها مانند آینه‌هایی هستند که در مقابل هم قرار گرفته‌اند؛ آنچه در یکی هست، در دیگری نیز منعکس است، با این تفاوت که انعکاس این انسان‌ها، انبیا و اولیایند که در کمال با یکدیگر تفاوت دارند؛ بعضی کاملند و برخی دیگر اکمل؛ گروهی فاضلند و عده‌ای دیگر افضل. البته

۱- نص النصوص بر شرح فصوص حیدر آملی، صص ۲۷۴ و ۲۷۹و ۳۰۲.

ص:۱۱۶

افضل و اکمل و انسان کامل واقعی، همان محمد (ص) است و بقیه انبیا و اولیا در این کمال، منسوب به او هستند.(۱)

پس انسان کامل حقیقی، نزد محققین، رسول اکرم (ص) است و هیچ‌یک از کاملان و مکملان به درجه او نرسند. انسان کامل، آن قطبی است که افلاک به وجود او در گردش هستند و او در تمام ازمنه و امکنه تا ابد، یک تن است که به لباس‌های گوناگون و در مکان‌های مختلف ظهور می‌نماید و نسبت به آن لباس‌های مختلف، اسامی گوناگون به خود می‌گیرد، ولی انجام همه آنها و صاحب لباس آخر، همان رسول اکرم (ص) است که کنیه‌اش «ابوالقاسم» ، صفتش «عبدالله» و لقبش «شمس‌الدین» است.

انسان کامل بالاصاله مستحق اسماء ذاتیه و صفات الهیه است و چون آینه‌ای تمام‌نما در مقابل حق است، از این جهت او را «مرآت حق» گویند و خدای تعالی برخود واجب فرموده است که اسما و صفات خود را جز در انسان کامل نبیند و آیه امانت، گواه بر این مطلب است.

بدان‌که اسما و صفات الهی در انسان کامل به دو قسمت منقسم می‌شود: قسمتی در یمین اوست، مانند حیات و علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و غیره و قسمتی در یسار اوست، مانند ازلیت و ابدیت و اوّلیت و آخریت و امثال آن و چون در سرای برزخ تمکن یافت، به مقامی برسد که آن را «اختام» نامند و به جلال و اکرام موصوف است و پس از آن، جز به کبریا که نهایت و غایت مطلب است، چیز دیگری نیست و خلق در این مقام به کامل و اکمل و فاضل و افضل تقسیم شوند. (۲)

ص:۱۱۷

عزیزالدین نسفی نیز درباره انسان کامل، گفتاری بهتر از دیگران آورده است:

انسان کامل آن است که در شریعت و طریقت و حقیقت تمام باشد و اگر این عبارت را فهم نمی‌کنی، به عبارت دیگر بگویم: بدان که انسان کامل، آن است که او را چهار چیز به کمال باشد: اقوال نیک، افعال نیک، اخلاق نیک و معارف.

ای درویش! جمله سالکان که در سلوکند، در این مانند و کار سالکان این است که این چهار چیز را به کمال رسانند. هرکس که این چهار چیز را به کمال رسانید، به کمال خود رسید. ای بسا کس که در این راه آمدند و در این راه فرو رفتند و به مقصد نرسیدند و مقصود حاصل نکردند. پس چون مقام انسان کامل را دانستی، اکنون بدان که این انسان کامل، اسامی بسیار دارد به اضافات و اعتبارات، به اسامی مختلفه که ذکر کرده‌اند و جمله آنها راست است.

ای درویش! انسان کامل را شیخ و پیشوا و هادی و مهدی گویند و دانا و بالغ و کامل و مکمل گویند و امام و خلیفه و قطب و صاحب زمان گویند. این انسان کامل همیشه در عالم باشد و زیادت از یکی نباشد. چون آن یگانه عالم از این دنیا در گذرد، یکی دیگر به مرتبه وی رسد و به جای وی نشیند تا عالم بی‌دل نباشد.

جایگاه و مقام انسان کامل به‌گونه‌ای است که در ملک و ملکوت و جبروت، هیچ چیز بر وی پوشیده نمانده است؛ اشیاء را کماهی و حکمت اشیاء را کماهی می‌داند و می‌بیند. آنها

۱- انسان کامل، سید عبدالکریم جیلانی گیلانی ، ص ۴۴.

۲- همان.

ص:۱۱۸

عزیزالدین نسفی نیز درباره انسان کامل، گفتاری بهتر از دیگران آورده است:

انسان کامل آن است که در شریعت و طریقت و حقیقت تمام باشد و اگر این عبارت را فهم نمی‌کنی، به عبارت دیگر بگویم: بدان که انسان کامل، آن است که او را چهار چیز به کمال باشد: اقوال نیک، افعال نیک، اخلاق نیک و معارف.

ای درویش! جمله سالکان که در سلوکند، در این مانند و کار سالکان این است که این چهار چیز را به کمال رسانند. هرکس که این چهار چیز را به کمال رسانید، به کمال خود رسید. ای بسا کس که در این راه آمدند و در این راه فرو رفتند و به مقصد نرسیدند و مقصود حاصل نکردند. پس چون مقام انسان کامل را دانستی، اکنون بدان که این انسان کامل، اسامی بسیار دارد به اضافات و اعتبارات، به اسامی مختلفه که ذکر کرده‌اند و جمله آنها راست است.

ای درویش! انسان کامل را شیخ و پیشوا و هادی و مهدی گویند و دانا و بالغ و کامل و مکمل گویند و امام و خلیفه و قطب و صاحب زمان گویند. این انسان کامل همیشه در عالم باشد و زیادت از یکی نباشد. چون آن یگانه عالم از این دنیا در گذرد، یکی دیگر به مرتبه وی رسد و به جای وی نشیند تا عالم بی‌دل نباشد.

جایگاه و مقام انسان کامل به‌گونه‌ای است که در ملک و ملکوت و جبروت، هیچ چیز بر وی پوشیده نمانده است؛ اشیاء را کماهی و حکمت اشیاء را کماهی می‌داند و می‌بیند. آنها

ص:۱۱۹

یـده » ؛ «کسـی که به عهـدش پایبند نیست، ایمان ندارد. مسـلمان کسـی است که دیگر مسـلمانان از دست و زبانش در آسودگی و آرامش باشند» .

ای درویش! دعوت انبیـا بیش از این نیست؛ بـاقی تربیت اولیـاست. دعوت انبیـا، رحمت عام است و تربیت اولیا، خاص است، از بهر آنکه انبیا و اولیا، هر دو، از منبع وحی روزی می‌خورند و هر دو مأمور تربیت مردم هستند.

البته در اندیشه ابن عربی، انسان، عالم کبیر است و انسان کامل نسبت به عالم به منزله روح و عصاره آن است. انسان کامل نسخه‌ای از تمام عالم است که از نظر خُلقی به اسـمای الهی و از نظر خَلقی به اکوان عالم علوی و سـفلی شـباهت دارد و عالِم به همه اسـما و دارای جوامع کلم و مرآت حق است و بر همه موجودات دیگر شـرف و برتری دارد. مرتبه انسـان کامـل نسـبت به عـالم، مرتبه نفس ناطقه نسبت به انسان است. (۱)

انسان کامل، عمود آسـمان است که خداوند به وجود او آسـمان را نگه می‌دارد و چون از میان برود و به برزخ منتقل شود، آسـمان فرو می‌افتد. نخستین فردی که خدای سبحان از نوع انسان آفرید، انسان کامل، یعنی حضرت آدم (ع) بود و سپس مرتبه کمال آدمی را آشـکار سـاخت. پس هرکس به آن مرتبه دست یابـد، او همـان انسـانی است که حضـرت حق آفرینش او را اراده فرموده است و هرکس با آن مرتبه فاصله داشته باشد، به همان میزان از انسانیت فاصله خواهد داشت.

در میان موجودات، هیچ موجودی مانند انسان شایستگی آن را ندارد

۱- انسان کامل، عزیزالدین نسفی، صص ۷ - ۱۰.

ص:۱۲۰

که جلوه‌گاه حق شود. به همین خاطر است که حقایق عالم از طریق او جلوه‌گر می‌شود. با آنکه ملائکه از عالم اعلا بودند، ولی انسان را از همه وجوه نشناختند، چنان‌که برخی ابعاد او بر آنان مجهول ماند. ازاین‌رو گفتند: أ تَجْعَلُ فِیها مَنْ یُفْسِدُ فِیها (بقره: ۳۰) . عقل آدمی نیز از شناخت همه وجوه انسان ناتوان است.

انسان کامل، به همه اسما و صفات الهی احاطه دارد. خداوند او را در دنیا، امام و خلیفه قرار داده و علم الاسماء را به او آموخته و همه آنچه را در آسمان‌ها و زمین قرار داده، مسخر او گردانیده است. از آنجا که خدای سبحان کمال این نشئه انسانی را اراده کرده است، لاجرم جمیع عالم را به او ارزانی داشت و برای او در همه اسما تجلی کرد. بدین ترتیب، انسان دارای صورت الهی و صورت کونی گشت. پس خدا او را روح عالم قرار داد و همه اصناف عالم را برای او به‌منزله اعضای جسم نسبت به روح مدبر آن قرار داد؛ به گونه‌ای که اگر انسان کامل از جهان رخت بربندد، جهان در کام مرگ فرو می‌رود.(۱)

لذا انسان کامل، خلیفهٔ الله است که مظهر اسم الله و جامع و حاکم در همه عوالم است. همه اعیان در حقیقت به یک عین جامع که عین انسان کامل ختمی است، بازمی‌گردد، چنان‌که تمام اسما به اسم واحد و جامع اسما که اسم مربی عین انسان کامل است، باز می‌گردد.(۲)

در لغت، عالم از علامت گرفته شده است و عبارت است از: آنچه شیء به آن معلوم می‌شود. در اصطلاح عبارت است از: همه ماسوی‌الله؛ زیرا

۱- ر. ک: فتوحات مکیه، ج ۳، ص ۴۱۸؛ شرح فصوص الحکم، داود قیصری، ص ۲۴.

۲- ر. ک: شرح فصوص الحکم، داود قیصری، صص ۶۳ و ۷۲.

ص:۱۲۱

به‌وسیله عالم، از نظر اسما و صفات، به خدا علم پیدا می‌کنیم و انسان کامل، عالمی کلی است که به‌وسیله آن، اسم‌الله، جامع اسماء، معلوم می‌شود. انسان کامل، کتاب الهی و نسخه عالم کبیر است، همان‌گونه که در دیوان منسوب به امام علی (ع) آمده است:

دوائک فیک و ما تشعر

ودائک منک و ما تبصر

وتزعم انک جرم صغیر

وفیک انطوی العالم الأکبر(۱)

فانت الکتاب المبین الذی

بأحرفه یظهر المضمر

انسان کامل از نظر روح و عقل، کتابی عقلی است که «ام الکتاب» خوانده می‌شود. از نظر قلبش، کتاب لوح محفوظ است و از جهت نفسش، کتاب محو و اثبات است و همان‌گونه که حق در همه موجودات سریان دارد، انسان کامل نیز در جمیع موجودات جاری است. این، همان سفر سومی است که عارف از حق به سوی خلق می‌آید با حق. در این سفر است که کمال او به نهایت می‌رسد تا اینکه حق‌الیقین برای او حاصل می‌شود:

الإنسان الکامل لابّد أن یسری فی جمیع الموجودات کسریان الحق فیها و ذلک فی السفر الثالث الذی من الحق إلی الخلق بالحق وعند هذا السفر یتمّ کماله وبه یحصل له حق الیقین.(۲)

انسان کامل یعنی انسانی که تمام کمالات انسانی در او جمع است یکی است و آن، بدین معناست که مظهر جمیع کمالات الهی و موصوف به تمام صفات جمالی و جلالی است، مگر وجوب ذاتی که در غیر ذات

۱- دیوان علی ع ، ص ۱۷۵.

۲- ر. ک: شرح فصوص الحکم، ص ۱۱۸.

ص:۱۲۲

حضرت حق تعالی تحقق ندارد. رمز اینکه انسان کامل این گونه است، این است که بر صورت خدا خلق شده است:

«فَخَلَقَ اللهُ آدَمَ عَلَی صُورَتِهِ»(۱)یا:

«خلق الله آدم علی صورهٔ الرحمان» .

همه سخنان محققان، عرفا و حکما در این فراز زیارت جامعه ائمه (علیهم‌السلام) خلاصه می‌شود:

أَشْهَدُ أَنَّکُمْ أَبْوَابُ اللهِ وَ مَفَاتِیحُ رَحْمَتِهِ وَ مَقَالِیدُ مَغْفِرَتِهِ وَ سَحَائِبُ رِضْوَانِهِ وَ مَصَابِیحُ جِنَانِهِ وَ حَمَلَةُ فُرْقَانِهِ وَ خَزَنَةُ عِلْمِهِ وَ حَفَظَةُ سِرِّهِ وَ مَهْبِطُ وَحْیِهِ وَ عِنْدَکُم أَمَانَاتُ النُّبُوَّةِ وَ وَدَائِعُ الرِّسَالَةِ أَنْتُمْ أُمَنَاءُ اللهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ وَ عِبَادُهُ وَ أَصْفِیَاؤُهُ وَ أَنْصَارُ تَوْحِیدِهِ وَ أَرْکَانُ تَمْجِیدِهِ.(۲)

گواهی می‌دهم که همانا شما (اهل بیت (علیهم‌السلام)) ابواب خدا و کلیدهای رحمت و مغفرت او هستید. شما نسیم خشنودی و چراغ‌های بهشت و مبین تفریق حق از باطل و خزانه علم و حافظ سرّ و مهبط وحی الهی هستید. امانات نبوت و ودائع رسالت نزد شماست. همانا شما امینان الهی و دوستداران خداوند و بندگان خالص خدا و انصار توحید و ارکان تمجید او هستید.

همان‌گونه که ملاحظه می‌کنید، آنچه همه بزرگان اهل معرفت و حقیقت، صرف‌نظر از اهل سنت و شیعه، بگویند و بنویسند، همه تفسیر کلمات و عبارت عرشی این فراز از زیارت جامعه ائمه (علیهم‌السلام) است. به راستی در درون هر کلمه، گوهرهایی از معانی نهفته است که صید آن کار هرکسی نیست. حمله قرآن، خزانه علم و حافظ سرّ الهی بودن، فراتر از

۱- بحارالانوار، ج ۵۴، ص ۱۰۳.

۲- همان، ج ۹۹، ص ۱۶۲.

ص:۱۲۳

شأن انسان کامل است که تاکنون به معرفی شأن او پرداخته‌ایم. اینها کلمات آسمانی اعجازآمیزی است که اسرار خود را به سوی هر نـامحرمی نمی‌گشاینـد. تردیـدی نیست که بزرگـان مـا از همین اشـارات، عبارت‌های عظیم و متین را آفریدنـد و از سـراپرده اسـرار، حقایقی را آشکار ساختند:

آن کس است اهل بشارت که اشارت داد نکته‌ها هست بسی، محرم اسرار کجاست

عبارت‌هایی چون انصار توحیـد و ارکان تمجید، فراتر از آن است که بگویم این شأن انسان کامل است؛ زیرا در تعریف انسان کامل گفتیم که آنان، مظهر جمیع کمالات موصوف به صـفات جمالی و جلالی خداوند متعال هسـتند، ولی کلماتی همچون انصار توحید و ارکـان تمجیـد، حکـایت از حقـایق بارگـاه عز ربـوبیت دارنـد. ازایـن‌رو می‌تـوانیم نـتیجه بگیریـم کـه از شـئونات ائمـه معصـوم (علیهم‌السلام) ، انسان کامل است و الا مراتب عالی مقامات ائمه معصومین (علیهم‌السلام) ، قابل فهم و شناسایی ما نیست.

حال در جایی که انسان کامل که مظهر صـفات و اسـمای الهی است، می‌تواند محل بازگشت سالک عاشق باشد و توسل به او، عین توسل به حق تعالی است، چگونه توسل به پیشوایان معصوم (علیهم‌السـلام) که مقامی بس والاتر از انسان کامل و اولیای الهی دارند و حتی درجات باطنی آنها فراتر از انسان کامل است، جایز نباشد؟ !

شأن انسان کامل است که تاکنون به معرفی شأن او پرداخته‌ایم. اینها کلمات آسمانی اعجازآمیزی است که اسرار خود را به سوی هر نـامحرمی نمی‌گشاینـد. تردیـدی نیست که بزرگـان مـا از همین اشـارات، عبارت‌های عظیم و متین را آفریدنـد و از سـراپرده اسـرار، حقایقی را آشکار ساختند:

آن کس است اهل بشارت که اشارت داد نکته‌ها هست بسی، محرم اسرار کجاست

عبارت‌هایی چون انصار توحیـد و ارکان تمجید، فراتر از آن است که بگویم این شأن انسان کامل است؛ زیرا در تعریف انسان کامل گفتیم که آنان، مظهر جمیع کمالات موصوف به صـفات جمالی و جلالی خداوند متعال هسـتند، ولی کلماتی همچون انصار توحید و ارکـان تمجیـد، حکـایت از حقـایق بارگـاه عز ربـوبیت دارنـد. ازایـن‌رو می‌تـوانیم نـتیجه بگیریـم کـه از شـئونات ائمـه معصـوم (علیهم‌السلام) ، انسان کامل است و الا مراتب عالی مقامات ائمه معصومین (علیهم‌السلام) ، قابل فهم و شناسایی ما نیست.

حال در جایی که انسان کامل که مظهر صـفات و اسـمای الهی است، می‌تواند محل بازگشت سالک عاشق باشد و توسل به او، عین توسل به حق تعالی است، چگونه توسل به پیشوایان معصوم (علیهم‌السـلام) که مقامی بس والاتر از انسان کامل و اولیای الهی دارند و حتی درجات باطنی آنها فراتر از انسان کامل است، جایز نباشد؟ !

۲-قرب نوافل و فرایض

اشاره

پیش از هر چیز، در تعریف «قرب» بایـد گفت مراد از قرب الهی، قرب زمـانی و مکانی نیست، بلکه ساحت قرب الهی مادی نیست و زمان و مکان صفت ماده است. بنابراین، قرب الهی، یعنی از قید هستی مادی رها شدن. ۲. قرب نوافل و فرایض

پیش از هر چیز، در تعریف «قرب» بایـد گفت مراد از قرب الهی، قرب زمـانی و مکانی نیست، بلکه ساحت قرب الهی مادی نیست و زمان و مکان صفت ماده است. بنابراین، قرب الهی، یعنی از قید هستی مادی رها شدن.

ص:۱۲۴

پس به محض اینکه انسان از قید هستی رها شد، همان فضای قرب الهی است.

قرب نه بالا و پستی جستن است قرب حق از حبس هستی رستن است(۱)

مصداق قرب الهی در قرآن کریم، معراج پیامبر اکرم (ص) است:

سُبْحانَ الَّذِی أَسْری بِعَبْدِهِ لَیْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الْأَقْصَی الَّذِی بارَکْنا حَوْلَهُ (اسراء: ۱)

پاک و منزه است خدایی که بنده‌اش را در یک شب از مسجدالحرام به مسجدالاقصی که گرداگردش را پربرکت ساختیم، برد.

مراتب سیر رسول اکرم (ص) در شب معراج تا افق اعلا، فراتر از آن، تا فاصله دو قوس و نزدیک‌تر از آن بوده است.

وَ هُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلی * ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّی * فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنی * فَأَوْحی إِلی عَبْدِهِ ما أَوْحی * ما کَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأی (نجم: ۷ - ۱۱)

درحالی که در افق اعلا قرار داشت، سپس نزدیک‌تر و نزدیک‌تر شد تا آنکه فاصله او [با پیامبر] به اندازه فاصله دو کمان یا کمتر بود. در اینجا خداوند آنچه را وحی کردنی بود، به بنده‌اش وحی کرد و قلب [پاک او] در آنچه دید، هرگز دروغ نگفت.

بر این اساس، ساحت وحی، همان ساحت عز ربوبی است. ازاین‌رو، گفته پیامبر اکرم (ص) عین شنیده اوست. به عبارت دیگر، آواز وحی از خداست، گرچه از حلقوم عبدالله شنیده می‌شود.

۱- . مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۸.

ص:۱۲۵

مطلق آن آواز، خود از شه بود گرچه از حلقوم عبدالله بود(۱)

در عرفان اسلامی، این قرب را در اصلاح قرب نوافل گویند و عرفا به این حدیث قدسی استناد می کنند:

وَ ما زالَ عَبدِی یَتقرّب إِلَیَّ بِالنَّوافِلِ حَتَّی أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ کُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِی یَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِی یُبْصِرُ بِهِ وَ یَدَهُ الَّتِی یَبْطِشُ بِهَا وَ رِجْلَهُ الَّتِی یَمْشِی بِها.(۲)

پیوسته بنده‌ام با انجام نوافل به من تقرب می‌جوید تا اینکه من او را دوست می‌دارم. پس هرگاه او را دوست بدارم، گوش او می‌شوم تا به‌واسطه من بشنود. چشم او می‌شوم تا ببیند و دست او می‌شوم تا بگیرد و پای او می‌شوم که راه برود.

گفته او را من زبان و چشم تو من حواس و من رضا و خشم تو

رو که بی‌یسمع و بی‌یبصر تویی سرّ تویی، چه جای صاحب سرّ تویی(۳)

بدیهی است این مقام مخصوص حقیقت محمدیه است که مظهر جامع اسم اعظم خداوند است و در حقیقت، از جمیع اسما و صفات الهی از نظر جامعیت، محفوظ است، ولی انبیا و اولیا از جهت کمال نسبت به یکدیگر ممتاز گشته‌اند و این کمال نیز از طریق تصفیه و بازگشت به مبدأ حاصل شده است. آنها از هستی موهوم فانی شده و در پرتو تجلی احدیت، عین صفات کلی حق گشته و باقی بالله شده‌اند. در این راه، به حسب تحقق و اتصاف به صفات الهی، برخی به اکثر صفات الهی و شماری به اقل صفات الهی متصف شده‌اند. ازاین‌رو، هرکدام آنها در مراتب

۱- مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۴۶.

۲- احادیث مثنوی، ص ۱۸ و ۱۹.

۳- دفتر اول، ابیات ۱۹۴۷ و ۱۹۴۸.

ص:۱۲۶

کمال، تفاوت دارند. در این میان، آن فرد کامل که مستعد آن باشد که به حسب حقیقت و معنا، مظهر ذات و مجمع اسما و صفات الله باشد و خواص و احکام اسم کلی الله، به جزئیات و کلیات در او ظاهر و او متحقق به همه صفات الهی شود، حضرت ختمی مرتبت محمدی است. او مظهر تام الله است که مجموع صفات در او بالفعل به ظهور پیوسته است. پس جایگاه ختم محمدی از نظر حقیقت و معنا، سابق بر همه انبیاست:

«أَنَا کُنْتُ نَبِیّاً وَ آدَمُ بَیْنَ الْمَاءِ وَ الطِّین» و از نظر صورت، متأخر؛ زیرا علت غایی «اول الفکر، آخر العمل» و

«نَحْنُ الآخِرُونَ السَّابِقُونَ» است.

آن زمان کز آدم و عالم نشان پیدا نبود از مقام بی‌نشان با نشان من بوده‌ام

پیش از آن کاسرار غیب آید به صحرای شهود برزخ غیب و شهادت در میان من بوده‌ام

گرچه در صورت نمودار دو عالم گشته‌ام چون به معنا بنگری، هر دو جهان من بوده‌ام

این تقدم ذاتی در بیان شیخ محمود شبستری این چنین است:

واز ایشان سید ما گشته سالار همو اول همو آخر در این کار

نبی آن است که از ذات و صفات و اسمای الهی و احکام خبر دهد.

نزد اهل تحقیق، اخبار حقیقی اولاً و بالذات، از آن عقل کل است که به جهت انبای بی‌واسطه، به جانب نفس کلی و به‌واسطه، به سوی نفوس جزئیه هر نبی از انبیا می‌آید و ثانیاً مظهری است از مظاهر نبوت که همان روح اعظم و عقل اول است. پس نبوت عقل کل، دائمی و ذاتی و نبوت مظاهر، زایل و عرضی است. حقیقت محمدیه، همان عقل اول و روح اعظم است:

«أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ الْعَقْل»(۱)،

«أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُورِی»(۲)و

«أَوَلُّ

۱- بحارالانوار، ج ۱، ص ۹۷.

۲- همان.

ص:۱۲۷

مَا خَلَقَ اللهُ رُوحِی» . (۱)بنابراین، اول به حقیقت و آخر به صورت، آن حضرت است و باقی انبیا، مظهر برخی کمالات حقیقت ایشان. پس «حقیقت محمدیه» به اعتبار تعین اول و مظهر اسم جامع الله، همان ذات احدیت است که در مجموع اسما و صفات متجلی گشته است. ازاین‌رو، چنانچه الله به حقیقت و مرتبه، مقدم است بر جمیع اسما و به‌گونه‌ای است که بر جمیع اسما ظهور و تجلی کرده است، انسان کامل نیز که مظهر اسم کلی الله است، باید به ذات و مرتبه، بر جمیع باقی مظاهر مقدم باشد، آن هم بنابر اتحاد ظاهر و مظهر. پس جمیع مراتب موجودات که مظاهر اسمای الهی هستند، مظهر انسان کامل نیز هستند. در نتیجه، انسان کامل مشتمل بر جمیع کائنات است. بنابراین، چون حق در جمیع موجودات سریان دارد، انسان کامل نیز باید در جمیع مراتب موجودات سریان داشته باشد؛ چون کامل کسی است که از خودی خود فانی و به بقای حق باقی شده است.(۲)

نیست کامل در جهان آن کس که دریا عین اوست عین دریا هرکه شد، می‌دان که مرد کامل است

ما همه دریا و دریا عین ما بوده ولی مایی ما در میان ما و دریا حایل است

چشم دریابین کسی دارد که غرق بحر شد ورنه نقش موج بیند هرکه او بر ساحل است

در سیر ربوبی، پیامبر ما به جایی می‌رسد که هیچ فردی از افراد موجودات، توان دسترسی به آن مقام را ندارند. شیخ محمود شبستری دراین‌باره گفته است:

فرشته گرچه دارد قرب درگاه نگنجد در مقام لی مع الله

۱- بحارالانوار، ج ۵۴، ص ۳۰۹.

۲- ر. ک: مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، شمس‌الدین محمد لاهیجی، صص ۲۰ - ۱۸.

ص:۱۲۸

قرب همان ارتفاع وسایط میان شیء و موجد اوست. بر اساس ترتیب موجودات، ملائکه که عقول و نفوس و ارواح و قوا هستند، هر آینه در قرب درگاه حضرت حق جای دارند، اما از جهت بساطت و تجردی که ایشان را هست، در مرتبه خاص راه ندارند. این مرتبه خاص، مقام فنای فی‌الله است که مخصوص ولی‌الله اعظم است. هر چند ملائکه در مرتبه هستی، شرافت دارند، ولی در جمعیت اسما و صفات الهی و حقایق کَونیه، پیامبر ما، اکمل از ملک مقرب است. ازاین‌رو، به حسب این مقام است که می‌فرماید:

لِی مَعَ اللهِ وَقتٌ لا یَسعُنِی فِیهِ مَلکٌ مُقَرَّب وَلا نَبِیٌّ مُرسل.(۱)

مرا با خدا حالاتی است که نه ملک مقرب در آن می‌گنجد، نه نبی مرسل.

مولوی، حقیقت محمد (ص) را باطن شجره طیبه انبیا و اولیای الهی

می‌داند و آن را به شیره حیات درختی تشبیه می‌کند که آن شیره، در ریشه و ساقه و شاخه‌های آن جاری است:

ظاهراً آن شاخ اصل میوه است باطناً بهر ثمر شد شاخ هست

گر نبودی میل و امید ثمر کی نشاندی باغبان بیخ شجر

پس به معنا آن شجر از میوه زاد گر به صورت از شجر بودش ولاد

بهر این فرموده است آن ذوفنون رمز «نحن الآخرون السابقون»

گر به صورت من ز آدم زاده‌ام من به معنی جد جد افتاده‌ام

اول فکر آمد آخر در عمل خاصه فکری کو بود وصف ازل(۲)

۱- . مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، ص ۸۲.

۲- مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ادبیات ۵۲۲ - ۵۲۸.

ص:۱۲۹

نکته مهم در این کلام مولوی، مشروعیت سجده ملائکه بر حضرت آدم (ع) است، آنجا که خداوند متعال فرمود:

وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاَّ إِبْلِيسَ أَبى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كانَ مِنَ الْكافِرِينَ (بقره: ۳۴)

و [یاد کن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده و خضوع کنید» . همگی سجده کردند، جز ابلیس که سرباز زد و تکبر ورزید [و به خاطر نافرمانی و تکبرش] از کافران شد.

چون در باطن حضرت آدم (ع) ، حقیقت محمدیه (ص) بوده است که مشتمل بر جمیع حقایق اسما و صفات الهی است، پس سجده بر آدم در واقع رمز کشف این سر ولایت مطلقه محمدیه (ص) بوده است که آیینه تمام‌نمای مقام اولوهیت است. ازاین‌رو، رسول اکرم (ص) فرمود:

طُوبَى لِمَنْ رَآنِي وَ آمَنَ بِي طُوبَى ثُمَّ طُوبَى [يَقُولُهَا سَبْعاً] لِمَنْ لَمْ يَرَنِي وَ آمَنَ بِي.

خوشا به حال کسی که مرا ببیند و به من ایمان بیاورد. خوشا به حال [و این عبارت را هفت بار تکرار کردند] آن کس که مرا ندید و به من ایمان آورد.

مولوی، از این بیان رسول اکرم (ص) در اثبات مقام شفاعت بهره می‌جوید:

گفت طوبی من رآنی مصطفی و الذّی یبصر لمن وجهی رای

چون چراغی نور شمعی را کشید هر که دید آن را یقین آن شمع دید

همچنین تا صد چراغ ار نقل شد دیدن آخر لقای اصل شد

خواه از نور پسین بستان به جان هیچ فرقی نیست خواه از شمع جان

ص:۱۳۰

خواه بین نور از چراغ آخرین خواه بین نورش ز شمع غابرین(۱)

برای مثال، هرگاه چراغی از نور شمع شعله گرفت، هرکس آن چراغ را ببیند، به یقین آن شمع را هم خواهد دید و به همین ترتیب اگر تا صد چراغ روشن شود، یعنی نور آن چراغ به چراغ دیگری تا صدها و هزاران چراغ برسد دیدن آخرین چراغ، لقای همان نور اول است؛ خواه تو آن نور را از چراغ آخری بگیری و خواه از شمع جان؛ در اینجا، هیچ فرقی نمی‌کند. بدیهی است مراد از شمع جان، حضرت حق تعالی است که نور او آسمان‌ها و زمین را روشن کرده است: اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ (نور: ۳۵) .

نکته مهم بیت آخر، این است اگر خواستی آن نور را از چراغ آخر بگیری یا از شمع اولیا و انبیا آغازین، باز فرقی نمی‌کند. در واقع، می‌خواهد بگوید انبیا و اولیا با وجود تعدد در ظاهر، همگان پرتوی از نور واحدند:

«کلهم نور واحد» .

در مصرع آخر، «غابرین» کسانی هستند که از نور هدایت و ولایت حقیقت محمدیه (ص) روشن می‌باشند و حقیقت محمدیه (ص) نیز عین مظهریت نور شمع حضرت حق است، که در وجود عنصری رسول‌اکرم (ص) تبلور یافته است و در سلسله ائمه معصومین (علیهم‌السلام) ساری و جاری است.

مفهوم شفاعت

مطلب مهم اینکه خداوند متعال به استناد آیه: وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ ما كُنْتُمْ (حدید: ۴) ، با ما معیت قیومی دارد و ما برای دریافت این معیت،

۱- شرح مثنوی، اکبر اکبری، دفتر اول، ص ۱۳۲.

ص:۱۳۱

به سیر و سلوک نیازمندیم. این سلوک در واقع زدودن اغیار و خروج از تعلقات و صفات خلقی است. به تحقیق این سلوک میسر نمی‌شود، مگر به واسطه ولی خدا که در اصطلاح عرفان اسلامی، به آن «پیر» گفته می‌شود و در اصطلاح قرآنی، «شفیع» خوانده می‌شود:

یَعْلَمُ ما بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا یَشْفَعُونَ إِلاَّ لِمَنِ ارْتَض-ی وَ هُمْ مِنْ خَشْیَتِهِ مُشْفِقُونَ (انبیاء: ۲۸)

او اعمال امروز و آینده و اعمال گذشته آنها را می‌داند و آنها جز برای کسی که خدا راضی [به شفاعت برای او] است، شفاعت نمی‌کنند و از ترس او بیمناک هستند.

نکته مهم در این آیه، «خشیت» و «اشفاق» است که هرکسی نمی‌تواند به این مقام دست یابد. کسانی از خشیت خداوند متعال مشفق هستند که وقتی نام خدا را نزد آنان ببری، مانند قند در درون آب ذوب می‌شوند؛ یعنی عشق خداوند سراسر وجود آنها را پر می‌کند.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ إِذا ذُکِرَ اللهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ (انفال: ۲)

مؤمنان تنها کسانی هستند که هرگاه نام خدا برده شود دل‌هایشان ترسان می‌گردد.

از پای تا سرت همه نور خدا شود در راه ذوالجلال چو بی‌پا و سر شوی

بنابراین، کسانی که در راه خدا بی‌سر و پا شوند، یعنی از صفات بشری و زمینی خالی شوند، در صفت وجه الهی ظاهر می‌شوند. مراد از این عبارت عرفا نیز همین است:

«إِنَّ اللهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَی صُورَتِهِ» .(۱)در اعتقاد شیعه، این وجه الهی، پیشوایان معصوم (علیهم‌السلام) هستند؛ به گونه‌ای که درباره

۱- بحارالانوار، ج ۵۴، ص ۱۰۳.

ص:۱۳۲

امام زمان (عج) می‌خوانیم:

«أَینَ وَجه الله الَّذِی إِلَیه یَتَوَجَّهُ الأَولِیاء» .(۱)

پس در تفکر شیعه، شفیعان، همان امامان معصوم (علیهم‌السلام) هستند. در عرفان، شفیعان را «پیر» یا اولیای الهی می‌خوانند. به قول مولوی:

هر که خواهد همنشینی با خدا گو نشین اندر حضور اولیا

چون شوی دور از حضور اولیا در حقیقت گشته‌ای دور از خدا(۲)

مولوی، همنشینی با اولیای الهی را عین همنشینی با پروردگار متعال می‌داند؛ زیرا ولی خدا تنها واسطه است و از خود اصالتی ندارد؛ به‌گونه‌ای که نسبت او با خدا مثل سایه با صاحب سایه است. در اینجا، ولی خدا در واقع جلوه حضرت حق است:

سایه یزدان بود بنده خدا مرده این عالم و زنده خدا

دامن او گیر زوتر بی‌گمان تا رهی از آفتِ آخر زمان

کیف مدّ الظّل نقش اولیاست کو دلیل نور خورشید خداست (۳)

در این دو بیت که به آیه شریفه: أَ لَمْ تَرَ إِلی رَبِّکَ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ (فرقان: ۴۵) اشاره دارد، ولی خدا سایه‌ای است که ما را به حضرت یزدان می‌رساند. در ابیاتی دیگر، مولوی، ولی خدا را همچون کسی می‌داند که به گلستان می‌رود و عاشق جمال باغبان می‌شود یا برای آب، دلو را درون چاه می‌اندازد و رخ یوسف را می‌بیند یا همچون حضرت موسی (ع) که از پی آتش می‌رود و نور خدا بر او جلوه می‌کند:

بهر فرجه شد یکی تا گلستان فرجه او شد جمال باغبان

همچو اعرابی که آب از چه کشید آب حیوان از رخ یوسف چشید

۱- مفاتیح الجنان، دعای ندبه.

۲- مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۲۷۸۲ و ۲۷۸۳.

۳- همان، ابیات ۴۲۳ - ۴۲۵.

ص:۱۳۳

رفت موسی آتش آرد او به دست آتشی دید او که از آتش برست (۱)

در واقع، بیت اول و دوم اشارتی است به آیه شریفه: وَ جاءَتْ سَیَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وارِدَهُمْ (یوسف: ۱۹) و بیت سوم، به این آیه شریفه اشاره دارد:

إِذْ رَأی ناراً فَقالَ لِأَهْلِهِ امْکُثُوا إِنِّی آنَسْتُ ناراً لَعَلِّی آتِیکُمْ مِنْها بِقَبَسٍ (طه: ۱۰)

هنگامی که [از دور] آتشی مشاهده کرد و به خانواده خود گفت: [اندکی] درنگ کنید که من آتشی دیدم، شاید شعله‌ای از آن برای شما بیاورم.

۳. اتحاد عاشق و معشوق

اشاره

بزرگان ما در حوزه عرفان اسلامی و حتی تفسیر، از آیات قرآن، این حقیقت را استنباط یا شهود کرده‌اند که حقیقت در عالم هستی، خدای متعال است و جز او همه موجودات از مظاهر و تجلیات آن حقیقت مطلق به‌شمار می‌آیند. در این میان، ولی خدا یا انسان کامل، کسی است که این ظهور در او به کمال می‌رسد و او عین مظهریت حق می‌شود؛ به‌گونه‌ای که هر چه از او تراوش می‌کند، در واقع از مصدر غیب الهی است.

الف) آیات ناظر بر اتحاد عاشق و معشوق

اشاره

مهم‌ترین این آیات عبارتند از:

یک – آیه هفده سوره انفال

آنجا که خداوند متعال می‌فرماید: وَ ما رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَ لکِنَّ اللّهَ رَمی ؛ «و این تو نبودی [ای پیامبر که خاک و سنگ به صورت آنها

۱- مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۲۷۸۸ – ۲۸۸۵.

ص:۱۳۴

انداختی] بلکه خدا انداخت» .

این آیه، اتحاد و آمیختگی پیامبر خدا (ص) به ساحت ربوبی را می‌رساند که خداوند متعال در قرب نوافل، دست او شده و به جای او تیراندازی کرده است. محققان، عرفا و حکما، از این آیه در اثبات اتحاد محب و محبوب یا عاشق و معشوق استفاده کرده‌اند:

نیست محبوب از محب خود جدا ردّ پیغمبر بود ردّ خدا

تیغ بر دستان مجنون می‌رود از دل لیلی چرا خون می‌چکد

سنگ بر دندان پیغمبر زدند چون خورد بر او آن که در یمن

یعنی پیامبر (ص) هیچ‌گاه از خدا که محبوب اوست، جدا نیست، همان‌گونه که مجنون از لیلی جدا نیست. اتحاد مجنون و لیلی تا آنجاست که وقتی تیغ به دست مجنون فرو رفت، به جای آنکه خون از دست او جاری شود، از دل لیلی می‌جهد. یا دندان اویس قرنی -که از دلدادگان پیامبر (ص) بود و در طول حیات یک بار به دیدار او آمد ولی موفق به زیارت آن حضرت نشد - به سبب سنگی که در جنگ تبوک به دندان پیامبر (ص) خورد، از دهانش بیرون افتاد. همه اینها، در حقیقت بیانگر اتحاد محب با محبوب است.

دو – آیه ده سوره فتح

خداوند متعال می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللهَ یَدُ اللهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ

به یقین کسانی که با تو بیعت می‌کنند، [در حقیقت] تنها با خدا بیعت می‌نمایند و دست خدا بالای دست آنهاست.

ص:۱۳۵

سه – آیه بیست و چهار سوره انفال

آنجا که خداوند می‌فرماید: وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ ؛ «و بدانید خداوند میان انسان و قلب او حایل می‌شود» . بزرگـان عرفـا و حکمـا، این قبیل آیات را بر اتحاد عاشق و معشوق حمل می‌کننـد که در اوج قرب الهی اتفاق می‌افتـد. شاهکار این عرصه، عارف بزرگ، جلال‌الـدین مولوی که در اثبات شـفاعت و ضـرورت توسل به اولیای الهی، گوی سـبقت را از همگان ربوده است، به سـبب بیان تعابیر شـهودی با زبان برهان و استفاده از مثال‌ها و حکایت‌ها در تبیین حقایق، وی را در قله اوج تعالی عرفانی و ادبی قرار داده است؛ به‌گونه‌ای که در این عرصه کسی را توان رویارویی با او نیست.

ب) مواردی از اتحاد عاشق و معشوق

اشاره

در این‌مجال، به چند نمونه در اثبات اتحاد عاشق و معشوق بسنده می‌کنیم:

یک – تمثیل گل و عطر گل

انسـان گل را به سـبب بوی خوش استشـمام می‌کنـد، ولی آمیختگی گل با بو یا عطر گل به انـدازه‌ای است که تفکیک‌پـذیر نیست. ازاین‌رو، بوکشیدن گل، عین بوی گل است:

روغنی کو شد فدای گل به کل خواه روغن بوی کن خواهی تو گل(۱)

دو – رنگ و پارچه

هنگـامی‌که پـارچه‌ای را در خُم رنـگ فرو می‌بری، محـو رنـگ می‌شـود و نمی‌توانی آن دو را از هم جـدا کنی، درحـالی‌که اتحـاد معشوق با عاشق،

۱- مثنوی معنوی، دفتر پنجم.

ص:۱۳۶

اتحاد ذاتی و حقیقی است؛ به گونه‌ای که هر عاشقی رنگ معشوق بگیرد، جدایی آن دو از هم ممکن نیست:

صبغة الله هست خمّ رنگ هو پیسه‌ها یک‌رنگ گردد اندرو

یعنی رنگ الهی از خم رنگ هوس نیست. این خم به گونه‌ای است که همه رنگ‌ها رنگ او را می گیرند: صِبْغَةَ اللهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ صِبْغَةً (بقره:۱۳۸)

چون در آن خم افتد و گوییش قم از طرب گوید: منم خم، لا تلُم

سه – آتش و آهن

آهن وقتی در آتش گداخته می‌شود، رنگ آتش می گیرد؛ زیرا در آتش محو می‌شود:

رنگ آهن، محو رنگ آتش است ز آتشی می‌لافد و خامش‌وش است

چون به سرخی گشت همچون زر کان پس انا النارست لافش بی‌زبان

شد ز رنگ و طبع آتش محتشم گوید او: من آتشم من آتشم

آتشم من گر تو را شک است و ظن آزمون کن، دست را در من بزن(۱)

یعنی رنگ آهن، محو رنگ آتش می‌شود و فریاد برمی‌آورد من آتش هستم. اگر باور نمی کنی، می‌توانی به آهن دست بزنی تا شک و گمان تو برطرف شود.

چهار – خطاب به حسام‌الدین

مولوی در خطاب به حسام‌الدین به منظور ادامه دادن کار نوشتن

۱- همان، ابیات ۱۳۴۹-۱۳۵۱.

ص:۱۳۷

اشعار مثنوی، می گوید:

پیش من آوازت آواز خداست عاشق از معشوق حاشا کی جداست

اتصالی بی تکیف بی‌قیاس هست رب النّاس را با جان ناس(۱)

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، آواز حسام‌الدین آواز خداست؛ چون به‌عنوان عاشق واقعی، هرگز از معشوق خود جدا نیست. حتی مولوی فراتر از آن می‌رود و می گوید ارتباط عاشق و معشوقی، ارتباطی بی‌تکیف و تعریف‌ناپذیر است و خداوند متعال با جان بندگان خود در ارتباط است.

پنج - خدو انداختن خصم بر روی حضرت علی (ع)

مولوی از حکایت خدو انداختن خصم در جنگ بر روی امیرمؤمنان علی (ع) ، به منظور اثبات اتحاد عاشق و معشوق بهره می‌جوید. ایشان، حضرت علی (ع) را به‌عنوان ولی کامل خدا، مظهر اتحاد ربوبی با حضرت حق می‌داند و با طرح لطایف عرفانی فراوان در این داستان، خشمگین نشدن مولای عارفان در برابر خدوی خصم را دلیل بر اتصاف و اتصال او به کمالات ربوبی و مظهر اسما و صفات الهی معرفی می کند:

از علی آموز اخلاص عمل شیر حق را دان منزه از دغل

در غزا، بر پهلوانی دست یافت زود شمشیری برآورد و شتافت

او خدو انداخت بر روی علی افتخار هر نبی و هر ولی (۲)

معنای این ابیات، آن است که باید از حضرت علی (ع) اخلاص را که مقام «مخلصین» است، بیاموزی و آن شیر حق را از هر حیله و ظاهرکاری پاک و منزه بدانی. او در جنگی بر پهلوان چیره شد و بی‌درنگ

۱- . مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ابیات ۷۵۹ و ۷۶۰.

۲- همان، دفتر اول، ابیات ۳۷۲۱-۳۷۲۳.

ص:۱۳۸

شمشیری برکشید تا او را به قتل برساند، ولی آن پهلوان آب دهان بر روی حضرت علی (ع) انداخت؛ همان انسان بزرگی که مایه افتخار بسیار برای اولیای خداست.

در این حال، حضرت علی (ع) شمشیر را بی‌درنگ رها کرد و از جنگ با آن پهلوان عرب دست کشید. از این عمل حضرت، آن پهلوان حیرت کرد و دلیل آن را جویا شد.

ای علی که جمله عقل و دیده‌ای شمه‌ای واگو از آنچه دیده‌ای

تیغ حلمت جان ما را چاک کرد آب علمت خاک ما را پاک کرد

بازگو دانم که این اسرار اوست زانکه بی‌شمشیر کشتن کار اوست(۱)

می‌گوید ای علی که جامع عقل و شهودی! شمه‌ای از آنچه دیده‌ای بیان کن؛ شمشیر بردباری تو جان مرا پاره کرد. آب حیات وجود تو، ما را از کفر و پلیدی شست‌وشو داد. پس باز گو تا بدانم اینها اسرار الهی است که بدون آلت می‌کشد. یعنی تو فعل خدا هستی که حتی بدون شمشیر می‌کشد. در واقع مولوی در این ابیات، اتحاد فعل و فاعل را در نظر دارد.

راز بگشا ای علی مرتضی ای پس سوء القضاء، حسن القضاء

یا تو واگو آنچه عقلت یافته است یا بگویم آنچه بر من تافته است

از تو بر من تافت، پنهان چون کنی؟ بی‌زبان چون ماه پرتو می‌زنی(۲)

ای علی مرتضی که به اسرار ملک و ملکوت آگاهی، حقیقت امر را برایم بگو. ای که می‌توانستی مرا بکشی و عاقبت ناگواری پیدا کنم؛ یعنی

۱- مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۳۷۴۵-۳۷۴۷.

۲- همان، ابیات ۳۷۵۷-۳۷۵۹.

ص:۱۳۹

با حال کفر و نفاق از دنیا بروم، ولی این کار را نکردی و با حلم و بردباری سبب گشتی به جای قضای بد، قضای خوب بر من آید! یا تو حاشا کن آنچه را عقلت دریافت کرده است یا من بگویم چه حالی از تابش تو به من دست داده است. نوری از تو بر من تابش کرد، چرا پنهان می‌کنی؟ تو آن ماه تابان هستی که بدون زبان نور می‌پاشی.

در اینجا، مولوی از زبان آن پهلوان، نکته‌های بدیع عرفانی را بیان می‌کند و در توصیف فضیلت مولای متقیان، علی (ع) می‌فرماید:

چون تو بابی آن مدینه علم را چون شعاعی، آفتاب حلم را

باز باش ای باب، بر جویای باب تا رسد از تو قشور اندر لباب

باز باش ای باب رحمت تا ابد بارگاه ماله کفواً احد(۱)

ای علی! تو دروازه شهر علم نبی هستی. تو جلوه آفتاب حلم و بردباری هستی. (این بیت اشاره است به این حدیث پیامبر خدا (ص) در شأن حضرت علی (ع) :

أَنَا مَدِینَةُ الْعِلْم وَ عَلِیٌّ بَابُهَا فَمَنْ أرَادَ العِلْمَ فَلْیَأْتِ أَلباب.

من شهر علم هستم و علی (ع) دروازه آن است. هرکس خواهد که بدین شهر وارد شود، باید از دروازه آن درآید.

ای دروازه علم! به روی جویای درت باز و گشوده باش تا قشرها به برکت وجود تو به مرحله مغز برسند؛ یعنی عالم صورت به مرتبه معنا درآید. ای باب رحمت خدا! گشوده بمان؛ ای بارگاه کسی که برایش همتا و نظیری نیست. این جمله اشاره است به آیه: وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ (اخلاص: ۴)

۱- مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۳۷۶۳ - ۳۷۶۵.

ص:۱۴۰

قهرمان عرب خواهش خود را ادامه می‌دهد تا آنجا که می گوید:

باز گوی ای باز پر افروخته با شه و با ساعدش آموخته

باز گو ای باز عنقاگیر شاه ای سپاه‌افکن به خود، نی با سپاه

امت وحدی، یکی و صد هزار باز گو، ای بنده بازت را شکار

در محل قهر، این رحمت ز چیست؟ اژدها را دست دادن، راه کیست؟(۱)

ای باز پر افروخته الهی! یعنی ای بازی که بال‌های تو با نور خدا روشنی گرفته و دست پرورده شاه جهان هستی! ای کسی که صید و شکار تو، عنقا و سیمرغ است! ای کسی که یک‌تنه لشکریان را شکست می‌دهی که البته تو به ظاهر، یک نفر عادی، ولی بر حسب باطن، گویی که صد هزار نفری! ای کسی که این بنده، صید باز بلند پرواز توست. «امت واحد» در این مصراع، اشاره است به آیه: إِنَّ إِبْراهِيمَ كانَ أُمَّةً قانِتاً لِلَّهِ ؛ «همانا ابراهیم، امت فرمان‌بردار خدا بود» .

(نحل: ۱۲۰)

در جایی که باید قدری خشم نشان دهی، چرا مهربانی می کنی؛ این چه مرامی است که به اژدها مهلت و فرصت می‌دهی؟

مولای متقیان، علی (ع) در پاسخ این عرب قهرمان می گوید:

گفت: من تیغ از پی حق می‌زنم بنده حقم نه مأمور تنم

شیر حقم، نیستم شیر هوا فعل من بر دین من باشد گوا

ما رمیت اذ رمیتم در جواب من چو تیغم وآن زننده آفتاب(۲)

حضرت علی (ع) در پاسخ آن پهلوان می گوید: من برای رضای خداوند

۱- مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۳۷۷۸ - ۳۷۸۲.

۲- همان، ابیات ۳۷۸۷ - ۳۷۸۹.

ص:۱۴۱

متعال شمشیر می‌زنم؛ یعنی بنده حق تعالی هستم، نه مأمور خود. من شیرحقم، نه شیر هوا و هوس؛ عمل من گواهی بر دین و ایمانم می‌دهد. من مظهر کامل: وَ مَا رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ هستم. من در کارزار چون شمشیر در دست الهی هستم. زننده آفتاب حقیقت نیز در اینجا یعنی خداوند متعال.

همان‌گونه‌که ملاحظه می‌شود، منظور مولوی از این همه مقدمه‌چینی و فضاسازی در این داستان، اثبات قرب الهی در این آیه است:

وَ مَا رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَلَکِنَّ اللَّهَ رَمَی (انفال: ۱۷)

حضرت در ادامه، دلیل خویش از این کار را این‌گونه توصیف می‌کند:

رخت خود را من ز ره برداشتم غیر حق را من عدم انگاشتم

سایه‌ام من، کدخدایم آفتاب حاجبم من، نیستم او را حجاب(۱)

من رخت خویش را از سر راه برداشتم؛ یعنی از تمایلات نفسانی و تعلقات دنیوی جدا شده‌ام و هرچه غیر حق تعالی باشد، من آن را نیستی می‌انگارم. من همچون سایه‌ام و صاحب وجود ظلی من، آفتاب وجود حق تعالی است. من دربان بارگاه او هستم، نه حجاب او.

نتیجه

نتیجه‌ای که از بحث حاصل می‌شود و مولوی این عارف بزرگ با زیباترین بیان در قالب شعر و داستان بدان پرداخته است، در یک جمله خلاصه می‌شود و آن این است که حق تعالی در صفات راهنمای خود

۱- مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۳۷۹۰ و ۳۷۹۱.

ص:۱۴۲

ظهور دارد: وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنی فَادْعُوهُ بِها (اعراف: ۱۸۰) و مظهر یا مصداق صادق این ظهور به صورت خاص و اتم و اکمل، حضرت نبی اکرم (ص) و ائمه معصوم (علیهم‌السلام) هستند. خلاصه و زبده این سخن را در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم:

أَلسَّلامُ عَلَی الدُّعَاةِ إِلَی اللهِ وَ الأَدِلّاءِ عَلَی مَرْضَاتِ اللهِ وَ الْمُسْتَقِرِّینَ فِی أَمْرِ اللهِ وَ التَّامِّینَ فِی مَحَبَّةِ اللهِ وَ الْمُخْلِصِینَ فِی تَوْحِیدِ اللهِ.(۱)

حسن ختام این بحث را به کلام نورانی مولای متقیان، علی (ع) اختصاص می‌دهم که در شأن ولایت اهل بیت (علیهم‌السلام) فرمود:

هُمْ مَوْضِعُ سِرِّهِ وَ لَجَأُ أَمْرِهِ وَ عَیْبَةُ عِلْمِهِ وَ مَوْئِلُ حُکْمِهِ وَ کُهُوفُ کُتُبِهِ وَ جِبَالُ دِینِهِ.(۲)

عترت پیامبر جایگاه اسرار خداوندی و پناهگاه فرمان الهی و مخزن علم خدا و مرجع احکام اسلامی و نگهبان کتاب‌های آسمانی و کوه‌های همیشه استوار دین خدایند.

بدین‌ترتیب، توسل و شفاعت‌خواهی از آنان، عین توسل از حق تعالی است. در حقیقت، اهل بیت (علیهم‌السلام) به‌عنوان «حبل الله» ، «عروة الوثقی» ، «اعتصام بالله» و «باب الله» ، همان شفاعت برگزیده الهی هستند:

وَلَا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضی وَهُمْ مِنْ خَشْیَتِهِ مُشْفِقُونَ (انبیاء: ۲۸)

۱- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

۲- نهج البلاغه، خطبه دوم.

ص:۱۴۳

وآنها جز برای کسی که خدا راضی [به شفاعت برای او] است شفاعت نمی‌کنند و از ترس او بیمناکند.

پس شـفیعان الهی هرچه از خود به ظهور می‌رساننـد، اراده حق است و میل آنها همواره به مشـیت حق است: وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللهُ (تکویر:۲۹)

جز به یاد او نجنبد میل من نیست جز عشق احد سرخیل من (۱)

۱- مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۹۸.

ص:۱۴۴

ص:۱۴۵

کتابنامه

* قرآن کریم

* نهج البلاغه، محمد دشتی، تهران، نهج الحیاهٔ، بی‌تا.

۱. اصطلاحات صوفیه، عبدالرزاق کاشانی، تصحیح: مجید هادی‌زاده، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۸۱ه. ش.

۲. اصول کافی، ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی، ترجمه و شرح: هاشم رسولی، تهران، علمیه اسلامیه، ۱۳۸۷ه. ق.

۳. اندیشه‌های کلامی شیخ مفید، مارتین مکومورت، ترجمه: احمد آرام، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۹ه. ش.

۴. انسان کامل، سید عبدالکریم بن ابراهیم جیلانی، تصحیح: قائل محمد خلیل اللبهون، چاپ اول، بیروت، ۱۴۲۰ه. ق.

۵. انسان کامل، عزیز الدین نسفی، به اهتمام: ماری ژان موله، تهران، نشر طهوری، ۱۳۶۲ه. ش.

۶. اوائل المقالات فی المذاهب المختارات، شیخ مفید، نشر مفید، ۱۳۷۱ه. ق.

۷. بحارالانوار، محمدباقر مجلسی، بیروت، مؤسسهٔ الوفاء، ۱۴۰۳ه. ق.

۸. التعریفات، سید شریف علی بن محمد جرجانی، تحقیق: ابراهیم الابیاری، بیروت، ۱۴۱۳ه. ق.

ص:۱۴۶

۹. التفسیر الکبیر، فخر رازی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۷ه. ق.

۱۰. التمهید، ابوبکر محمد بن الطیب باقلانی، بیروت، المکتبه الشرقیه، ۱۹۷۵م.

۱۱. جامع الأسرار و منبع الأنوار، علامه سید حیدر آملی، تصحیح: هانری کربن و عثمان یحیی، ترجمه: سید جواد طباطبایی، چاپ اول، تهران، نشر علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ه. ش.

۱۲. جلوه‌های ولایت از منظر امام خمینی (ره) ، اسماعیل منصوری لاریجانی، چاپ اول، انتشارات عروج، ۱۳۷۰ه. ش.

۱۳. دیوان اشعار، ابی‌حفص عمر ابن فارض، بیروت، چاپ دار صعب، ۱۴۱۵ه. ق.

۱۴. دیوان حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، تصحیح:

محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، چاپ سوم، تهران، انتشارات زوار، قاسم غنی.

۱۵. دیوان غزلیات فخرالدین عراقی، تصحیح و توضیح: نسرین محتشم، تهران، زوار، ۱۳۷۲ه. ش.

۱۶. رساله ولایت (خلاف کبری) ، آقا محمدرضا قمشه‌ای، به کوشش: منوچهر صدوقی سها، قزوین، مطبع نور، ۱۳۵۴ه. ش.

۱۷. روضات الجنات، سید محمدباقر خوانساری اصفهانی، تهران، انتشارات کتابفروشی اسلامی، ۱۳۶۲ه. ش.

۱۸. ریحانهٔ الأدب، میرزا محمدعلی مدرس، چاپ اول، تهران، بی‌تا.

۱۹. سیر تحول متون عرفان اسلامی، اسماعیل منصوری لاریجانی، تهران، انتشارات واحد علوم تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۸۲ه. ش.

۲۰. شرح اصطلاحات تصوف و عرفان، صادق گوهرین، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۲ه. ش.

ص:۱۴۷

۲۱. شرح اصول الخمسهٔ، قاضی حسین عبدالجبار، قاهره، ناشر عبدالکریم عثمان، ۱۹۶۵م.

۲۲. شرح الأسماء، ملاهادی سبزواری، با کوشش: نجفقلی حبیبی، چاپ اول، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ه. ش.

۲۳. شـرح فصوص الحکم، داود بن محمود قیصـری، تحقیق: آیت الله حسن حسن‌زاده آملی، چاپ اول، قم، مؤسسه بوستان، ۱۳۸۴ه. ش.

۲۴. شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، سید جلال الدین آشتیانی، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۵ه. ش.

۲۵. صوفیسم، تائوئیسم، ایزوتسو توشیهیکو، ترجمه: محمدباقر گوهری، تهران، خادم، ۱۳۷۸ه. ش.

۲۶. غرر الحکم و دررالکلم، (گفتار امیرالمؤمنین) ، سید حسین شیخ الاسلامی، چاپ هفتم، تهران، انتشارات انصاریان، ۱۳۸۵ه. ش.

۲۷. الفتوحات المکیه، محیی‌الدین ابن‌عربی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۹ه. ق.

۲۸. فصوص الحکم، تعلیقات: ابوالعلا عفیفی، چاپ ششم، تهران، الزهراء، ۱۳۶۶ه. ش.

۲۹. الفصول العشره، ابوعبدالله محمد بن نعمان المارنی، نجف، دارالکتب التجاریه، ۱۴۱۵ه. ق.

۳۰. کشف المحجوب، ابوالحسن علی بن عثمان هجویری، تحقیق: ژوکوفسکی، چاپ اول، تهران، نشر طهوری، ۱۳۵۹ه. ش.

۳۱. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، جمال‌الدین علامه حلّی، قم، لاهیجی، ۱۳۶۷ه. ش.

ص:۱۴۸

۳۲. الکنی و الالقاب، محدث قمی، قم، انتشارات اسلامیه، ۱۳۵۴ه. ق.

۳۳. گلشن راز، شیخ محمود شبستری، شرح: شمس‌الدین محمد لاهیجی، تهران، نشر علم، ۱۳۷۷ه. ش.

۳۴. لب لباب مثنوی، واعظ کاشفی، تهران، اساطیر، ۱۳۷۵ه. ش.

۳۵. مثنوی معنوی، مولانا جلال الدین محمد بلخی، با نظر: نصرالله پورجوادی، چاپ سوم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱ه. ش.

۳۶. مرصاد العباد، نجم الدین رازی، چاپ دوم، تهران، نشر کتابخانه سنایی، ۱۳۶۳ه. ش.

۳۷. مصباح الهدایه الی الخلافهٔ والولایهٔ، امام خمینی (ره) ، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۰ه. ش.

۳۸. مفردات الفاظ القرآن، حسین بن محمد راغب اصفهانی، با تفسیر لغوی و ادبی: غلامرضا خسروی حسینی، چاپ دوم، قم، اسماعیلیان، ۱۳۷۴ه. ش.

۳۹. مفهوم الولایهٔ، حکیم ترمذی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۸ه. ق.

۴۰. نص النصوص فی شرح فصوص الحکم، تصحیحات: هانری کربن و عثمان اسماعیل یحیی، تهران، توس، ۱۳۶۷ه. ش.

۴۱. نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، عبدالرحمان جامی، تصحیح: ویلیام چیتک، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۰ه. ش.

۴۲. وسائل الشیعه، محمد بن حسن حر عاملی، با تصحیح و تحقیق: رحیم ربانی شیرازی، چاپ پنجم، بیروت، دارالاحیاء، ۱۴۰۳ه. ق.

۴۳. ولایت (حکومت حکیمانه) ، اسماعیل منصوری لاریجانی، چاپ اول، قم، انتشارات، خادم الرضا، ۱۳۸۰ه. ش.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان


WWW